بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وافر و متواتر و ثنای متکاثر مر حضرت بی نیازی را
که اطباق سموات و ارضای ستون افلاک مطبق
بحکمت به کمالیت قدرت بر شاخ نور معلق بفضل عنایت
نگاهبانان منظور فرین اوست و آن صانعی که سوی
فلک انوار تجلیات شمس و قمر بنور عظمت جلالیت
کمالیت قدرت روشنائی از نور اوست و آن رازقی که
پرورش جانها کل مخلوقات و موجودات هژده هزار
عالم بفضل عنایت تقسیمات ارزاق خلایق لیل و نهار را
اقسام اوست و آن خالقی که عرش الله حقیقی آن نور

نامحدود در وجود موجود که **قلب المومن** وانکه قلب
مومن عرش الله تعالے انوار است دریافتن معرفت
نور الله است کمالیت دلهاے مومنان از فضل اوست
و آن قادری که آئینۂ حقیقی دلهاے بندگان از محراب
حجاب که **قلب المومن مرأت الله بين**
اصبعين من اصابع الرحمان - بعنایت
کمالیت دریافتن تعریفات کعبۂ حقیقی که **قلب**
المومنين بيت الكعبة و بيت الاقصى و
بيت المعمور - دران سیح محراب مصور بعنایت
معرفت تصور کمالیت دلهاے مومنان روشنائی
از سوی اوست و آن حکیمی که حکمت معرفت دریافتن
استقامت تربیت اسرار حقیقت دایم الحال
پیوستن خلوت خمولیت شوق عبودیت تلقین
مرشد کامل بصدق صادق از سوی اوست
و آن کریمی که عنایت کرم او بر بندگان خاص مخلصان
کامل و اصلان حق تعالے از تلقین عبادات

خفیات هدایت باطن حق پرستی رحانی پیوستگان
عالم جبروت سر الله تعالی و نهانی بغایت استقامت
راه حقیقی از کرم اوست و آن محبوبی که برای
محبت خود کشاینده پرده بی نقاب و فضل نماینده
جالت جلالش بحجاب پیوستن ملازمت حفظ
قلوب متابعت حضرت رسالت شفیع خواه امت
ولایت کمالیت وحدانیت ذات خود عین ذات
استغراق مستی محو براه عشق ثابت از جمیع
محبت اوست و آن رحمتی که فضیلت رحمت او
بر مخلصان کرام عاشقان حضرت محبان خاص
از انبیا و اولیا خلفا خاصگان درگاه صالحان
و صدیقان و متعبدان بکرم عنایت کمالیت
رحمت بکشف اسرار اظهار از فضل اوست
قل بفضل الله و برحمته - بعد حمد بغایت
و ثنای بی نهایت صلوة فراوان و تحیات بی پایان
بروح سرور انبیا سلطان الاصفیا منور بنور عنایت
خشبوی

خشبوی بعطر انوار سعادت خواجه کاینات فخر موجودات
سید المرسلین و خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سلم و بس روان باد رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار و مغفرت بی شمار بر اصحاب او رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اما اصول که درین اوراق ملفوظات برای
استفهام سخنهای رموزات سر الله مندرج است
دریافتن تعریفات معانی حروفهای علم لدنی پیوستن
استقامت اسرار حقایق در استفهام تفسیرات
آیات و حدیثات دریافتن ترتیبات معانی دقایق
تا تحقیق ارشاد حضرت رسالت پناه فرموده و قول
مشایخ رحمت الله علیهم دریافتن استفهام مر تعریفات
معانی ابیات نکات که سر الله تعالی درین ملفوظات
کتابت آمد و بعضی سخنهای از سلطان ابراهیم
ادهم و بعضی سخنهای اسرار حقیقت آن امام احمد
غزالی و بعضی سخنهای از عین القضات فضل همدانی
و بعضی سخنهای اسرار الله از سلطان بایزید بسطامی

وبعضی ابیات نظمات از شمس تبریز وبعضی سخنهای
از شیخ سعدی وسخنهای ترنبات رموزات وبعضی سخنهای
ترنبات رموزات ذوالنون مصری وبعضی سخنهای
نظمات رموزات از خواجه عبدالله انصاری وبعضی سخنهای
ترنبات رموزات اسرار نهانی از خواجه ثنای وبعضی
سخنهای از خواجه شبلی وبعضی سخنهای از خواجه جنید
بغدادی وبعضی سخنهای از خواجه عثمانی هارونی بوده
است برای اقتدای من زیرا که اگر مقتدا شدن بهتر از مقتدا
بودن بدانکه مصنف این ملفوظ معین الدین حسن سنجری
۲۲
میگوید مدت بیست دو سال در مسافت خدمت ملازمت
برای تلقین ارشاد دریافتن معرفت جذبه اصلاح باطن
صحبت تربیت مرشد کامل رکاب خدمت خواجه عثمان
هارونی بودم چون بعد از مدت مدید خواجه عثمانی هارونی
در شهر دهلی رسید مقام خلوتگاه در عشر ماه ذیحجه معتکف
گشت این مصنف برای عزلت خلوت سکونت مقام
التماس نمود خواجه فرمود معین الدین مدت چند روز
دیگر

دیگر صحبت ما باش تا از تربیت تلقین استقامت
عالم سیر وطیر کمالیت رسانم بعد از آن در مقام اجمیر
سکونت گیری همدرین حکایت دویم ماه ذیحجه سلطان
شمس الدین طالب صادق برای ملاقات خواجه عثمان
هارونی آمد بعد ملاقات متکلم شد بسوگند سوال کرد و گفت
بحق آنخدای که شما را جان داده وبرای حقیقت
سوی معرفت حق تعالی راه راست نموده است
بصدق آمده ام همراه راه حقیقت سوی معرفت
حق تعالی پیوستن استقامت قوت حضرت راه راست
نمایید وبلطف وارادت بیعت از تربیت قبول کنید بدانکه
چون خواجه عثمان هارونی سلطان را طالب صادق انسان
کامل بشناخت بعد صحبت تربیت کلاه ارادت عنایت
کرده بدانکه چون خلیفه والی مدتی حق از صحبت تربیت
خواجه عثمان هارونی دریافتن استفهام سخنهای رموزات
تلقین ارشاد ترنبات معانی حروفهای علم لدنی چون استقامت
یافتند از معرفت جذبه اصلاح باطن در اطاعت پاسبانی

عالم جبروت بپیوست کثرت ملازمت عبارات خفیات
تلقین تلاوت حفظ قلوب اطاعت باطن لیلاً ونهاراً
بدل وجان کلی استقامت گرفت وتا مدت سه سال از مهمات
اعراض نمود خواجه عثمان هارونی مرخدام درویشان
اضعف العباد معین الدین حسن سنجری را فرمود که برای
استقامت تربیت طالب صادق سلطان شمس الدین
از معرفت جذبه اصلاح باطن تلقین عالم جبروت
دریافتن استقامت راه حقیقت بپاسبانی یاد حق تعالی
بدل وجان تربیات حضرت رسالت در استفهام تفسیرات
از آیات وحدیثات وقول مشایخ در تعریفات معانی
ابیات نظمات منقولات اولیا از سخنهای کبار ملفوظات
تصنیف کن که در سفر وحضر ملازمت کند تا دل سلطان
از تفرقه خطرات غیر الله نفسانی کلی باز آید وبسوی
اطاعت باطن اعمال روحانی رحمانی دل وجان را
از معرفت بپاسبانی یاد حق بندد ودر استقامت
عبادات خفیات کعبه حقیقی ملازمت حفظ قلوب
قرب

قرب حضرت بکشف کرامات اظهار کمالیت رسد بدانکه
مصنف برحکم فرمان خواجه عثمان هارونی مدتی برای
تصنیفات ملفوظات از تفسیرات معانی آیات وحدیثات
حضرت رسالت وتعریفات قول مشایخ دریافتن معانی
ابیات نظمات تربیات اولیای کبار منقولات اسرار
حقیقت بروایات صحیح از هفتاد چند سخنهای سلوک
برای استفهام سالکان مستفید طالبان راه
حقیقت وجویندگان استقامت قرب حضرت
تلقین ارشاد دریافتن عبادات خفیات تربیات
اطاعت باطن متابعت معمولات انبیا ومشغولات
خلفای مقتدا بپیوستن کشف کرامات کمالیت اولیا
آغاز بتاریخ دهم ماه محرم سنه احد وستین و
خمسمائة برموزات کثیر برداشت واین ملفوظات را
مشتمل بر تفصیل بست وپنج معرفت جمع آورد وگنج
الاسرار نام نهاد وبرای تلقین ارشاد خدمت سلطان
شمس الدین رسانید بدانکه بعد از مسافت خواجه عثمان

هارونی مدتی خلیفه و هستی استقامت تربیت صحبت
صحبت مصنف گرفت در مطالعه ملازمت گنج الاسرار
دریافتن سخنهای رموزات تفهیم معانی حروف های
علم لدنی دل سلطان طالب صادق ملازمت تلاوت
حفظ قلوب پیوست و دریاسبانی جذبه اصلاح
باطن یاد حق تعالی بدل وجان مسالک راه گشت
بعنایت الله تعالی استقامت قرب حضرت غنفر
الایام کشف وکرامات اظهار اتصال مع الله
کمالیت یافت ویکی از واصلان حق گشت بعده
مصنف برحکم فرمان خواجه عثمان هارونی درمقام اجمیر
سکونت گرفت اما مصنف که که شرح سر الله تعالی
هدایت و دوراه برای تلقین ارشاد خلیفه ولایت
کرد دریافتن استفهام سخنهای رموزات از عبارات
تفصیلات هدایات ظاهر وباطن دریافتن معرفت
عمل مجازی نفسانی عالم ملکوت دریافتن معرفت
مرشد کامل سالک مجذوب و دریافتن معرفت

کلام الله

کلام الله غیر مخلوقی و بهوستن استقامت کلام الله غیر مخلوقی
کلمات قدسی و دریافتن معرفت اسلام مجازی و بهوستن
استقامت اسلام حقیقی و دریافتن معرفت طهارات
حقیقی و دریافتن طهارات مجازی و دریافتن معرفت
ریاضت حقیقی ومعرفت ریاضت مجازی و دریافتن معرفت
راه عشق حقیقی ومعرفت راه عشق مجازی و دریافتن
معرفت اتصال حقیقی واتصال مجازی و دریافتن معرفت
عرش الله حقیقی وعرش الله مجازی و دریافتن خلافت
حقیقی وخلافت مجازی و دریافتن مذهب حقیقی ومذهب
مجازی و دریافتن کعبه مجازی و دریافتن طواف کعبه حقیقی
وکعبه مجازی و دریافتن قلب حقیقی وقلب مجازی و دریافتن
عمل مجازی وعمل حقیقی و دریافتن مسافرت کعبه حقیقی و
مسافرت کعبه مجازی و دریافتن قبله حقیقی وقبله مجازی
و دریافتن جمعه حقیقی وجمعه مجازی و دریافتن مسجد
حقیقی ومسجد مجازی و دریافتن محراب حقیقی و دریافتن
محراب مجازی - و دریافتن صلوات حقیقی وصلوت مجازی
و دریافتن صوم حقیقی وصوم مجازی و دریافتن افطار

مجازی و دریافتن افطار حقیقی و افطار مجازی و دریافتن
تلاوت حقیقی و تلاوت مجازی و دریافتن حفظ حقیقی
و حفظ مجازی و دریافتن ربط حقیقی و ربط مجازی و دریافتن
میخانهٔ حقیقی و میخانهٔ مجازی و دریافتن شکر حقیقی و شکر
مجازی و دریافتن حج اصغر نفسانی و حج اکبر حقیقی رحمانی و دریافتن
عبادات حقیقی و عبادات مجازی و دریافتن جوهر حقیقی
و جوهر مجازی زلفین حقیقی و زلفین مجازی زنار
حقیقی و زنار مجازی و دریافتن خطرات حقیقی و
خطرات مجازی و دریافتن کفر حقیقی و کفر مجازی
و دریافتن خال حقیقی و خال مجازی و دریافتن توبهٔ
حقیقی و توبهٔ مجازی و دریافتن کفر و ضلالت و کفر
بطالت و کفر دیری و کفر زناری و کفر مذموم و کفر محمود
بدانکه دانستن و استفهام سخنهای معانی و رموزات
معرفت راه حقیقت و طاعت باطن و استقامت
راه عشق و محبت و پیوستن و پاسبانی عنایت قرب
حضرت کار هر کس و همه کس نباشد از هزار هزار سالکان
یکی

یکی از بسیار بسیار زاهدان کسی از ایشان سالکی
دریابد که مدتی از صحبت تربیت مرشد کامل ملهم ارشاد
و سالکی مجذوب رسد از طاعت باطن پاسبانی تلاوت
حفظ قلوب استقامت عنایت معرفت عالم جبروت
قرب حضرت استقامت یابد سه از راه عشق
بگذاری زهد ریایی ٭ در کوی عشق بنشین گر طالب
خدای ٭ اکنون بدانکه نظر درویش مرشد سالک
مجذوب کیمیای سعادت بمثل اکسیر است اما مردان طالب
صادق را صحبت تربیت مرشد کامل شرط است
زیرا که راههای خدای تعالی دریافتن عبادات
تکلمات استقامت رسوم عادات عبارات
اعمال تجلیات از وظایف و اوراد سالکان
غیر مجذوب بشهرت مشهور در جهان اند انواع
از معرفت علم حال عالم جبروت راههای درونی
پنهان پنج راه اند بدانکه در میان یکی راه
اصلی سوی معرفت حق تعالی تلقین علم عند الوصال

استقامت راه حقیقت ملازمت حفظ قلوب
متابعت حضرت رسالت مرید طالب صادق ست
استقامت قرب حضرت کمات میرسد دیگر ابهای
درونی مخالفت حقیقت کفر و ضلالت و ابطالت
اند سالکان از بوی معرفت حق تعالے بی نصیب
مانند به کمالیت زنند و شرح آن راه های درونی
مخالف علم حقیقت و معرفت لیست و پنج آخر کتاب
مسطور ست اما استقامت تربیت جذبه اصلاح
باطن بمتابعت ربط مرشد کامل باید کثرت ملازمت
تلاوت حفظ قلوب حق تعالے در ها بکشاید تا نقد
بر تو مردے را نظر نه کی بیابی راه دل از جان خبر
سعادت بخواهی ز مرشد بجوی به صحبت توان برد
میدان بگوی نیز قال صلی الله علیه و سلم اول
ما خلق نوری محیط - بدانکه نخست حق سبحانه تعالی
بعظمت کمالیت انوار تجلیات جلالت نور خود اظهار
گردانید محیط نا محدود بی پایان و نا متناهی که آن نور ابد
هیچ ابتدا و انتها نداشت و هو کل شی محیط همچو نور آفتاب

بدانکه از آن نور نا محدود و نا متناهی بقدرت خویش
نوری کرده آن نور محمد ست همچو نور ماهتاب بمثل آن
در هر نور بر آسمان می تابند اما از یک نور دو نور
نه بید بدانکه میان انوار حق تعالے هیچ فرق نیست
اصل یک نور ست تعالے و تقدس بعده خدا تعالی
بحکمت کمالیت قدرت از نور محمد ارواح کل مخلوقات
موجودات هژده هزار عالم اظهار گردانید اما نخست
ارواح انسان کامل آدمیان آفرید قال الله تعالی
الانسان سری و انا سره - صفتی یعنی انسان
سر منست و من سر او و انسان کامل معرفت من دریابند
و مرا در دل بشناسند و بمن رسند - بدانکه اگر آدمیان
و انسان کامل را نیافریدمی هیچکس از هژده هزار
عالم معرفت من در دنیا نیافتی و مرا نشناد بمن نمی
پیوستی زیرا که مقصود آفریدن آدمیان و انسان
کامل آنست که حق شناسی و حق پرستی معرفت
سوی من کنند و مرا بشناسند و بمن رسند اکنون

ازارواح نخست انسان کامل مهتر آدم را
بیافرید یعنی رویت خویشی بصحرا نهاده وخدای
وخدای خویش آشکارا کرد کمالیت خدای خود
اظهار گردانید چون بحکمت قدرت خود روح در قالب
آدم در آورد عطسه آمد فرمان شد الحمد لله بگو آدم
لله الحمد لله گفت فرمان رسید کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله بگو آدم کلمه عرض کرد حق سبحانه تعالی
بحکمت عزت بدایت عشق محبت تربیت جذبهٔ اصلاح
باطن تلقین ارشاد کل آدم شاهد الله فهو مومن
مهتر آدم برای استفهام بمعانی علم لدنی دریافتن
معرفت جذبهٔ اصلاح باطن ساعت بتفکر اندیشمند
گشت بفهم کثیر معنی در دل استقامت یافت دایم الحال
اطاعت باطن تلاوت حفظ قلوب گرفت لیلاً ونهاراً
ملازمت یاد حق بدل وجان متابعت رابطه کلمه نور محمد
بنور اقتدا ست وانبیا مرسل انسان کامل گشت وکل
پیغمبران از معرفت هدایت عشق محبت اطاعت جذبهٔ
اصلاح

اصلاح باطن استقامت راه حقیقت کثرت استعداد
تلاوت حفظ قلوب کمالیت عبودیت کلمه نور محمد قرب
حضرت بخدا پیوستند معرفت اول دانستن ودریافتن
علم شریعت - بدانکه علم شریعت استقامت علم ناسوت
که در تعلیم تحصیل کسب حاصل کردن نخست مردمان
مبتدیان را پیوستن علم شریعت کل فرض است اما
علم الابدانست که مردم بخواندن ونوشتن بداند
در غلط نه افتد یعنی جز آن چاره نیست واگر نداند
سلوک دریافتن نتواند وبرای اطاعت اعمال
ظهور پیوستن کمالیت اسلام شرط است اما مومن
متقی را از سه چیز چاره نیست یعنی علم وعمل واخلاص
برای نمودداری خلایق شرک است وشرک کفر است
اما از استاد علم شریعت آموختن کل فرض است
یعنی دریافتن علم صلوة وصلوة صوم وزکوة و
حج وطهارات طهارت ظاهر حاصل کردن کمالیت اسلام است

بدانکه پیوستن صلوة و صوم بر خلق عوام ست در آن
آخراز وعید اغنیا و فقرا برابر ست اما دریافتن
علم و زکواة و حج بر آخراز و اغنیا ست بر فقرا و عبید
نیست یعنی پس از واجب شدن عمل مردمان فقیر را
آموختن واجب ست بدانکه چون مردم اهل صلاحیت
علم ظاهر دارد اما عمل اخلاص ندارد مومن نیست
و عمل بی اخلاص هیچ منفعت و فائده ندارد زیراکه
فردا قیامت حق تعالے از علم نخواهد پرسید از عمل
اخلاص خواهد پرسید ؎ عمل خواندی و نکردی عمل
صلاحیت ۞ زانکه فردا بتو آرند ازین علم ملامت ۞
؎ سعدی بشوی لوح دل از غیر یاد دوست ۞
علمی که بحق راه ننماید جهالت ست ۞ بدانکه حضرت
رسالت پناه را علم شریعت استقامت صلوة و صوم
و طهارت ست ظاهر مهتر جبرئیل آموخته بود اما استقامت
حقیقت در شب معراج تربیت و تلقین از حق تعالے
یافت

یافت و در پاسبانی دل یاد حق تعالی بدل و جان
از سمع و بصر دیده و از جمله و اکله و شربه لیلاً و نهاراً
السفر و الحضر دایم الحال عند الوصال اتصال معه الله
کمالیت پیوست ـ منقول ست روزی شیخ
عبد الواحد بن زید بر صدر المشایخ خواجه حسن بصری
سوال کرد یعنی کمالیت علم شریعت و کمالیت طریقت
و کمالیت حقیقت چیست خواجه حسن بصری فرموده
که کمالیت علم شریعت و کمالیت طریقت و کمالیت
حقیقت پیوستن به نیازمندی حق تعالی اطاعت
ظاهر عالم ناسوت متابعت حضرت رسالت پناه بقدر
امکان و کمالیت علم طریقت پیوستن اطاعت ملازمت
اعمال تجلیات ذکر جلی تحت اللسان استقامت
عالم ملکوت متابعت حضرت رسالت پناه سوے
معرفت حق تعالے و کمالیت علم حقیقت پیوستن
اطاعت باطن ذکر خفی بدل و جان کمالیت عالم
جبروت و لاهوت متابعت حضرت رسالت پناه
استقامت پاسبانی قرب حضرت وحدانیت

اما دریافتن سخنهای علم حقیقت جز تلقین مرشد
کامل هرگز استفهام نمی شود بدانکه اگر مردی
علم شریعت از درس تحصیل کرد اما بعمل طریقت استقامت
نه پیوست مثل چنان ماند که یکی علمی در کیمیا استاده
است اما بعمل مقرون نمیکند او را از دانستن علم کیمیا
هیچ منفعت نباشد و هیچ فائده نکند ؎ عاشق
بگو تو عالم تفسیر گویرا ∴ گر در عمل نکوشی نادان مفسیرا
؎ هرچند در آب صاف اندر نگری ∴ سود
نکند چو پنداری نخوری ∴ اگر ایضا مردی علم شریعت
آموخت و در عمل طریقت استقامت گرفت یعنی
از وظائف و صلوات و صوم و ملازمت و تسبیحات
و اوراد کمالیت دارد بدانکه این اعمال تجلیات
بی اخلاص همچو روغن بی فلیته بود و علم حقیقت
آتش عشق محبت است برای عمل اخلاص اما
چون جذبهٔ عشق معشوق در میان نبود از روغن
چون فلیته هیچ روشنائی نباشد ایضا علم
شریعت

شریعت مثل درخت است و عمل طریقت چون برگ
و شاخهای آن درخت و عمل اخلاص از عمل حقیقت
چون گل میوهٔ آن درخت است یعنی چون غرضت
مراحل را یابد اما لذت منفعت از میوه است
یعنی مقصود از دانستن علم شریعت و طریقت
آنست که از تلقین مرشد کامل بعمل حقیقت برسد
؎ این همه علم شریعت درس نفسی مختصر ∴ گر
حقیقت علم پرسی آن ز درس دیگر است ∴ ای عزیز
چون سالک در اعمال فضولات بنوافل مشغول
میگردد از حق تعالی بعید و غافل میشود این سخن
بر حق است چنانچه حضرت شیخ سعدی می فرماید
؎ سهل باشد سجود پیشانی ∴ طاعت عاشقان
نمیدانی ∴ ؎ ای عالم دانا تو درین علم غروری ∴
نزدیک بمعبود نه بلکه تو دوری ∴ در خلوت دل
تا نکنی الفت توحید ∴ حق را نشناسی تو درین کبر و
غروری ∴ ؎ هر عالمی که سبق نکرد راست

علم حال :: گر صد هزار قال بخواند وصال نیست :: و اصحاب
ظواهر مختصر همتان بیمر شدان و قاصر دیدگان دور بینان
سالکان غیر مجذوب بدین حدیث دل برده اند که
افضل العبادت قرآت القران و افضل الوظایف
بالنوافل یعنی اطاعت حق تعالی بجز نوافل میسر نیست
و اهل بصارت مردمان و ارباب طریقت بدل برده اند
که ارکان ایمان و احکام بنای اسلام برای نگاهداشتن
ایمان و کمالیت پیوستن قرب حضرت در ابتدای
حالت مبتدیان شد الصلوات و صوم و تلاوت
و تسبیحات شرط است اما محصلان کرام اهل معرفت
پیوستگان قرب حضرت راه روان و راه نمای
الا الله برانند که در سالک یک لحظه و یک لمحه غرایب
بغفلت نمی رود که معصیت آخرت است قوله تعالی
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
و بمثل این آیه الحدیث عن النبی صلی الله علیه
وسلم افضل العبادات عن کل عبادت ذکر الله تعالی
قلبه

قلبه خلا و ملا فی اللیل و النهار فی السفر و الحضر قیاما
و قعودا و علی جنوبهم علی کل حال و حالة - ازین
سبب اهل بصارت سالکان صادق طالبان راه
حقیقت ترک نوافل و زواید سنت هم گرفته اند
قوله تعالی الا بذکر الله تطمین القلوب - بدانکه
اعمال انبیا را انقطاع نیست و جمیع اولیا کبار
دل بدین راه برده یعنی صلوة الانبیا و الاولیا
و الخلق اما عاشقان حضرت
از اعمال فضولات ترک فرموده اند یعنی الصلوات
حجاب العاشقین یعنی صلوات ناسوتی حجاب است و
معنی حقیقت الصلوات مشاهد العارفین و العاشقین
و قول مشایخین نیز منقول است حسنات الابرار و سیات
المقربین چه دارد یعنی کمالیت عبودیت نیکوی از
مردمان و نیکوکاران معصیت مشایخان مقربان است
الا دریافتن معنی سخنهای رموزات جز تربیت
مرشد هرگز استفهام نبود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من کان فی هذه الدنیا اعمی عن معرفت القلب

اعمی فهو فی الآخرة اعمی - حضرت رسالت پناه
فرمودند بدانکه ای علی هر که اهل علم از علما زاهد
در دنیا معرفت جذبه اصلاح باطن اطاعت فرمان
برداری یاد حق تعالی استقامت در دل و جان
معرفت ندارد و تلقین ارشاد عبادات خفیات
ملازمت حفظ قلوب از صحبت تربیت پرورش مرشد
مجذوب کمالیت یافته باشد از عند الله بعید و محجوب
بود و در آخرت نیز محجوب باشد ابتدای حالت
در عالم ملکوت مهتر موسے را فرمان رسید ای موسی
تو هنوز از کثرت معرفت تحصیل علم قال عالم ناسوت
و ملکوت در اطاعت اعمال تجلیات مقام دهد بعمل حال
استقامت داری رو از تربیت جذبه اصلاح
باطن اطاعت عالم جبروت قرب حضرت از معرفت
علم حال تلقین از مرشد استقامت در دل نگرفتی
و بعمل نه پیوستی در ابتدای حالت خلایق طالبان
صادق را پند و نصیحت و تربیت مسکن و تعینات
و فضولات غمازات و تذکیر اعمال تجلیات
بیان

بیان مناجات ای موسی بالای کوه طور بیاموخت
توحید از تربیت تلقین نصیحت من اول خود پند پذیر شو بعد
ازان دیگران نصیحت تربیت کن ای موسی هنوز از
معرفت جذبه اصلاح باطن استقامت علم حال عند
الوصال اطاعت عالم جبروت از تربیت پند پذیر نشده
ازین پند نصیحت تربیت تو مر دیگران را کے سود دارد
منقول ست بعظمت کمالیت قدرت حق تعالی
معرفت اصلاح باطن مهتر موسے را تلقین ارشاد
نمود و استقامت عبادات خفیات کمالیت پیوست
قال النبی لا ارشاد من الاستار عن اسرار الجبروت
و لاهوت الا من الله تعالے - روزی مهتر
جبرئیل وحی آورد و گفت ای موسی فرمان
حق تعالی ست بالای کوه طور رو و برای
خود دعا و مناجات کن تا دعا تو اجابت
کنم و مقبول حضرت خود گردانم مهتر موسے
بر حکم فرمان در وقت صبح با استعداد و طهارت

ظهور خلوتگاه بالای طور در عبادات درست و بدل
حاضر حضور به دعا و مناجات تکلمات تسبیحات اطاعت
اطاعت کمالات اسم صفات برای نجات دعوات
و استقامت عالم ناسوت و ملکوت انسانی و نفسانی
با اعتقاد درست بمناجات مقصود مشغول بودند
آمد کل نفس یخرج من غیر ذکر الله فهو میته - چون
این کلمات بسمع رسید بشنیدن این کلمات دل
موسی تا دیری متفکر اندیشمند و متحیر گشت به فهم
کثیر معرفت جز باصلاح باطن استقامت عالم
جبروت از راه دل در خاطر نشان یافت بعنایت
الله تعالی هدایت عشق محبت کلی در خاطر انجامید
دریافتن اسم ذات سر الله تعالی اصلاح عالم
جبروت نیاز مند لیلاً و نهاراً فی السفر و الحضر
خلا و ملا اطاعت سمع و بصر کلمه شهادت هدایت
عالم لاهوت در استقامت حرف هو پیوست

جز حرف هیچ نیاید و نشاید گفتن بدل و جان
نه بزبان بعد از مدتی از کثرت ملازمت جز به حرف
هو هیچ نیاید چون فرمان برداری یاد حق تعالی
اطاعت باطن متابعت نبوت در پاسبانی تلاوت
حفظ قلوب متابعت عبودیت استقامت
بردی صد کرت ذات حق تعالی در دل ذکر کردن
گرفتن بکشف اسرار اظهار بعنایت الله تعالی
مکاشفه تشریف عنایت نازل شد در دل موسی
غرور عمل عجب حاصل آید در خودی نگریست
یعنی خود را چیزی دانست و هستی خود در میان
آورد بعد دعا مناجات در دل گفت خداوندا
شب و روز بیست و چهار ساعت آفریده است
و هر ساعتی هزار دم از مردم بیرون آیند ملیکا
موسی مر تر اوی صد کرت یاد میکنند دعای
مناجات موسی بکرم عنایت خود اجابت
کن و مستجاب گردان و خطاب عنایت کرم خود

فرمای ندا آمد لا تعش و احسن المحسنین — در زبان
فرمان رسید ای موسی مر ترا خطاب کلیم الله خوانده
ام اما بهر اجابت دعای خود تیز نزد خواجه خضر رو
و از وی دعا بخوان زیرا که او مرا در دمی دو لبت
کرت یاد میکند تا دعای او در حق تو مستجاب کنم
باز فرمان رسید ای موسی تو هنوز در پرده ظلمانی
یعنی کمالیت اطاعت من در نیافتی و نه بهوشی ما را
از میان ندانستی در ابتدای حالت غرور علم
خودی عجب خود بینی و هستی خود در خواطر آوردی
و خود را چیزی ~~شوریده~~ دانستی ای موسی در دل
هیچ میدانی که به عزازیل از عجب عمل خودی وجود
تنخی چه حاصل آید و تو غرور علم میکنی بدانکه علم
بی عمل چه کار آید هیچ منفعت نیست و تو عمل باطن
در دل نداری چنانچه در خبر است حضرت رسالت جز است
جذبه اصلاح باطن استفهام معرفت حروفهای

علم

حضرت
علم لدنی اطاعت عالم جبروت پیوست و قرب
تلقین ارشاد در شب معراج از حضرت رب العزت
استقامت یافت معرفت دوم در طهارت
و نظافت ظاهر و باطن قال النبی صلی الله علیه
و و اله وسلم بنی الدین النظافت یعنی بنیاد دین
بر نظافت است و این نظافت همین پاکی ظاهر است
از طهارت جنابت و احداث و انجاس وضو و غسل
که آسان تر است برای خلایق خواص و عوام شستن
اعضای اربعه که پاکی اسلام نظر پاکان خلایق است
و نفس مرادران رغبت و نصیب است اما نظافت
و نظافت باطن آنست یعنی ~~ط~~ طهارت دل و جان
که مقام کمالیت غایت مرتبه مقام عالی دارد کسی
کمالیت نبرد که مراد از نظافت همین پاکی ظاهر است
الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا ینظر
علی صورکم والا عمالکم — ولیکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم
طهارات باطن برای کمالیت عمل اخلاص سالکان

صادق را معرفت بدل ست پیوستن استقامت
جذبه اصلاح باطن خالص کردن نیست دل از شهوت
اعمال مذمومات حرص و هوای چنانچه در خبر است
که رسالت پناه از حق تعالی بخواست التماس کرد
اللهم انی اعوذ بک من العجب والکذب والغضب
والغیبت والغفلت والحرص والحسد والحقد
فالاکل والبخل والکبر والریاء والشرک والشک
والکفر والنفاق فی قلبی وعلی لسانی بدانکه دل آئینه
حقیقی ست لیلاً ونهاراً انظرگاه حق تعالی
وتقدس اما ای عزیز برای صیقل کردن آئینه
دل مدتی صحبت تربیت مرشد کامل نگفتن جذبه اصلاح
باطن ست باید کوشیدن که عارفان صادقان را
فرض عین ست باعراض دنیا و آخرت شعر
سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار ❊ زنگار
خورده کی بنماید جمال دوست ❊ مسئله بدانکه مردی
اهل دانش صاحب عقل بخواهد که پادشاهی را که
والی

والی ولایت خلیفه مقام مقام راهمان خواندن در ها
و در دیوار های بیرونی از آب چونه سپید کند و بیاراید
و منقش گرداند بعد و در صحن خانه بیرون همه محلی
جاروب دهد و مصفا گرداند اما درون خانه جائیکه
محل جلوس پادشاه خواهد بود اینجا تا جاروب کرده
پاکاه و خاشاک ملوث ندارد اینچنین کسی اهل دانش
صاحب عقل در دنیا هم احمقان که باشند بدانکه اهل
معرفت مخلصان کرام گفته اند اینچنین مردمان احمقان
اهل دانش عالمان باشند زیرا که دائم الحال وظائف
عبارات تجلیات استقامت صوم و صلوات و تلاوت
تسبیحات در اعمال ظهور انسانی خود را بیارایند اما از
معرفت جذبه اصلاح باطن استقامت عالم حال
عندالوصال پیوستن پاسبانی مرتبه حضرت متابعت نبوت
از صحبت تربیت مرشد کامل صیقل کردن دل و جان
خبر ندارند بدانکه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
گفت چون مومن خواهد که وضوء باطن کند باید که آنچه
اعضا بشوید اول دل بشوید از حرص و حسد و عجب و غضب

وهو آن علامت نفسانی قوله تعالی وثیابک
فطهره ای قلبک فاصلاح - دوم زبان بشوید از
لذت وشهوت وکذب وغیبت وحقارت یعنی سخنهای
غیر شریعت لایعنی گفتن که دل را تفرقه حاصل آرد قوله تعالی
ولا تقف ما لیس لک به علم - سیوم شکم بشوید از
خوردن لقمهٔ حرام وشبهه طمع وریا ودزدی وتخریب
وعضبی از مکروهات ومشکوکات قوله تعالی کلوا من
طیبات ما رزقناکم - چهارم پشت بشوید از پوشیدن
وجه حرام وشبهه که دل را تفرقه حاصل آید بدرستی که
خدای تعالی عبادات قبول نکند مگر از لباس حلال
قوله تعالی وریشا ولباس التقوی - پنجم شستن
اعضاء اربعه یعنی چشم بشوید از دیدن وگوش
بشوید از ناشنیدن ودست بشوید از حرام
تا وجه گرفتنی ویا بشوید از غیر محل رفتن که دران تفرقه
نفسانی وشیطانی حاصل حضرت رسالت گفت مر علی را
که ای علی بعد وضو زکوات وضو واجب است بگو بسم الله
الرحمن الرحیم - اللهم انی اسالک تمام الوضوء وتمام الصلوٰة

وتمام

وتمام رضوانک ومغفرتک - این زکوات
وضو است که بعد از وضو بگوید تا وضو بکمالیت شود
بدانکه ابتدای حالت مقام زهد پیوستن سالکان
صادق را اول ریاضت باید تا آئینه از کثافت نفسانی
صاف گردد اما پیوستن مقام عشق محبت ریاضت
آنست دایم الحال با حق بودن است یعنی در وجود آدمی
روح همچو راکب جسد ونفس مرکوب چون اسب سرکش
قلب پیشوای ایشان گردیده است بدانکه چون
از عبادت روحانی روح غالب آید از اقوال وافعال
کارهای رحمانی حاصل آید قلب پیشوای او مطیع
روح گردد چون نفس سرکش از غفلت این جهانی غیر یاد
حق تعالی آید از اقوال وافعال کارهای نفسانی شیطانی
حاصل آید وقلب پیشوای وفرمان بردار نفس
میگردد اما قول مشایخ از مخلصان کرام منقول است
چون نه اهل شریعت بعمل صلاحیت عالم زاید
طالب صادق نخواهد تزکیه ریاضت نفس اماره

اختیار کند باید که نخست قدم از معرفت اعمال تجلیات
عالم ناسوت استقامت دهد تا دل از خطرات
تفرقهٔ انسانی و نفسانی بیرون آید و دل بکلی با حق تعالی
بندد و استقامت اعمال بکلمات عالم ملکوت
روی نماید و از اطاعت ملازمت عالم ملکوت آئینهٔ
دل سالک صیقل گردد و زمین گشته دل راست
شود و تخم جذبه عنایت عطای باریتعالی بسیج صورت
اسم ذات در دل قرار گیرد و درخت عشق محبت
در دل بروید و از تربیت پرورش مرشد مجذوب
از اطاعت عبادات خفیات استقامت جبروت
رسید طالب صادق قرب حضرت پناه باغ کمال
رسد قال النبی من عرف نفسه فقد عرف ربه
من عرف روحه فقد عرف ربه من عرف ربه فقطع
ارجبه و کل لسانه یعنی در وجود آدمی حق تعالی
معرفت نفس اماره از اقوال هواهای لایعنی و افعال
نفسانی شیطانی بمثل اسپ سرکش بدحرکتی

و بدفعلی

و بدفعلی مغرور علم درس از شدت اعمال کسبی اظهار
گردانیده ست اما برای اسپ سرکش مردم با همت
قوی دل سوار محکم باید تا راست رو کند و در ان
آرد و از بدحرکت و بدفعلی عادت قدیم بگرداند تا
در میدان قلب دوانیدن چپ و راست علتش
نیارد و نفس اماره نیز دشمن قوی بدفعلی و بدحرکتی
ست یعنی حرکتی که برای اسپ سرکش ست برای
نفس سرکش نیز همین حکم آمده ست مرد سالک اهل معرفت
علم شریعت از علما و زهاد و بجمل صلاحیت طالب
صادق سوار محکم باید از زین شریعت با مرکب توکل
بر پشت اندازد و غاشیه صلاحیت زهد تقوی
از وجود فرو دنیارد تا بدالک نشود و مناسب
وقت خود داند و فقر ابلی شک تصور
شمرد و جامه صد بار با احتیاط محکم گشته
و گره یقین در دل استوار دهد تا هیچ نوع
شکست نگردد و دهانه کلمهٔ طیبه از دهن نکشد

و زیر بند هوای لایعنی کوتاه بند دو بیش اعتقاد استوار

کنند تا نظر چپ و راست نگردد در میان پشتی بند از د

و چهل و چهار پرکاله اسلحه از طهارت عبادات ظاهر

از غسل و وضو در پیوستند تا بر مرکب نفس سوار

شود از صبح تا شام در کام طریقت نگرداند و عنان

صدق از دست رها نکند و هر شب میدان قلب

در گشت تک و پویه رکوع سجود بدواند و در روز

چاشنی ریاضت صوم مجازی و صوم صوری دهد

تا فربه نشود و تکمیل سنت پیغمبری تلاوت تسبیحات

از وظایف بسته دارد تا بادب ماند و دست کلمه

قیام و قعود و پس کش ادعیه از خود جدا نکند تا قوت

باطن حاصل گردد و اشتها عشق محبت حق تعالی

زیاده تر گردد سالک صادق لایق تلقین مرشد گردد و

دایم الحال حجرهٔ خلوت در قائصینه مراقبه و ذکر و فکر

و در آخور مجاهده برضای حق بسته دارد تا بالوی

بادیان دنیاوی در دماغ نرسد و توبرهٔ قناعت

بادمیده

بادمیده اسم ذات از زبان گذارد در وقت فرود

آمدن قابضه برضا کلمه شهادت از گردن وی

دور نکند و جل تعین با عتقاد درست از پشت فرود

نیارد و مگس را لا حول و لا قوة الا بالله العلی

العظیم دایم بر خود دارد تا مگس شیطان در اندر نکند

و قبض گشش کلمهٔ تمجید تسبیح از دست نگذارد و علف

از کم خوردن و کم گفتن اختیار کند تا سرکشی و بیراهی

بخود راه نیابد و خواب غفلت کم خفتن و کم با خلق

بودن لازم گردد و اگر بند در کام و پویه چهار زنگ

و عنان در میدان قلب راست گردد میل نمیکند

شکر حضرت صمدیت بجا آورد و بغیر حق تعالی این چنین

مرکوب سرکش مطیع من کرده ست همیشه اذا جاء

نصر الله بخواند تا همه وقت مظفر و منصور باشد تا نیمروز

قدری قدری بغلطاند تا همه ماندگی و کوفتگی در وجود

نیارد و بعد از خواستن جز چارهٔ استغفر الله نکند

و اگر نعلبندی حاجت باشد باید که دادهٔ حیثیت

از نعلبندی تلقین ارشاد پیر و رستن نماید بعون تربیت

مرشد مجذوب در دل استقامت دهد حق تعالی
سالکان طالب صادق را درها بکشاید ای
نفس دشمنا براه بر دغای :. بجز معصیت نداری
بجز فعل بد نخواهی :. گر من کنم گوی رسوا شوی بحشر
بازآئی و راه حق رو گو تو حریف مائی :. معرفت سوم معرفت ۳

در بیان علم شریعت - و علم طریقت و علم
حقیقت و علم معرفت - اما معرفت علم ناسوت
دنیای شریعت ست و علم ملکوت نفسانی طریقت ست
و علم جبروت روحانی ست معرفت حق و علم لاهوت
روحانی حقیقت ست اما علم ناسوت این جهان ست
و عالم ملکوت آن جهان و عالم جبروت قرب حضرت
ست نه اینجهان نه آن جهان یعنی با نشان ست و عالم
رحانیت اتصال مع الله خود خود بی نشان ست
اما معرفت عالم ناسوت استقامت راه عالمان ست
و معرفت عالم ملکوت استقامت راه زاهدان ست
و معرفت عالم جبروت استقامت مقام عارفان ست
و معرفت

و معرفت لاهوت استقامت عاشقان ست
اما معرفت عالم ملکوت نزدیک ارباب بصایر مختصر
همتان و قاصر دیدگان از گفتن کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله بزبان راست آید جهت آن کس لا اله
وا پس گذاری و بحقیقت الا الله برسی چون با
لا اله الا الله برسی امن یابی و امین باشی دریغا اگر
محمد رسول الله را الا با الله مقرون و منفصل بیند
آن شرک باشد قال الله تعالی لئن اشرکت لیحبطن
عملک یعنی در باید گذشت اینجا تا معلوم شود
که حضرت رسالت چرا گفت اعوذ بک من الشرک
یعنی باز داشت میخواهم از شرک و شک و این که
این شرک چه باشد بدان نور محمد باشد یعنی در پرده
نور محمد خدای را باید دیدن قال النبی رایت
ربی بعین ربی فی قلبی احسن صورة - اما بندگی
این باشد که در پرده نور محمد خدای را نتوانند
دیدن چون قبلهٔ اخلاص او شود نور محمد مقهور
و مطهور ببیند زیر نور الله دریغا اگر چه فهم نخواهی کردن

اما سالک منتهی را دو مقام ست اول نور لا اله الا الله
الا الله در پرده نور محمد رسول الله همچنان ببیند
که نور ماهتاب در میان آفتاب و مقام دوم باشد
که نور محمد را بنور الله چنان ببیند که نور کواکب را در نور
ماهتاب اما پس لا اله الا الله را راه رو باشی
پس الله برسی قال الله تعالی اولئک هم المومنون
حق چون اینجا برسی مومن باشی دریغا جز بیرون صورت
فهم نکند ای سالک بدان چون نور خود بدر ای بدانی
سلوک کردن این معنی بود اما گفتن و شنیدن و دانستن
و فهم کردن این سخنهای حروفهای پنهانی نه کار هر کسی
و همه کس باشد و دربینان و قاصر درین کار در فهم
ظاهر افتاده اند و ما کنا عن الخلق غافلین و از لا
اله الا الله چه خبر داری که صد هزار سالکان طالبان
حق تعالی در دور لا اله با پی دایره نفی نهاده اند
در یک حلقی دو حلقی از جمع گوهر لا اله چون از کان الله
بیابان بردند پاسبان حضرت لا اله ایشان را بداشت
و سرگردان و حیران ای عزیز لا اله ترک نفی بدانست

و اثبات الله معرفت حق است و لا اله عالم عبودیت
و الا الله عالم الوهیت و ولایت عزت اما در سلوک
مندرج ست چنانچه جمله سالکان میگویند لا اله الا الله
چون ازین مقام درگذرد یعنی لا نفی کند گوید الا الله
چون نفی و فنا جمله در لا بگذارد خیمه در الله بنهد یعنی دو مقام
که در میان دو لا ست و الا پس بگذارد در میان دو مقام
الله مقام فرود آید این دو مقام و این دو لا
و معاد جمله سالکان راه خدا الیست و الا پس گذاشته
باشد چون اعراض هم باشد نقطه حرف هو شوند
جز هو ایچ نمی شود نیابد و نشاید گفتن در دل و
جان نه بزبان از معرفت عالم لاهوت پیوسته
هو هو گویند اما مستمع این سخنهای پنهانی و مدرک
این حروفهاء رحمانی که خواهد بود و این صفت
معرفت کدام فهم کننده بوشاتند دریغا نشنیده لو
لا اله الا الله حروف گوی یا بشنوی و سلطان
العارفین بایزید بسطامی از گو گفتن این کلمه

توبه میکند و میگوید توبة الناس من ذنوبهم والتوبتی
من فعل لا اله الا الله چگوی این گفتار چگونه فهم توانی
کردن خواجه شبلی نیز ازین گفتار توبه میکند ه
همه خلق را توبه از گناه مرا توبه گفتن بود از لا اله
اما هر مخالف شریعت نگوید و نه فرماید بدانکه سالک
صادق را استفهام معانی رموزات دریافتن باید
چون حق تعالی مر آدم را بیافرید و روح در قالب
آورده چون آدم بنشست فرمان آمد اطاعت محمد
کلمه عرض کن مهتر آدم گفت محمد کیست فرمان رسید
محمد یکی از فرزندان ذریات تو خواهد بود اطاعت او
مر ترا فرض عین است ندا آمد بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله مهتر آدم عرض کرد و در دایره اسلام
درآمد و فرشتگان مقرب نیز کلمه گفتند اما مقصود
آنست اگر کافری صد سال در روزی هزار کرت
لا اله الا الله گوید در دایره اسلام نیاید اما یکبار
نگوید
بگوید

بگوید محمد رسول الله مسلمان کامل گردد و کفر صد ساله
حبط شود اما بدانکه در استقامت علم شریعت
اطاعت عالم ناسوت مسلم را تمام کلمه گفتن فرض عین است
یعنی معرفت اسلام است و در استقامت عالم طریقت
اطاعت عالم ملکوت مر سالک را از گفتن کلمه لا اله
نفی خود باشد و اثبات الا الله سوی بود اما چون محمد
رسول الله کلمه در ضم کند آن شرک باشد از شرک
درباید گذشتن مقصود آنست که پیش از مشغولی او
بعد مشغولی تمام کلمه گفتن مر سالک را واجب است
اما در استقامت علم حقیقت دریافتن تربیت
جذبهٔ اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت جز اسم
ذات داند دیگر هیچ نشاید در دل جان بزبان
استقامت کمالیت عبودیت ملازمت حفظ قلوب
متابعت حضرت رسالت اطاعت عالم لاهوت
جز هو هیچ و نشاید گفتن و در دل و جان نه بزبان
چند نام مرشد در وجود صادق هو هو گوید اما محبت
مرشد تربیت سالک مجذوب که صاحب شریعت

باشد طالب صادق سالک مجذوب طالب صادق

استقامت قرب حضرت مطلوب و مقصود کمال نسبت

رسد بدین معنی حضرت رسالت حدیث فرموده

قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من عرف الله لا یقول الله

ومن قال الله لا عرف الله ومن عرف الله کل لسانه

اما صدر المشایخ قاضی عین القضات فضیل همدانی

میگویند کلمه گفتن و مسلمان شدن و در دایره اسلام

در امدن و تکیه بر کلمه بستن چنانکه قوله تعالی لا اله الا الله

حصنی ومن دخل حصنی الیمنی عذابی یعنی حق جل

فرماید کلمه لا اله الا الله حصار منست هر که در اید در

حصار من ایمن باشد از عذاب من اما چون این کلمه

امروز شمارا از معاصی باز داشتن نمی تواند از عذاب

دوزخ باز داشتن نتواند پس معلوم ست بدل او جان

نمیگویند و بزبان گفتن قال بود چه فائده بود کسد

دریغا کافر را گفتند کلمه گو و مسلمان شو کافر گفت

نمیدانم اسلام چه فائده باشد مگر اسلام آنست که

که سلطان بایزید خواجه شبلی و شیخ سعدی دارند

یا اسلام

یا اسلام آنست که شما دارید اما اگر اسلام آنست که

بزرگان دارند آن خود اندازه ما نیست و اگر اسلام

آنست که شما دارید پس همچنین کفر من بهتر ست از اسلام شما

اما استمع این سخنها انچه تدارک انجمنی ها که خواهد بود

بعضی جز بیرون صورت فهم نکنند بیان کرده ام

بل تو من لا اله ٭ زغرش بپرهیز بنگر اله ٭ به نفی چه

حاجت که نفی کنی ٭ فنا با بقا چند و اهم زنی ٭ الا هست

جمله حقیقت بدان ٭ من تو طلسم ست اندر میان ٭

بگویم ترا بگذر از علم قال ٭ سخن بشنو ای عاشق از علم حال ٭

کسی در شریعت بود کور دل ٭ ز نقصانش همچون بماند خجل ٭

معرفت چهارم

در بیان دانستن جذبه اصلاح استقامت راه حقیقت

بدانکه چون وقت هفتصد (۹۰۰) رسد در آخر زمان عالمان

و زاهدان و صوفیان بی مرشدان سالکان غیر مجذوب

برای عبادت شهرت خود نمای از تکلیفات جبه و دستار

و جز آن ظاهر آرای مردمان بی شمار شکم پرستان باشند

وبعضی مردمان علماء زهاد بهوا و حرص دنیا گرفتار
بسیار درویشان نفس پرستان بودند بدانکه خود پرستی
و نفس پرستی و بت پرستی یکی است انواع مردمان علماء
آخر الزمان نفس پرستان بی خبر اند معرفت ایشان بشهرت
ظاهر جز جبه و دستار نباشد و هیچ عبادات معرفت
حق پرستی در دل ایشان ثابت نشود بدانکه ازبوی
معرفت حق تعالی بعید باشند هرگز بقرب حضرت خدا
نمی توانند رسید باید که سالکان غیر مجذوب را درین
سخن هیچ شک نباشد و شرح کردن این طائفه
ممکن نشود بدانکه شرح این طائفه عاشقان خدا تعالی
دانند بعضی اولیاء کامل سالکان مجذوب همه را
بشناسند و معرفت هر یک طائفه در خاطر دانند
و در مقام عزلت بخلوت مقبولیت شوق عبودیت
همیشه در یاد حق تعالی باشند و از صحبت علماء قاصر
دیدگان سبب گفتن و شنیدن علم قال لا اتصال عالم
ناسوت از خلایق عوام اغراض نمایند تا استقامت
لیلاً

لیلاً و نهاراً ایا سیانی قرب حضرت بمطلوب مقصور
کمالیت رسید بدانکه چون حضرت رسالت را فرمان
حق تعالی میرسید که برای خلایق وعظ و نصیحت تربیت
کن حضرت رسالت فرمان دادی زبان را حکمتی یا حمیر
الواعظ من الخلق و چون از گفتن بزبان باز ماند
بعمل دل پیوستی فرمان می شد دل را در حینی باروح
الی الحق دایم الحال عند الوصال بعمل باطن از دل و
جان بخدا پیوستی بدانکه علم انبیا ازین راه
دل بود از راه تعلیم تحصیل درس از کسب قوله تعالی
و آتیناه من لدنا علماً بدانکه علمی که تعلیم او از
راه اخلاص اصلاح باطن حاصل آید آنرا
راه علم لدنی خوانند این علم خداست تعالی
و تقدس اما با هر کس شرح کردن رخصت نیست
الا بر ستورات کثیر و اگر کسی شنود و طاقت
سماع ندارد بسیار کسان علما و زهاد و اهل شریعت
مختصر همان صفت اسرار حقیقت سخنهای

شنیدند

اسرار الله از عارفان کامل شنیده اند باور ندا
نکنند
گفتن ممکن نیست و استفهام بعضی خلایق احتمال
و تمامی معرفت حق تعالی ظاهر و آشکار نکرده است
و در قرآن و احادیث و تفسیر ظاهر نفرموده یعنی
چون بعضی خلایق قاصر دیدگان انکار آرند و شرح
آن تحریر بموز رث حرام است و انبیا را فرمان
رسیده لا تکلمو من الناس عن اسرار الجبروت
و لاهوت الا بالعارفین حجاباً مستوراً و رسول
نیز در حدیث فرموده است اما معرفت جذبه
اصلاح باطن اطاعت پاسبانی عالم جبروت
بجز از آن کامل طالب صادق تربیت درست
نیابد زیرا که مجموعه آدمی معرفت نفس و روح است
اما نفس جای شیطان و دل مجموع فرشتگان
و روح محل نظرگاه رحمان یعنی صفت نفس بدین
جهان و صفت دل بهشت جاودان و صفت
روح بوستان اسرار نهانیست العزیز طلب المومن
عرش الله

عرش الله تعالی و قلب المومن بیت الکعبه و
قلب المومن بیت الجمعه و قلب المومن مرآت الله
تعالی زیرا که دل مومن مونس اوست و هم محبت
اوست و هم موضعه اوست و موضعه اسرار اوست
پس دل مومن غیر خدا نشاید بودن که عاصی گردند
و آنچه غیر دوست خبر یاد حق نیست بر مثال جیفه
دنیاست و جیفه دنیا سزاوار عرش الله و بیت کعبه
بیت الاقصی و سزاوار آشیانه حق تعالی نبود و در
هیچ مذهبی روا ندارند اما هر که از تربیت مرشد
مجذوب طواف قلوب کرده بمقصود رسید و هر که
از راه دل نه پیوست حق را نشناخت و در گمراهی
افتاد از حق تعالی بعید چنان افتاد که هرگز کمالیت
قرب حضرت عزت نه پیوندد بدانکه اگر مرشد
کامل طالب صادق سخنی بگوید باید که مستمع دل را
حاضر دارد و هر سخنی که از مرشد بشنود در دل نگاه دارد
و بران به استقامت کار بندد و در دل استوار

کند تا فراموش نشود اگر سخنی از مرشد شنید و بدل
نداشت از غفلت نسیانی فراموش کرد مثل چنان
ماند که دانهٔ تخم جو بر عنایت بر زمین سخت ناکاشته
افتاده باران بارید اما از زمین خشک بر نیامد و نروئید
واگر سخنی از شیخ شنید و فهم کرد و در دل داشت
اما بعمل مقرون کردن قدم ثابت در دل استقامت
کار نه پیوست مثل چنان ماند که تخم دانهٔ جو بر درشتی
در زمین کشت افتاده باران بارید دانه بروید اما بتر
صحبت مرشد از باغبان پرورش نیافت در هوای
تابستان پیوست خشک شد هیچ مقصود حاصل نکرد
واگر سخن از مرشد دانا بشنید و دریافت و فهم کرد
بلاغت بعمل باطن پیوست وگاهی بعمل ظاهر اما اکثرات
عمل اصلاح باطن غالب نیامد تا بکمال کمالیت
گاهی قرب حضرت بمطلوب و مقصود رسید مثل چنان
ماند که تخم دانهٔ جو بر درشتی در کشت افتاد باران
بارید

بارید دانه بروید و بر آمد اما از بروی سنگی سخت
آمد هیچ معرفت در دل استقامت نگرفت و کمالیت
قرب حضرت نپیوست واگر سخنی از بزرگی شنید
و دریافت و از بزرگی دیگر هم سخن شنید همچنین چند
محل تربیت یافت و در عمل او را کمالیت نه پیوست
مثل درخت دشتی بود یعنی درخت خودرو بود او را
محافظت که کند و خارپشتی که کرده که نگاه دارد و میوه
آن درست درخت کم بها و کم لذت باشند اهل معرفت
اینچنین کسی روبی تربیت و روش مرشد خودرو
خوانند زیرا که در محل تربیت نیافت از آنکه باشد و او را
نگاهدارد از شر شیطان واگر سخنی از شیخ مرشد کامل
شنید و در دل داشت و در استقامت کار پیوست
یعنی تلاوت حفظ قلوب اطاعت جذبهٔ اصلاح باطن
بعمل غالب آورد مثل چنان ماند که تخم دانه جذبهٔ عنایت
در گشت ناکاشته افتاد باران بارید تخم بروئید و مرشد
مثل باغبان است نگاهبانی و خاربستی میکند ساعت

فراغت لیلاً و نهاراً از تربیت تلقین از آب صاف
پرورش می نماید و آنچه کاه و خاشاک نفسانی و شیطانی
کرده او برآمده باشد دور میکند تا درخت کمال گیرد مرید
طالب صادق لایق سجاده بود از صحبت مرشد کامل
تربیت سالک مجذوب نهال باغ گردد و میوهٔ آن
نهال بیش بها و بالذت باشد و مرید لایق خلافت بود
اما مردی از مرشد کامل سخنی بشنید و دریافت در عمل
باطن استقامت نپیوست چه فائده باشد مثل چنان
ماند که مردی از علم عمل کیمیا استاد ست و یا مردی
از علم خیاطت و حالت کامل ست اما در عمل مقرون
نمیکند یعنی از داشتن هیچ دست نیاید و هیچ مقصود حاصل
حاصل نگردد تا عمل مقرون نکند ای درویش دنیا مثل موج
دریاست عاقل بر موج دریا عمارت نسازد ای عزیز
درویشی اختیار کن که عاقل ترین او میان اهل معرفت
العزیز درویشی باختیار خود اختیار کرده اند اما کمالیت
پیر و مرشد باید شناخت تا مرید هر کسی نشود بدانکه کمالیت

پیر و مرشد آنست که او را از علم حقیقت عمل اصلاح
باطن تربیت بدل باشد یعنی از عمل ظاهر پیر و مرشد را
بجوید و ایشان را علم ظاهر نه ببیند اما بدانکه درویشان
کامل دو طائفه اند که برای شیخی و پیشوای رامی باشند
یکی سالک مجذوب دویم مجذوب سالک که ایشان
لایق صحبت تربیت بیعت ارادت باشند اگر مرد عالم
زاهد متقی صلاح باشد اما شیخی و پیشوای کردن و خامه
خلافت دادن مردمان را بیعت ارادت تربیت
قبول کردن و مرید گرفتن کار دیگر آنست العزیز بسیار
کسان را دیدم و معائنه کردم که لباس ظاهر شهرت
ملبوسات جبه و دستار غیر استعداد تربیت جذبه اصلاح
باطن آنکه درویشی بر خود بسته دعوی شیخی و پیشوای میکند
و شیخی را برای طلب فتوحات مال و جاه ظاهر آرا ے
تمثیلات همچو صیاد دام نهاده اند بدانکه هیچ استعداد
کمالیت درویشی و تربیت دل و جان استقامت
ندارند و صحبت مرشد کامل تلقین ارشاد اطاعت

جذبه اصلاح باطن مرشد مجذوب تربیت نیافته اند
بدانکه از بوی معرفت حق تعالی بعید و بی نصیب اند
زیراکه ایشان در بلاهای دنیا و آخرت گرفتار اند و مردنها را
از بیعت ارادت بی تربیت در بلای دنیا و آخرت نیز گرفتار
میکنند حق تعالی جمله طالبان صادق سالکان مستعد
از صحبت تربیت ایشان نگاه دارد دربغا بسیار سالکان
را معائنه کردم انواع علما و زهاد در صحبت مرشد کامل
رسند اما ایشان در یافتن علم حقیقی هیچ بوی
معرفت حق تعالی در دل نباشد بدانکه این علامت
از چهار چیز خالی نبود اول مرشد مجذوب استعداد عبادات
خفیات ملازمت حفظ قلوب کمالیت ندارد دویم با سالک
صادق را متابعت رابطه مرشد کامل استقامت نباشد
سیوم با مرید طالب صادق مطیع را در حقیقت سالک
راه نبود چهارم با سالک راه حقیقت از اعمال فضولات
تجلیات ترک نکنند بدانکه اگر یکی ارادات پیر خرقه کلاه دارد

او

او مرشد کامل تلقین ارشاد تربیت ندارد خبر تربیت مرید
سالک مجذوب هرگز بخدا نمی تواند رسیدن و اگر وی
اجازت ارادت پیوند خلافت دارد اما تربیت تلقین
جذبه اصلاح باطن از مرشد مجذوب استقامت
در دل ندارد از عند الله بعید لا وصال ست بیعت را
ارادت مریدان گرفتنی و تلقین ارشاد تربیت کردن اورا
نشاید زیراکه مرید مبتدی باشد بدانکه چون مردمان
انسان کامل اهل معرفت عاشقان حضرت و واصلان
حق تعالی در طاعت باطن دل خود را حاضر نیابند
در پنج موضع نشان آنست که روزن دل بسته
گردد اول در وقت قران خواندن دویم در وقت نماز
گزاردن سیوم در وقت ذکر زبان کردن چهارم در وقت
سخن گفتن پنجم در وقت کتابت کردن چون روزن دل
بسته گردد سالک را حجاب راه حق بود هیچ حضور نیابد
سو بالانیت فرو ماندن تعال الله زهی بالا نکبر

راست میگویم نمیگویم فرو بالا کسی کو سر نمی بازد
چرا از دنعالی الله دلا این روزن عشق است
نباشد خانه خاله معرفت نجیم بدانکه حق سبحانه
تعالی با حضرت رسالت پناه نود هزار سخن در شب
معراج بترتیب تلقین نصیحت فرمود در ملفوظات
قاضی احمد غزالی منقول است روایت میکند امیر المومنین
ابابکر صدیق رضی الله عنه چون سید المرسلین را
شب معراج بردند قدم از مقام منزلت سدرة المنتهی
چون بیشتر نهادند هر چهار طرف کمایت قدرت
عظمت جلالت حجابهای نور تجلای روشن تر از
آفتاب منور دید چو نظر بیشتر کرد در میان حضرت
اسد الله علی مرتضی صورت شیر استعمل زنجیر از زین طوق
در بندگی گردن با مهابت دهشت بر در استاده است
چون حضرت رسالت را بدید سر فرود آورد در خاطر مبارک
جهادیت اسد الله نیکو در دل حاصل آمد نظر جانب راست
گردانید مردی را دید زیر سایه عرش گلیمی از سر تا پا کشیده

در استراحت است در خاطر مبارک گذشت خداوندا
بنده ضعیف را پیغمبر اولین و آخرین گردانیده است نام خود
و نام بنده در کلمه طیب در آوردی و مرا حبیب خواندی
درین مقام عظمت از مهابت و هیبت با دب استاده
می لرزم این کدام مرد است که درین محل جای خواب است
ندا آمد ای محمد این مرد خواجه اویس قرنی است
حضرت رسالت گفت که بدیدن خواجه اویس بسیار
آرزو دارم فرمان رسید ای محمد خواجه اویس ما بعد
سی سال قدری در استراحت است مر نجانی حضرت
رسالت نظر سوی چپ گردانیده دو جانور سبز
دید نوک زرین پایها لعل طوق بندگی سیاه در گردن
مثل کبوتر یکجا نشاط کنان درون پرده بیرون پرده
می آید و میرود دویم جانور بجای خود نظر به شش
دارد حضرت رسالت در خاطر التماس دارد یارب
اینها کیانند فرمان رسید ای محمد یکی آنکه در میان رسالت
میکند روح شمس العارفین عهد بعید شد که روح با خدمت

اطاعت من الفت گرفته در استقامت عبودیت باطن
نیازمندی یاد من متابعت نبوت در بندگی قدم ثابت
از حجابت حاضر ست دویم سلطان العارفین بایزید
بسطامی ست لیلاً و نهاراً نگاهبانی دل و جان نیازمندی
عبادت سمیعات بصارت اطاعت فرمان برداری یاد
من ست استقامت دایمت ملازمت نزد من پاسبانی
میکند حضرت رسالت شکرانه بجا آورد و دو رکعت نماز ادا
کرد الحمد لله که در امت من اینچنین مردمان در قرب حضرت
اتصال دارند فرمان رسید ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله فرمان آمد متابعان تو که تابع تو از عبادت
عیان تجلیات ظاهر انواع است کسانیکه ای محمد اصل
صلاح آدمیان خاص اولیای سالک و خلفای
صادق و اصلان من یطیع الرسول فقد اطاع الله
ایشان قرب حضرت مقامات عالی دارند حق کسانیکه
تربیت جذبهٔ اصلاح باطن استقامت کمالیت
عبودیت تلقین پاسبانی حفظ قلوب اطاعت

امر ظاهر و باطن متابعت نبوت دارند مردمان از امت تو
فی مقعد صدق عند الملیک مقتدر اند یعنی رسولان
قرب حضرت کمالیت نبوت بیرون پرده الوهیت باشند
و مردمان خاص عاشقان حضرت که استقامت پاسبانی
کمالیت عبودیت نیازمندی حفظ قلوب متابعت نبوت
مردمان امت تو درون پرده صمدیت باشند ای
محمد مقام آدم در بهشت و مقام موسی در کوه طور و
مقام عیسی در چهارم آسمان و مقام پیغمبران دیگر مثل
اما مقام خواص آدمیان اولیای سالک مجذوب
معرفت جذبهٔ اصلاح باطن عبادات خفیات
نیازمندی حفظ قلوب متابعت باطن پیوسته
باشند ایشان قرب حضرت زیر سایهٔ عرش
قریب لطف حق باشند حق سبحانه تعالی
در پردهٔ انوار با حضرت رسالت نود هزار سخن فرموده
و گفت پرسیده و نا پرسیده برای امت خویش بگوی
و از تربیت نصیحت دریغ نداری زیرا که درین سخنها
اطاعت ظاهر عبادات و تجلیات علم ناسوت

واستقامت شریعت ست وسی هزار سخن پرسیده بگو
ناپرسیده نگوی بدانکه درین سخنهای عبادات تکلمات
دریافتن اسمای صفت عبارات عالم ملکوت واستقامت
علم طریقت ست وسی هزار سخن پرسیده وناپرسیده مطلقاً
نگوی بدانکه محمد درین سخنها برثبات جذبه اصلاح باطن
وتلقین عبادات خفیات وتلاوت حفظ قلوب
دریافتن هدایت باطن پیوست عالم جبروت استقامت
قرب حضرت کمالیت علم حقیقت ست فرمان رسید
ای محمد بدانکه علم حقیقت از خزانهٔ اسرار من ست
بفهم معانی رموزات آیات تفریقات دریافتن
سخنهای علم حقیقت مرعلماء وزهاد را جز تربیت
مرشد دریافتن رموزات استفهام نادرست
وکسی را درین علم حال عندالوصال دریافتن حروفهای
علم لدنی جز صحبت مرشد بفهم حاصل نکرده ام الا
برموزات کثیر بدانکه ای محمد چون مردمان علماء
زهاد وطالب صادق لشناسی برای استفهام

تربیات

تربیات رموزات بگیری چون سالک معتقد دریافتن
معانی آیات وحدتیات وتلقین قول مشایخ استفهام
معانی ابیات نطقات دریافتن تربیات بدل وجان
خواهد پیوست آوردی با خواهد آوردومن بعشق
محبت بران بنده نظر رحمت کنم دریافتن استفهام
معانی حروفهاے علم لدنی پیوستن تلاوت حفظ
قلوب سوی خود راه حقیقت نمایم بدانکه ای محمد
اورا از اطاعت باطن متابعت تو بنظر رحمت
جانب خود کنم ونصیحت تربیت مرشد مجذوب
از راه عشق ومحبت عاشق گردانم ندا آمد که بدان
ای محمد از محبت تو هژده هزار عالم آفریده ام اما تفریقات
اسرار رعایت خود دریافتن جذبهٔ عشق محبت هدایت
باطن راه حقیقت از خزانه اسرار من ست قال الله
تعالی الانسان سری وصفته بدانکه ای محمد سر با انسان است
وانسان کامل دریابند ومرادر دل بشناسند وبمن رسند
بدانکه ای محمد تربیت جذبهٔ اصلاح باطن دریافتن راه حقیقت

جز انسان کامل ثابت نیست هر که از بندگان من طالب
صادق روی بمن آرد و معرفت من در دل بجوید بل
عین آنست که برای تربیت تلقین مرد طالب صادق
بمرشد رسانند و با مرشد کامل صادق بسوی من رسانند
ندا آمد ای محمد عمر آدمیان را دمها شماری داده ام
یعنی دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب
هر ساعتی هزار انفاس از هزار آدمیان و جز آن
بیرون آرم و روز قیامت از بندگان علما زهاد و
مردمان است تو حساب هر دمی دو سوال کنم که این
دمها را بچه کار براورد و در چه فرد برد و درین حیات
چه کار کردید ای محمد کل مخلوقات موجودات را گویای
و بینای و شنوای در وجود هستی و حیات ازین
انفاس دمهای شمار نیست دمن در دلهای هر خبری
حایل هستم خود در آرم و خود برآرم و هستی حیات قدرت
و توانائی غیر من کسی را نیست و بنا شد و من بر سر
راه عشق هستم و هستی وجود ظاهر و باطن مرا است
ای محمد مرا از بندگان عجب می آید که علما و زهاد از

مردمان امت ما را درمیان نمی آرند و مرا درمیان نمی بینند
و از طاعت باطن نمی شناسند و هستی خود بخود گرفتار
اند روز قیامت وقت حساب از هر دمی دو سوال کنم بدانکه
ای محمد در روزی از روی حساب چهل و هشت هزار سوال
باشد بندگان من است تو حیات عمر خویش کی جواب دادن
توانند ای محمد مردمان علما و زهاد اهل صلاحیت طالبان
صادق را تربیت نصیحت دریافتن جذبه اصلاح
باطن تلقین کن تا بندگان خاص اهل معرفت بعمل صلاحیت
دریافتن تربیت را حقیقت معرفت من دریابند و طالب
من باشند و مرا در دل بشناسند و بمن رسند بدانکه
روایت مسطور است چون سید المرسلین از شب معراج
بدنیا آمد بعد ادای نماز بامداد آن میان اصحاب این حدیث
فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم اخی من زمسی من سلک
طریقی فی القلب اے طریق الانبیاء و الخلفاء الکرام
و لازم اعنی - دیگر حدیث فرموده قال النبی صلعم کل دم
حاضره من ذکر الخفی فهو مومن و کل نفس من ذکر الخفی
فهو میته روایت میکند امیر المومنین ابابکر صدیق

روزی سید المرسلین در مقام خلوت میان یاران راه حقیقت
استقامت بوبندگان قرب حضرت تفسیرات معانی رموزات
آیات وحدیثات تربیت جذبه اصلاح باطن تلقین عالم حروف
بروش وعظ نصیحت ارشاد حدیث فرموده قال النبی ص
اناس کلهم اربعة اقسام قسم یشتهون البهایم وحشی فهم
ابنای الدنیا ترجمه آنست بدانکه ای یاران بعضی بسلم
اسم ورنگ وبوی دارند اما هیچ از معرفت شریعت خبر ندارند
آدمیان تارک صلوة همچو مردمان دهقانی غیر مکتب شکم
پرستان فرزندان دنیا همچو حیوانات بهایم وحشی اند دوم
قسم یشتهون البهایم اهلی وهم الزهاد بدانکه ترجمه آنست
ای یاران طایفه اهل علم که مغرور علم درسی از عبادات تجلیات
اطاعت اعمال فضولات با تفرقه خطرات عمارات خودپرستی
عبارات دیری نفسانی طالب نجات مغفرت آخرت سازمند
جنت باشند ودریافتن عبادات خفیات از اطاعت جذبه
باطن ست استقامت حق پرستی صلوة رحمانی تربیت مرشد
کامل تلقین از دل خبر ندارند همچو تمثیلات بهایم اهل اند وقسم

یشتهون الملائکة وهم الانبیاء ترجمه آنست بدانکه بعضی
بی فرمانی مرشد که در اطاعت باطن یاد حق تعالی استقامت
در دل وجان نبوت دایم الحال تلاوت حفظ قلوب
رسیدگان قرب حضرت رسولان خدا تعالی همچو تمثیلات
ملائکه مقرب چهارم آسمانند وقسم یشتهون الطیور
وهم الاولیاء وصدیقون ترجمه آنست که بدان یاران
بعضی مردمان اهل معرفت بعمل صلاحیت انسان کامل
عاشقان حضرت که از صحبت تربیت مرشد کامل دریافتن
عبادات خفیات جذبه اصلاح باطن که متابعت نبوت
تلقین تلاوت حفظ قلوب لیلاً ونهاراً مبالغت عبودیت
دایم الحال اطاعت باطن پیوستگان پاسبانی قرب
حضرت کسانیکه سیر وطیر مقام الوهیت استقامت
ولایت کمالیت دارند واصلان حق تعالی همچو تمثیلات
پرندگان مرغان بهشتی عرش اند قال النبی ص للناس
کلهم موتی العالمون والعالمون کلهم هلکی الا العاملون
کلهم غرقی الا المخلصون وخطر عظیم الا العاشقون
حضرت رسالت فرمود مخلصان بعد بیداری بغرور

علم و عمل عجب است در استقامت عبادات تجلیات
عالم ملکوت عمارات عقبای نیازمندی هوای دنیا و آخرت
اطاعت ملازمت اعمال فضولات مقام زهد خود را
چیزی دانستن در زمره واصلان شمردن جز معرفت جذبه
اصلاح باطن عالم زاهد سالک غیر مجذوب از محبوب
بعید است حضرت رسالت کیفیت ای یاران جذبه عاشقان
معرفت اصلاح باطن نیازمندی حفظ قلوب دریافتن
استفهام پاسبانی قرب حضرت نشناسند و هر یکی نداند
و بعاشق هر یکی نرسد از هزاران سالکان یکی از
بسیار زاهدان کسی از ایشان سالکت دریابد که راه
حقیقت صحبت تربیت حرفی از مرشد مجذوب یافته
در استفهام تلقین جذبه اصلاح باطن بعشق پیوسته
و از اعمال تکلیفات عالم ناسوت درگذشته تربیت
مرشد مجذوب معراج قلب درکار آرد تخم اعمال سعادت
پاسبانی زلفین ازدل نگاه دارد شعاع نور از کثرت
استعداد حفظ قلوب آتش عشق شعله زند سالک را
از پوست بشریت و عالم آدمیت بدر آرد یوم تبدل الارض غیر الارض
بود ابدانهم فی الدنیا و قلوبهم فی الآخرة روی نماید بسر حد فنا

رسد خود را محو بیند و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
حاصل آید سالک بعشق ثابت تواند بود چون سید المرسلین
همه درین تفسیر است تربیات اختصار بشرح قلیل تلقین اظهار
در هر روش بود که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین
آیه کلام ربانی وحی آورد گفت یا رسول الله فرمان می شود
این آیه کلام من بر صلاحیت علما و زهاد و مردمان از امت
خود بگو و شرح قلیل اظهار تفسیر کن تا سالکان زهاد غیر مجذوب
قرب معرفت من دریابند و طالب من باشند و روی بمن آرند
و بمن رسند قوله تعالی و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس
لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها
و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل
هم الغافلون - ای محمد بعضی مردمان علما و زهاد از امت
تو مثل آدمیان اند مر ایشان را دلهاست معرفت من در
نمی یابند بدان و مر ایشان را چشمهاست نمی نگرند و از آن
مر ایشان را گوشهاست نمی شنوند از آن قفل بشریت
بر دلهای زهاد بند غفلت بر فکرها و معانیهاست
ام علی قلوب اقفالها قفل بشریت دلهای این طائفه

استوارست ایشان را بجای صفت مثل بهائم اهل
آفریده در اسلام مجازی ایشان را برای دوزخ ای
محمد بدانکه سالکان غیر مجذوب علما زهاد و مردمان از امت
خود بگو تا چند هوای نفس پرستی غیر دوست جز یاد حق تعالی
مشغول خواهد بود و من مشتاق شما ام این چه جفاها است
که شما میکنند عن الله تعالی الاطال شوق الابرار الی لقائی وانا
لقائهم اشد شوقا ای بندگان من بدرستی مشتاق شمائیم
هرکه مشتاق خالق خود بود همه خلایق خود بود نیاز مند مشتاق
باشند ای محمد من دوست آنم هرکه مرا بدل دوست دارد و
بدل یاد آرد و هر دم نسیانی نیارد و از تلقین مرشد معرفت من
در دل بجوید و انس و همنشین آنم هرکه از معرفت جذبه اصلاح
باطن روی بمن آرد و بعشق محبت خلوت نشیند
ساعت فساعت بمن گزیند هر دمی و هر قدمی یاد من باشد
لیلا و نهارا غیر من نه بیند و غیر من نشنود و غیر من نه گوید
و مرا بدل فراموش نکند تو معرفت من دریابد و بمن رسد
فضل العبادت عن کل عبادات ذکر الله تعالی فی قلبه جهد
فی اللیل والنهار قال النبی فی اللیل والنهار والحضر قیاما

وقعودا و علی جنوبهم علی نیته علی کل حال و حالته من احب
شیا اکثر ذکره ــ جانی در دلم حاضر چون جان در تن
چون خون در رگ ــ فراموشم نه هرگز که دگر یاد آی؛
چنان مستغرقم با او که از خود نیز بیزارم ؛ بغیری کی بیزارم
سزا ای چرا باشد ـ

معرفت ششم بیان قرآن

بدانکه در حق مخفر همتان و صورت بینان حضرت رسالت
این خطاب آمد وترهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
ای عزیز مگر این آیه در قرآن نخوانده قد جاءکم
من الله نور و کتاب مبین محمد حبیب خدا را نور
می خوانند و قرآن را که کلام ربانی است نیز نور میگویند
واتبعو النور الذی انزل معه اما این نور از کجا
جویند بدانکه از تلاوت حفظ قلوب از معرفت
جذبه اصلاح باطن بجویند و بعضی صاحب کتاب
قرآن را که کلام خدا است نامخلوق میگویند
ای عزیز تو از قرآن حروفهای سیاه می بینی بر کاغذ

سپید اما کاتب و قلم و کاغذ و مداد و گشتن ها
حروف نامخلوق نباشد پس ای عزیزان قران غیر مخلوق
کدام ست بدانکه استفهام آنست که معرفت جذبه
اصلاح باطن شناختن حروفهای علم لدنی غیر مخلوق است
اما جز تلقین ارشاد مرشد کامل هرگز مفهوم نشود بعضی
مردمان قاصر دیدگان و ظاهر جویان محمد را صورتی و تنی
و شخصی بدیدند بشر و بشریت میگفتند و قالوا مال هذا الرسول
یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق در حق ایشان فرمان
آمد قل انما انا بشر مثلکم - تا ایشان درین مقام گفتند
فقالوا البشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال
و سعر و دریغا اهل بصارت محمد را بحقیقت دیده اند
و متابعت او سوی معرفت حق تعالی بدل و جان پیوسته
اند و طالبان صادق را متابعت حضرت رسالت بحقیقت
نموده اند تا بعضی پیغمبران گفتند اللهم اجعلنا من امت
محمد و بعضی ارصحا من صحبة محمد و بعضی گفتند اللهم ارزقنا
من شفاعة محمد - ای عزیز درین حالت و درین ولایت اگر

اورا

اورا البشر خوانند بشر جویند کافر شوند کافر درا
فرمایند بر خوان فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا تاوبی
بیان فرمود آنست کاحدکم و حقیقت قران صفت مقدس
که مقرون معرفت دلها و قصص انبیا و ملائکه و اهل ولاست
و هبوط از معرفت و علم شریعت و طاعت طریقت
این فرقه برین آمده این کتاب مبطیب ما بین الدفتین
کلام الله ظاهر و باطن هر دو معنی گرفته ست اما طلبان
قران را کتاب بر ایشان نمود ان القران ظهرا و بطنا
و لبطنه بطنا الی سبعة البطن - بدانکه معانی آنست
هر آیتی از قران ظاهر یست و پس از ظاهری و باطنی
تا آئمه باطنی معانی است تفسیرات معانی ظاهر کسی ندارک
نشود اما تفسیرات معانی باطن که دریافت و که دانست
و تفسیر کردن که توانست و در استفهام معانی که تواند
رسیدن اما قول مشایخ و مخلصان کرام آنست القران ثلثه
انواع کلام الله حقایق بر سه نوع است یعنی اول قران
کلام مجید و فرقان حمید مخلوق ست از ابتدا و انتها جمع
کردن سیاهی و سپیدی از تفسیرات معانی تجلیات

برای اعمال تلاوت زبان اطاعت عالمان و
زاهدان و عوام خلایق پیوستن کمالیت اسلام موجب
فرض است غیر اتصال مع استقامت شهرت شریعت
و دوم قران تعریفات کلام ربانی از اسمای حروف
را علم لدنی بدانکه تفسیرات علم لدنی غیر مخلوقیت بعنایت
تربیت جذبه اصلاح دریافتن اسم ذات عین الیقین
دایم الحال اطاعت عبادات خفیات تلقین تلاوت
حفظ قلوب پیوستن پاسبانی قرب حضرت استقامت
در دل و جان که جز تربیت ارشاد مرشد کامل مجذوب
تفسیرات معانی اسرار حقیقت هرگز مفهوم نگردد اما سوم
قران تعریفات کلام ربانی دریافتن سخنهای معانی و رموزات
کلمات قدسی که کمالیت استغراق مستی حق تعالی از زبان
دل اولیا مقرب عاشقان حضرت برای ارشاد طالبان صادق
سوی معرفت پیوستن راه عشق محبت سخنهای فارسی
از زبان دل اولیای کامل بیرون آورده اند بدانکه تفسیرات
کلمات قدسی جز تلقین ارشاد مرشد کامل سالک مجذوب
اما مرید چون طالب صادق صحبت تربیت مرشد کامل دریافتن

عبادات

عبادات تلقین علم حال عند الوصال کمالیت یابد تحقیق
الا تکلیف و کرامات اظها بعنایت الله تعالی بفضال مع الله
استقامت بمطلوب مقصود کمالیت رسد در تغار رموزات
کمالیت حضرت رسول مجذوب هرگز معانی استفهام نبود
العزیز رموزی از کمالیت حضرت رسالت بشنوی که
سید المرسلین ابابکر صدیق را گفت ای ابابکر در روز صحبت با
مشغول هستی ابابکر گفت یا رسول الله در چه کار مشغول شوم
حضرت رسالت گفت درون حجره ما هو یه بهاین انچه مشغولی
من دارم آن اختیار کن بدانکه سید المرسلین نه حجره داشت
چون شبی ابابکر برای دیدن عبادات مصطفی در حجره در
هر حجره غیر مشغولی حق تعالی نیافت بدانکه محمد در نماز
بذکر جلی و مجلی در مراقبه ذکر خفی و محلی در تلاوت ظاهر
و محلی در باطن تلاوت مشغول دل و جان در هر حجره بعبادات
خدا تعالی مشغول یافت پس بدانکه در نبولایت
کمالیت او را چگونه بشر گویند اما مقصود آنست که جز این
بشریت بشریت حقیقی آن دیگر است و جز این جهان جهان دیگر است
افمن شرح الله صدات الاسلام فهو علی نور من دینه ان

نور خدای تعالی ازلی گویندان فی ذالک لذکری
لمن کان له قلب رهنمای این آیه هم شده است
الحدیث - معرفت هشتم
بیان تربیات حضرت رسالت وفهم بوستان اطاعت
جذبه اصلاح باطن - منقول است روایت میکند
امیر المومنین عثمان روزی سید المرسلین مقام خلوت
با ابا بکر صدیق وعلی وحسن وحسین وابوهریره وهلال وبلال
طالبان راه حقیقت استقامت جویندگان قرب حضرت
تعریفات معانی ورموزات تربیات تلقین معرفت
جذبه اصلاح باطن در ارشاد استفهام پرورش
می نمود چون عمر خطاب بخدمت رسید سید المرسلین لا تقل
گفت یاران در خاطر کردند که ابا بکر وعمر سرد و خسر و یاران
علی باشند وحضرت معرفت اسرار حقیقت استفهام معانی
رموزات آیات وحدیثات مرا ابابکر وعلی را تربیت پرورش
استفهام تلقین نموده واز عمر دریغ داشت حضرت رسالت
ناگاه نظری فرمود ای یاران من از عمر دریغ نداشته ام اما
چون طفل صغیر یعنی شیر خواره را حلوه شیرین وگوشت چرب
وبریان نخوراند مضرت شود احتمال نکند چون صفت
کمالیت

کمالیت بلاغت رسید هیچ اکولات مطعومات مضر و با
مضر نگردد عمر از خدا است قال رسول الله عمر مقام وحدا است
سوال پرسید یا رسول خدا کجا است قال رسول الله فی قلوب
عباد المومنین مرات الله تعالی که بین اصبعین من اصابع
الی رحمان الله تعالی فی کل یوم ولیلة ثلثمایة نظره اسمی
مرات قلب المومنین والمسلم عمر پرسید یا رسول مومن کیست
ومسلمان کیست ومیان فریقین فرق چیست قال
النبی الناس کلهم اربعة اقسام قسم مومن وقسم مسلم
وقسم منافق وقسم کافر ای عمر قلب المومن حاضر
من ذکر الخفی فهو مومن وقلب المسلم غافلة من الخفی
فهو مسلم لیس بین عبد المومن والمسلم فرق ظاهرة
الا من طریق القلب الزاهد مسلم والعارف
مومن قال النبی قلب المومن مرات المومنین المومن
مرات المومن والله مومن - یعنی خدا مومن
وبنده مومن ای عمر بدانکه معرفت مومن در اطاعت
جذبه اصلاح تلقین عالم جبروت تربیات عبادات

+ [illegible]

خفیات متابعت نبوت نیازمندی ملازمت حفظ قلوب
ملازمت عبودیت استقامت پاسبانی قرب حضرت
بخدا رسیده را گویند و مسلم با هفتاد هزار حجاب های
ظلمانی و نورانی در استقامت علم ناسوت و ملکوت
از قرب حضرت بعید و صال روایت میکند علی کرم الله
وجه که روزی در خلوت حضرت رسالت سید المرسلین
پرسیدم که یا رسول العلماء امتی کالنبی بنی اسرائیل
کیانند حضرت رسالت فرمود ای علی بدانکه از عالمان
و فقیهان و زاهدان مردمان اهل بعمل صلاحیت اولیای
سالک و خلفای صادق انسان کامل که صحبت مرشد تربیت
سالک مجذوب تلقین جذبهٔ اصلاح باطن و اطاعت
عالم جبروت نیازمند حق تعالی متابعت عبودیت فرمان برداری
اطاعت باطن متابعت نبوت کمالیت حفظ استقامت
قرب حضرت در اتصال مع الله بخدا پیوسته باشد
العلماء امتی کالنبی بنی اسرائیل گویند علی پرسید یا رسول الله
العلماء ورثة الانبیاء کیانند سید المرسلین گفت ای علی
علم الانبیا بتعلیم از تحصیل نبوده است بلکه علم انبیا هدایت
حقیقت

حقیقت نیازمندی اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت
در پاسبانی متابعت حفظ قلوب براه اخلاص عشق و محبت
از علم لدنی بوده است نه از راه تحصیل درس یعنی میراث خبر را
گویند که علم بدست آید اما استفهام آنست که همین عالمان
و زاهدان انسان کامل اهل معرفت اولیای سالک و خلفای
صادق که از صحبت تربیت مرشد کامل مجذوب دریافتن معرفت
جذبهٔ اصلاح باطن تلقین عالم جبروت نیازمندی اطاعت
باطن پاسبانی یاد حق تعالی کمالیت عبودیت دایم الحال
استقامت قرب حضرت بخدا پیوسته باشند ورثة
الانبیا گویند حضرت رسالت فرمود قال النبی من اخلص الله
اربعین لیلاً و نهاراً صلوات القلب ظهر الافرین - بدانکه
ای علی حق سبحانه تعالی را در اعمال تکلیفات تجلیات
اطاعت اعمال فضولات راه ظهور برای امت ضعیف
بتکلف آورده است اما انبیای دیگر را جز عبادات
خفیات جذبه اصلاح باطن اعمال تجلیات راه ظهور نبوده
است و اولیای مقرب و اصلان حق از امت من بدانکه

از تربیت جذبهٔ اصلاح باطن فرمان برداری یاد حق تعالی
نیاز بندی ملازمت حفظ قلوب متابعت من عملی باطن کنند
تا بمقصود رسند ای علی بعضی زهاد سالکان غیر مجذوب
از معرفت بت پرستی اعمال نفسانی شیطانی اهلیت ندارند
یعنی هیچکس بت باطنی خود نشناسد و نداند که بت پرست است
همه کس خود را موحد عارف داند جز او از بت پرستی خبر
ندارند بت شکن فارغ و آزاد حق پرست گمان برند
بدانکه ای علی هرچه جز یاد حق مصلحت کارهای دنیاوی بجز
در دل تو آید و روح آنجا برود عبادت بت
باشد ای علی میان اصحاب بت پرستی باشی و اصحاب
کثرت اعمال فضولات عادت گرفته اند تو دران کار عادت
نکنی یعنی عادت بت پرستی هرگز حق پرست نبود اما عادت
شکستن و تربیت مرشد گرفتن کار مردانست - روایت میکند
علی روزی حضرت رسالت در صحن مسجد نشسته با یاران اصحاب
سخاوت همت وعظ نصیحت تربیت میفرمود مهتر جبرئیل
آیهٔ کلام ربانی وحی آورد گفت یا رسول الله فرمان می شود
تفسیرات

تفسیرات باطن استفهام معانی اظهار تربیات اختصار
از آیهٔ کلام من بر اهل سخاوت و همت دل بفهم معانی رموزات
بشارات از مردمان است خود بگو تا سخاوت همت خیرات
دل معرفت من دریابند و مرا در دل بشناسند و بمن رسند
آیهٔ اینست قوله تعالی - لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وما تنفقون من شیء فان الله علیم - حضرت رسالت فرمود
ای یاران فرمان حق تعالی رسیده است یعنی سخاوت
و همت دل کنند از برای رضای خدای تعالی بغیر از خود آن
چیز سخاوت همت دل صرف کنند که آنرا از دل و جان
دوست میدارند و در دل عزیز ترسیداند تا سخاوت
همت خیرات دل از مردمان است تو قبول کنم مردی برخاست
گفت یا رسول الله این کس مبلغ را بسیار دوست دارد
زیرا که بزرگی اغنیا و مال ست اگر مبلغ موجودات
همه چیز موجود ست از تجارت مبلغ چندان جمع کرده ام
برای رضای خدای تعالی متصرف خیرات در سخاوت
صرف کنم مردی دیگر برخاست گفت یا رسول الله این کس

دو زن جمیل قمری دارد هر یک جوان با جمال خوش طبیعت
در صورت و سیرت نیکو صلاحیت بهمه باب آراسته اند بغایت
دوست میدارد زیرا که بزرگی اغنیا از بسیاری آیات است
از برای رضای خدای تعالی همه کنیزکان را سخاوت همت خیرات
بخشش کنم تا حق تعالی سخاوت خیرات بنده قبول کند مردی
دیگر برخاست گفت یا رسول اینکس اسپان را دوست
میدارد برای تجارت صد چند شتر اسپان در پایگاه اند این جمله
سی و دو شتر اسپان تازی بیش بها البته بغایت
دوست از خود علیحده نمیکند برای رضای خدای تعالی
اسپان را سخاوت همت خیرات بتصرف بخشش کنم
تا حق تعالی همت خیرات بنده قبول کند مردی دیگر برخاست
گفت یا رسول بنده برای تجارت جامهای بیش بها
از صوف و تفلات و طاش و غیر آن انواع و اجناس
اصناف و قماش و حلویات برای قوت و لباس و لذت
بشریت و جمع آورده است کل اسباب برای رضای
خدای تعالی بفقرا و مساکین تنگدستان و غریبان سخاوت

همت خیرات

همت خیرات بتصرف کنم تا حق تعالی سخاوت همت
خیرات بنده قبول کند اما دران مجلس در دایره چهل و دو تن
از مردمان اهل سخاوت حاضر بودند یکی سخاوت همت از دل بستگی
خود تعریض نمودند حضرت رسالت گفت ای یاران در وجود آدمی
جان عزیز است جان را دوست میدارند یا نه گفتند بلی دوست
میدارند فرمود حضرت رسالت ای یاران برای رضای
خدای تعالی سخاوت همت خیرات دل و جان از مردم
اهل سخاوت و کز دل فرض است یاران پرسیدند یا رسول الله
سخاوت همت خیرات دل و جان بچه نوع است حضرت
رسالت فرمود عزیزان مومن متقی صادق را سخاوت
رحانی گفتن جذبهٔ اصلاح باطن همت خیرات با سبانی
یاد حق تعالی تلاوت حفظ قلوب دل و جان پیوستن
است قال النبی السخی حبیب الله ولو کان فاسقا والبخیل
عدو الله ولو کان زاهدا . در بغا استفهام معانی
حدیث دریافتن سخاوت باطن خیرات با سبانی یاد حق
تعالی تربیت معانی اظهار چه شاید گفتن اما دریافتن

استفهام معانی حدیث معرفت عالم جبروت جز لفظش مزید
کامل تعریفات جذبهٔ اصلاح باطن هرگز استفهام نبود
قال النبی لا   الناس عن اسرار الجبروت واللاهوت
الا بالعارفین حجاباً مستور است در خلوت دل تا نگنی
الفت توحید نه حق را نه شناسی و ره عشق نجوی -

معرفت هشتم - در بیان در بیان کفر ضلالت وکفر
بطالت وکفر دیری وکفر زنای وکفر مذموم وکفر معصوم
وکفر مجازی وکفر حقیقی و معرفت توبهٔ اختیاری و توبهٔ نصوحی
و توبهٔ مجازی و توبهٔ حقیقی اما بشرح بیان کفر ضلالت
آنست دل مردم در عالم ناسوت توجه باطن امید فضل نجات
معرفت آخرت باشد در عبادات تجلیات انسان یعنی برای
حرص و هوای بهشت و نیازمندی خود و قصور و پوشیدن
استقامت درجات عالی مقامات از امید حاجات
نعمتهای فراوان و اطاعت عبادات مناجات طالبان
و یا از خوف دوزخ و از تلخی جان کندن و سوال منکر نکیر و حساب
وحساب روز قیامت و میزان و گذشتن بل صراط اگر این خطرات
بحاله

بحاله اطاعت باطن در خواطر آید اینچنین عبادات
اعمال نفسانی آسایش خواستن و نگاهداشتن وجود خود
باشد برای حق بود و هر طاعتی که غیر خداست نفسانی باشد
نه رحمانی و هر نفسانی بت پرستی بود و بت پرستی کفر ضلالت
باشد مخلصان کرام اهل معرفت اینچنین خطرات تفرقهٔ باطنی را
که نفسانی است بت پرستی بت بود را کفر ضلالت خوانده
یکی زاهد و صد بت می پرستی نه من مسکین یکی را می پرستم
اما معرفت کفر بطالت از عالم ناسوت آنست که دل مردم
بدین جهان از مطلب دنیاوی که طالب راغب اوست
و نیازمندی مطلوب در خاطر متوجه بود از اشتغال هوای
ناموسات در تفرقهٔ اعمال ناقصات یعنی در مجالس
نقد در خواستن و در اطاعت عبادات دل بدان داشتن
پایهٔ مطلب مریدان و اطاعت مردمان و روبت
منعمان وجز این بدین امید طاعت کردن درین جهان
خود پرستی چون باشد در دل اخلاص حق پرستی نبود بت پرستی
بت پرستی شیطانی باشد مخلصان صادق اهل معرفت

اینچنین خطرات تفرقه باطنی را کفر بطالت خوانند
ــه کجا ماند مسلمانی چو کفر از کعبه برخیزد :: مسلمانان کی
شود مومن چون کفر از عرش برخیزد :: بدانکه معرفت
کفر دیری از عالم ناسوت آنست که دل مردم متوجه
باطن طالب مطلوب هواهای انسانی از دنیاوی نیازمندی
برای حظی از کونین در دل باشد از کثرت استعداد
و اعمال فضولات عبادات عالم ناسوت و پس جهان
پیوستن عبادات تکلیفات استقامت عالم ملکوت
آنجهان بدعا مناجات نیازمندی مقصود طالبان یعنی
حرص و هوای مطلوب بدو سرای آنچه امید عیش
و خوشی که در خاطر دارد بت باطن ست و بت پرستی
سالک هرگز حق پرستی نبود و در هیچ مذهبی روا ندارد
و هیچ مقصود سالک حاصل نگردد و هرگز بجذ نرسد
مخلصان کرام اهل معرفت بعمل صلاحیت این خطرات
نفسانی را کفر دیری گویند ــه دل یکی منظر لیست ::
خانهٔ دیو را چه دل خوانی :: دل حقیقی ست کعبه مقصود :: از
برای

برای رحمانی :: تو درون نماز و دل بیرون :: گشتها
میکنی بهمانی :: اینچنین حالت پریشان را :: شرم ناید نماز
می خوانی :: اما کفر زناری از عالم ناسوت آنست که مردم
بچیزی از آشنای و کلای تحفه از دنیاوی او خیته
بدان چیز متوجه بود و مقصود آن بحاله طاعت در قیام
و قعود مطلوب آن بدل باشد که طالب ناظر در خاطر آید
و دل او بران چیز کشان بود بت و زنار ست و از خدا
بعید و لا حاصل ست غیر مجذوب باشد مخلصان کرام
اهل معرفت این خطرات باطن را کفر زناری خوانند
ــه چون نباید دوست هرگز در وطن :: عاشقان را
بی وطن باید شدن :: بود در راه حق چون غیر اوست ::
در ره حق بت شکن باید شدن :: اما معرفت کفر مذموم
از عالم ناسوت آنست که دل مردم از غفلت و شدت
و رکارت تفرقهٔ خواص قلب انسانی از غیب همت حرکات
مردمان زیر دستان که خطرات از هلاکت نفسانی
بدیانت که در خاطر آید و از عجبی و غرضی و غیبتی

وحسدی وعقدی وعملی وغفلتی بجاله طاعت در دل بگذارد
و در مشغولی باطن مرخ آنجا برود اگر این خطرات
در خواطر بود خدای تعالی در دل کجا باشد از عند الله
بی نصیب است مخلصان کرام اهل معرفت اینچنین خطرات
ذمیمه را که معصیت دل بود ویا از منفعت استقامت
انعامات خیرات ویا شدت هلاکت از مخلوق تصور کردن
چون خدای تعالی را در میان نیارد و از خدا نداند
کفر مذموم خوانند ؎ کفر فقر است لیک شور انگیز :: دیو
خیزد بروز رستاخیز :: ور بود زهد از پی ابصار :: هیزم
دوزخ است لیکن تیز :: اما معرفت کفر معصوم آنست
چون مردم نیت نماز شروع کند در تنهای یا امامت کردن
بعد تکبیر او را دل بر روایت دراز گوفتن ویا بر کوتاه قراءت
برود ویا قرات از بالا یا فرود خواندن در خاطر آید ویا در
دل در فراق تسبیحات رکوع وسجود وتشهد افتد ویا خطرات
از شمردن رکعات وبدل داشتن قعده او را و آخره
ویا در قیام ویا در سلام تفرقه باطن حاصل آید چون خدای تعالی را

میان در دل

در دل نباشد خودپرستی بود زیرا که در گذاردن نماز سنت
دل بر مصطفی نباشد وگزاردن نماز فرایض دل بر حق نبود بت بود
اینچنین خطرات طبعی هر باطنی نباشد غیر الله است از خدا
بعید است وصال است مخلصان کرام اهل معرفت این کفر
معصوم خوانند ؎ بت پرستم من گمراه و تو زاهد سنی
وین که تسبیح بدستم نگری زنار است :: ای موذن مرا
جانب مسجد میخوانی :: کار خود کن که مرا بامی و شاهد کار است
اما معرفت کفر مجازی آنست که از کثرت اعمال فضولات
رسوم عادات شهرت خواستن میان خلایق از عبادات
تجلیات ونفاق وریای وخودبینی وظاهر آرای و اطاعت
عمارات تکلیمات بهای در صفات مدح خود از لقای
صفات ذمیم که معصیت دل بود ویا از منفعت استقامت
انعامات خیرات ویا شدت هلاکت از مخلوق تصور کردن
چون خدای تعالی را در میان نیارد و از خدا نداند
و از مخلوق تصور کردن کند و از او داند و از او بیند
اینهمه کفر و شرک است یعنی براندن حاجات

از مخلوق دانستن و دل و جان بر فتوحات مخلوق بر بستن غیر الله
است این خطرات بجاله الطاعت و در دل آید بت باشد
مخلصان اهل معرفت از روی حقیقت اینچنین خطرات
نفسانی را کفر مجازی خوانند سه کلید در دوزخ است آن نماز
که در روی مردم گذاری دراز : اما معرفت حقیقی آنست
یعنی دریافتن علم حقیقت و جز آن جانب نباشد معانی
و ذات استفهام نبود و مریدان طالب صادق را تربیت
تلقین پرورش کردن نتوانند چون سالک مجذوب در طاعت
با سپانی جذبهٔ اصلاح باطن استقامت عبادات خفیات
عالم جبروت نیازمندی یاد حق تعالی ملازمت تلاوت
حفظ قلوب چون سالک شاهد و آرزوی معشوق از گشت
استعداد حضور قلب پاسبانی قرب حضرت از اتصال
مع الله مقام محو رسد و مستعد بود ناگاه دل از آن مقام
اخلاص عشق بمحبت از خطرات حقیقی استفهام معانی
معرفت علم حقیقت تلوین بود و در تلقین متوقف شود
یعنی سبق الهی در دل حاصل آید و روح در استفهام

و رموزات

و رموزات آیات و حدیثات معرفت اسرار حقیقت
و استفهام دریافتن معانی ابیات نغمات ترنمات
قول مشایخ در استفهام حروفهای علم لدنی افتد
و یا در چشم گشادن نظر چپ و راست بود و یا از نظم
خواندن آواز خوش از اقوال در گوش آید و روح
این برود و از اتصال من الله انفصال اگر در روی نماید
مخلصان کرام اهل معرفت این خطرات قدسی را کفر حقیقی
را در استقامت قرب حضرت است و دریافتن این
علم لازم است اگر معلوم نباشد معانی رموزات استفهام
نبود و مرید طالب صادق را تربیت تلقین پرورش
کردن نتواند و سالک مجذوب را استقامت قرب
حضرت استفهام کفر حقیقی باید پیوستن یعنی چون سالک
مجذوب استفهام کفر حقیقی بکند در اتصال مع الله
حضرت الی کمالیت رسد سه عشق را با کافری خویشی بود :
کافری خود عین درویشی بود : اما معرفت توبهٔ اختیاری
آنست که یکی در علم شریعت استقامت دارد و حلال و حرام
می شناسد و میداند که این کار کردن شرعا روا نیست

و فرق حلال و حرام میکنند اما بد انستگی دل خود اختیار
بر حرام میکنند می شود یعنی بر فساد بدانکه در عشق مجازی
و رباخواری و قمار بازی و کارهای شر که در آن
منفعت دنیا ست از دزدی و راهزنی و جز آن
در بیراهی از تحصیل کردن مال و آشنائی که منفعت
خود و زیان رسانیدن مر دیگران بدین نیت که آخر
عمر تابت خواهد شد اینچنین توبه اختیاری گویند
حق تعالی این توبه هرگز قبول نکند نعوذ بالله منها
معرفت توبهٔ نصوحی آنست که هر گناهی و خطائی که
در وجود آید آن گناه را یاد کند و عذر خواهد و
تابت گردد یعنی بعد ازین بد انستگی سوی آن خطای
باز نگردد اینچنین توبه را توبهٔ نصوحی گویند اما معرفت
توبهٔ مجازی آنست که از غفلت انسانی کارهای
نفسانی برای مصلحت حاجت خویش کند چنانچه مردمان
در کارهای دنیاوی برای سودی و سودای
و غیبتی و ربا دادن و ستدن و در غیبت معصیت مردمان
گفتن و گناهان خود فراموش کردن و هیچ گناه را
گناه ندانستن و هر روز توبه کردن و باز همدر آن کار
مشغول

مشغول شدن و در فسق و فجور در عیش و خوشی بودن
این توبه هیچ سود ندارد و حق تعالی هرگز نه پذیرد
و اهل معرفت اینچنین توبه را توبهٔ مجازی گویند
اما معرفت توبهٔ حقیقی آنست که در استقامت عبادات
خفیات با سبانی قرب حضرت سالکان مجذوب را چون
تفرقهٔ خطرات دنیاوی و عقبای در دل حاصل
آید یکدمی واجب است استغفر الله گفتن و آن
جز تربیت مرشد کامل استفهام نگردد و شرح آن جز معرفت
جذبه اصلاح باطن ممکن نبود سه بهر دم توبه باید
کرد عادت : نخستین توبه باید پس عبادت : بهر یکی فرض آمد
توبه کردن : تا وقت مردن : —
معرفت نهم — دانستن مذهب حقیقی و کعبهٔ مذهب مجازی
فقرای حقیقی کعبه مجازی استفهام قبلهٔ حقیقی و قبلهٔ مجازی
و دریافتن طواف کعبهٔ حقیقی و کعبهٔ مجازی و استفهام محراب
حقیقی و مجازی و معرفت مسافت مجازی بدانکه طواف
کعبهٔ حقیقی جز نسبت مرشد کامل در کتابت استفهام نبود
مذهب حقیقی آنست که یعنی بر مذهب حقیقی بود آن مذهب

متابعت پیر و مرشد وی باشد یعنی مختلط اما مردان
اهل معرفت صلاحیت اطاعت باطن راه حقیقت
پیر و مرشد و راه ناخدا باشد پس مذهب مخلص بود
و نه مختلط بغیر اختلاط توقف ست و اخلاص طریقی بدان
اخلاص متقیان پیوستن اصلاح باطن طلب معرفت
حق تعالی شرط ست قال النبی من اخلص لله
لیلا و نهارا فی صلوة القلب و ظهرة علمه عن خبر این الله
تعالی ینابیع الحکمة فی قلبه حب و علی لسانه - العزیز
او از مذهب مجازی دور ست لـه لو للعجب
مذهبیست مذهب عشق :: چار مصحف کرد و یک آیت
نیست :: عشق را بوحنیفه درس نگفت :: شافعی را
در و روایت نیست :: مالک از درس عشق بیخبر ست ::
حنبلی را در و روایت نیست :: اما مقصود از مذهب
آنست یعنی آن مذهب اختیار می کند که طالب را بمطلوب
رساند و هیچ مذهبی بهتر و فاضلتر در ابتدای حالت
از ترک عادت نداند و عادت پرستی از مذهب حقیقی
دور ست اما چون طالب صادق بمقام منتهی رسد
او خود هیچ مذهب را جز مذهب محبوب مطلوب نداند

و از مذهب

و از مذهب دیگران بقدر استعداد تلاوت حفظ قلوب
اعراض نماید تا شایسته مذهب حقیقت گردد اما اگر
مذهب مرد را بخدا برساند اسلام ست و اگر هیچ آگاهی
ندهد نزد طالبان حق تعالی بتر از کفر بود اما اسلام آنست
که نزد روندگان راه حقیقت مرد طالب را بخدا رساند
و کفر آن باشد که طالب را در کار حق تقصیر آرد که طالب
از مطلوب باز ماند تا طالب صادق را با خدا
مذهب کار ست نه با مذهب دیگری بعضی سالکان مجذوب
رسیدگان حضرت محبوب را کمالیت مذهب حقیقی بخدا
بود مردمان اهل معرفت جز مذهب حق تعالی مذهب دیگر ندارند
سه آتش بزنم بسوزم این مذهب کیش :: عشقت
بنهم بجای آن مذهب خویش :: تا کی دارم عشق نهان
در دل خویش :: مقصود بحق ست نه بدین ست نه به کیش
خواجه جنید بغدادی را مریدان پرسیدند شما بکدام
مذهب اید گفت انا علی مذهب ربی بدانکه مذهب حقیقت
و مذهب چه باشد یعنی مذهب بر دو ست مذهب
نوع شریعت و مذهب حقیقت اما مذهب شریعت متابعت
علماء دین از اعمال تجلیات بشهرت مشهور ست و مذهب

حقیقت اطاعت پاسبانی عالم جبروت یعنی هر مقتدای
وپیشوای ورهنمای باشد همه مذهب اوست
اما روندگان راه قلوب ایشان در مذهب خدا باشند
خواجه شبلی گفت مدت سی سال باشد که ما خدای باهم
وباخدا میگویم وباخدا می شنوم وخلق می پندارند که بامن
می باشند وبامن میگویند وازمن شنوند مرید ست
پرسیدند شما بکدام مذهب اید خواجه گفت من مذهب
خدا دارم زیرا که پیغمبران اهل معرفت مذهب حقیقت
باخدا داشتند وحضرت رسالت پیغمبر اولین وآخرین
مذهب حقیقی باخدا داشتند واولیای ایشان کامل اهل
صلاحیت اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت مذهب
حقیقی نیز باخدا دارند وسلطان العارفین بایزید بسطامی
گفت ابتدای وانتهای حال از وجود وعدم امر ونهی
عرش وفرش آسمان وکل مخلوقات وموجودات
واپس گذاشتی بمذهب خدا پیوستی جمله مذهب هفتاد
ودوگونه اند اما مذهب مخلص بهتر وفاضلتر مذهب
حقیقی ست از عالم معرفت عالم جبروت استقامت
قرب حضرت اما معرفت کعبه حقیقی باید شناخت

یعنی

یعنی کعبه حقیقی مومن متقی سالک مجذوب راطاعت
باطن متابعت نبوت پاسبانی قرب حضرت پیوستن
بدل ست قال النبی قلب المومن بیت الکعبة و
قلب المومن بیت الاقصی - وجای دیگر گفت
قلب المومن عرش الله - در لغا کعبه ~~حقیقت~~
حقیقی نه از جهت جانب راست ست ونه جانب
چپ ونه نزدیک ونه دور ونه بالا ونه فرو ونه
پیش ونه پس اما راه کعبه حقیقی استقامت
استقامت قرب حضرت پیوستن بدل ست وآن
حج اکبر ست دریک قدم ست - دع نفسک وتعال
مگر از حضرت رسالت نشنیده که یاران پرسیدند
این سید یعنی خدا کجاست فقال فی قلوب
عباده یعنی در دل بندگان دایم که گوی دل کجاست
قلب المومنین مرات الله تعالی بین اصبعین من اصابع
الرحمان آن کعبه حقیقی ست اما دریافتن صورت
ظاهر کعبه مجازی کار هر کسی وهمه کسی باشد وپیوستن

کعبهٔ حقیقی استقامت در دل و جان دریافتن نه کار هر کس
و همه کس باشد بی آنکه دریافتن کعبهٔ حجازی بیشتر زر و سیم
باید فشاندن و در راه کعبهٔ حقیقی جان و دل باید نهادن
این کرا مسلم باشد و این خلعت لباس کرا پوشانند
اما طواف کعبهٔ حقیقی بجز اهل معرفت تصوف فهم نکند
و آن همه ساجد الله به الکعبة و بیت الجمعة جمال کعبه
به از این دنیا و سنگهاست که حاجیان قصد مقصود دارند
بلکه کعبه بر عرش الله تعالی از نور است از بهر زایران
در قیامت برای شفاعت عاصیان زیباتر پدید آید
ع دل بدست آر که حج اکبر است ∴ از هزاران کعبه
یکدل بهتر است ∴ کعبه بنیاد خلیل آذر است ∴ دل گذرگاه
جلیل اکبر است ∴ در لقا العزیز در عمر خود زیارت
کعبهٔ حقیقی بجا آورده هر که سوی کعبهٔ دل رود بخدای را
بیند ع دریاب دل خراب تر از حج اکبر است ∴ بر گور
مردگان بزیارت چه میروی ∴ دل خراب کردن نبود نکو مدام
دل عرش خالق است بکعبه چه میروی ∴ اما معرفت قبله
حقیقی

حقیقی آلست یعنی هر چیز را قبله است و روی او از
راه صورت و یا از راه معنی بدان قبله است مگر عشق
بی روی که کعبهٔ قلبهاست چون عاشق در بوتهٔ عشق بکلی
بگدازد و از وجود او بر دارد و روی بعالم جبروت
بمحبوب آرد و مر آنرا قبله پندارد و چون جمال معشوق
بمکاشفه شود روی بحضرت بی جهت باید آورد که قبله
او همان بود بجز جمال معشوق او در عشق صادق نبود یعنی
چون عاشق روی به قبله جمال معشوق آرد و مر او را
قبلهٔ حقیقی پندارد و پاسبانی تلاوت حفظ قلوب
در اطاعت بود و اگر باختیار خود بروی به قبله حجازی
آرد مشرک آرد و اگر بمعنی در بتکده روی نماید
روی بر بت باید آورد و زنار بر میان باید بست
و از خم این باید رست اما عاشق که آن مایه سباک
روح را هر چیزی که جز معشوق است حجاب راه است
قبله و محراب حجاب اند پس روی دلم سوراخ باد
پس اما نماز است را شرایط بسیار است از آن یک شرایط
اصلا قبله اگرچه قالب دین آید قدیری القلب و جهک

وجبک قبلة ترضیها یعنی قبله جان

نه این قبله باشد عاشقان را جز این دل نبود سه موضع شادی ست دل قبلهٔ آن خود کرم ؛ قبله یاروی دوست قبله هر کس حرم ؛ اما معرفت محرم حقیقی آنست قال النبی رجعنا من الحرب الاصغر الی الحرب الاکبر یعنی چون وقت حضور مناجات با حق تعالی توجه کردی محل محارب و مقابله نفس و شیطان هر محلی که مردم بحرب نفس و شیطان مشغول ست همان محراب وقت ست سه

زاهد بمحرابم نخوان صوفی ز تسبیحم مگو ؛ ما ئیم و زلف شاهدان شاهدان محراب و روی ما همون ؛ اما اهل معرفت اصحاب حقیقت را هر مطلوبی و مقصودی که دل مردم بدان متوجه بوده باشد محراب گویند و محراب قبله باشد سوی حق تعالی چون از حبس تعلقات جسمانی و تعلقات نفسانی بکلی خلاص یابی اکثرت اعمال حفظ قلوب بعالم جبروت رحمانی آئی روی قلب بدان نهی و آنچه محراب قبله مقصود تو بیش ازین تو گردانی محراب حقیقی دریابی و بدانی و یا نخست توجه در محراب مجازی

مجازی بود در عبادات تجلیات اما برای رضای خدا تعالی نبود بلکه برای وصول درجات مقصود و مطلوب بهشت از حور و قصور و یا از اخلاص درکات دوزخ بود ازین معنی بگردانی و در اخلاص عبادات از صفات جسمانی و رسمانی بیرون آئی و در استقامت صحبت مرشد تربیت سالک مجذوب از معرفت جذبه اصلاح باطن تلقین باسبانی علم جبروت در دل حاصل کنی محراب حقیقی دریابی اما بدانکه معرفت مسافرت یعنی مسافرت چهار نوع ست مسافرت مصلحتی و مسافرت قناعتی و مسافرت طریقتی و مسافرت حقیقتی اما مسافرت مصلحتی آنست که بازرگانان سابق برای مصلحتهای خوشتر در تجارت دنیاوی و سلاطین صادق برای اسلام آوردن کفار گونا گون سار هر سالی مسافرت مهم کنند و در اطاعت ظاهر متابعت نبوت خلایق را امان و اشتهار دهند و بشهرت اظهار کفار را اسلام آرند و در زیر تحت فرمان مالگذاری خود گرداند و کسانیکه اطاعت سلاطین نکنند

ایشان از انبیا رند تحت فرمان خود اند یعنی استقامت
معرفت علم شریعت حضرت رسالت و سلیمان بن داود و
رسولان دیگر همه درین معنی در مهمات مسافرت بیرون
آمدند از برای رضای خدا در غزا پیوسته اند این
مسافرت را مصلحتی خوانند معرفت مسافرت قناعتی
چنانچه مردمان [illegible] فرا اند سیاحان و ابرو تراشان
و حیدریان و قلندران و غریبان دل شکسته پوشتان
بفقر و قناعت اختیار اند که در روز و قت رسید تحت الفاقه
گذشت هر یکی از تجارت دنیا دریافتن هیچی و بخیل
در هر ملکی و دیاری مسافرت برای رزق خود میروند
و ملکی ببینند اما برای کارهای آخرت از بسیاری این نادر
کسی باشند درین مسافرت شکم پرستی است معرفت حق پرستی
نادر است بدانکه این مسافرت غیر یاد حق تعالی هیچ
سود ندارد و معرفت مسافرت طریقی آنست چنانچه
حاجیان برای زیستن زیارت خانهٔ کعبه با توشهٔ راه خود
در مسافرت کعبه مجازی از راه بری و بحری باختیار خود بیرون
آیند

آیند و در ملک و دیاری رسند برای زیارت اهل قلوب
القلوب و زیارت القلوب معرفت اسلام است بهتر بود اما
مسافرت طالبان صادق هیچ بوی معرفت حق تعالی
نیابند زیرا که جز مسافرت راه حقیقت صحبت تربیت
مرشد کامل بجز از راه نیست اما مسافرت حقیقی آنست که از
صحبت تربیت کامل تلقین ارشاد مسافرت باطن متابعت
حضرت رسالت استقامت در دل و جان پیوستن یا بیابانی
قرب حضرت دایم الحال لیلاً و نهاراً اشتراط است
مسافر باش دایم راه میرو ÷ قدم را هوش دار از چاه و
از کوه ÷ سفر از دل بدل خود بایدش کرد ÷ نه در دنیا
زمین پیمودنش گرد ÷ —

معرفت دهم — دریافتن جمعهٔ حقیقی و جمعهٔ مجازی دریافتن معرفت
اطاعت باطن عبادات خفیات و معرفت صلوة حقیقی
روحانی و معرفت عبارات ظاهر عبادات مجازی نفسانی
و دریافتن معرفت پیر و مرشد انسان کامل اهل معرفت
راه حقیقت اطاعت باطن بعمل صلاحیت دایم الحال

پاسبانی قرب حضرت کی بخدا پیوسته باشند برای
بیعت ارادت تربیت خلایق دریافتن معرفت
مریدان طالب صادق لایق صحبت تربیت بیعت ارادت
کمالیت رسانیدن باشند و دریافتن معرفت صوم مجاز
وصوم حضور معنوی و دریافتن معرفت مراقبه حقیقی پاسبانی
قرب حضرت متابعت انبیا و اولیا که سالکان صادق
جز مراقبه اصلی چاره نیست و دریافتن معرفت اعتکاف
حقیقی رحانی و اعتکاف مجازی نفسانی قال الشیخ
امام الهدی مقتدای خلفای تاج الاولیا سلطان
ابراهیم ادهم رحمت الله که بر خلفای ولایت واجب
است دریافتن عبارات تعریفات مشایخ از انبیا و اولیا
پیوستن متابعت خلفای المقتدای اطاعت
زیارت القلوب و زیارت القبور و مشفق بودن بر
تنگدستان و غریبان و ضعیفان و درماندگان و فقرا
و مساکین که عمارت دلها عبادت آخرت واجب و فرض
است و امر کردن در قصبات ولایت بر حاکمان و خطیبان
و محتسبان

و محتسبان و گماشتگان در اطاعت شریعت بعمل صلاحیت
دایم صلوة با دیانت دیندار امانت نگاهدار و لایق بکار
بودن زیرا که آخر الزمان علما را اهل طرس ریا و نفاق
عمل صلاحیت بی دیانت مردمان اهل علم با دانش ربا خوار
نگاهدارد بدکردار بسیار باشند در آن هیچ
روشنای اسلام نبود و تاریکیهای جهان روی نماید در او قرب
حق تعالی برکت و حرمت شفقت از جهان بردارد
و بلاهای آسمان فرود آرد حق تعالی از صحبت ایشان
نگاهدارد بدانکه سلاطین ولایت را بصارت باید تعین سلاطین
مردمان نیک عمل صلاحیت دیندار لایق کار باشند
تعین فرمایند و واجب آید تا فردای قیامت از روی
حساب شرمنده نگردند باید که امر معروف تاکید نمودن
بر خلایق عوام مسلمانان اطاعت صوم و صلوات خمسه
اوقات با جماعت در مساجد استقامت راه شریعت
متابعت حضرت رسالت که روشنای ایمان از معرفت
اسلام است بدانکه خلفای ولایت را شاید که در

کارهای آخرت غفلت نماید تا حق تعالی در پناه
خویش با ایمان دارد دیگر هم وفضلا آنا معرفت جمعهٔ
حقیقی آنست که قلب المومن بیت الجمعه آمد یعنی
الجمعة حج المساکین فی قلوبهم بدانکه سوی معرفت
در دل جمعهٔ حقیقی حاصل کردن نه کار هر کس و همه کس
باشد اما چون معراج قلب جمعهٔ الهی در دل آید از
کثرت تلاوت حفظ قلوب اطاعت باطن سالک
صادق بجمع الجمعه رسد جمال آن جمیل در جمعیت آید
حاصل آید و جمال حقیقی روی نماید سالک شایسته
اسرار محبت محبوب بود قال الشیخ الامام المعظم
خواجه شبلی حرف از معرفت عالم جبروت الحدیث
عن النبی من ارشاد المریدین در ملفوظات خود تربیت
پرورش می نماید من کان الله زمانا فی المسجد فی
فی کفر او اسلام و من کان الله فی قلبه یکون فیه
اولا اسلام و ایمانا تا نبا - بدانکه ابتدای حالت
دریافت استقامت کمالیت عالم ناسوت و ملکوت

در اطاعت

در اطاعت عبادات اعمال ظهور متابعت حضرت در مسجد
جامع میرفتم اما بدانکه چون مدتی صحبت مرشد کامل سالک
مجذوب پیوستم در اطاعت فرمان برداری در باطن یاد
حق تعالی متابعت نبوت ملازمت حفظ قلوب متابعت
عبودیت در پاسبانی عالم جبروت قرب حضرت
چون از علم حقیقت کمالیت یافتم اکنون نمی توانم که عبودیت
حقیقی رحمانی گذاشت قدم از خلوتگاه صومعه مقید
بیرون آرم یعنی از خطرات تفرقه ارحله دبهره دل و جان
و زبان را لازم عالم الالوهیت متعلقه کنم عاشقان
حضرت مخلصان کرام را ازدیادت درین شرح کردن
ممکن نبود سه سالک گزیده خلوت صحرا نمی شوند
از خود بریده است بغوغا نمی روند خشنود است کسانیکه
ز خلوت بعبادت با یار بسازند ز اغیار نترسند - اما
در ملفوظات شیخ سعدی منقول است الحدیث
عن النبی الاتصال بالحق علی الله الانفصال عن الخلق -
یعنی قدم شکستن و خلوت نشستن و دل با خدا بستن

وازانفصال دوست اتصال خواستن باحق تعالی
اما قدم کشیدن و عهد شکستن و دل ازحق برداشتن
از اتصال علی الله انفصال خواستن ست ازجله وبصره
ولسانه اما علمایان سالک و سلاطین خلفایان صادق
باکل خلایق عوام مسلمانان اهل شریعت در اطاعت
ظاهر متابعت حضرت رسالت گذاردن نماز جمعه بروند
فوت نکنند زیرا که خلفای اهل صلاحیت را متابعت
مصطفی باید حق تعالی راه حقیقت بدل کشاید اما
بعض مخلصان کرام عاشقان حضرت ذوالجلال انسان
کامل سالکان مجذوب را ابتدای حالت مدتی رفتن
در جمعه شرط ست یعنی چون در اطاعت جذبه اصلاح
باطن متابعت نبوت نیازمندی استقامت یا حق
حق تعالی متابعت عبودیت چون کمالیت حفظ قلوب
بصلاحیت قدم ثبوت آیند بجهت تفرقه خطرات
باطن از اطاعت متابعت ظاهر قدم بیرون کشیدن
متحیر باشد قال النبی من عرف ربی قطع اجله
یاران

یاران شنیده ام که بیابان گرفته اند ٭ بی طاقت
ملامت خلق از برای یار ٭ هرکس میان جمعی و سعدی
بگوشه ٭ بیگانه باشد از همه کس آشنای یار ٭ منقول
ست روزی بایزید بر سر راه گذر خلق زیر سایه
درخت استاده بودند مردمان اهل صلاح چند
نفر در راه میگذشتند سلطان بایزید را سلام کردند سلطان
علیک داد و گفت عزیزان کجا میروید گفتند برای نماز
جمعه سلطان حدیث فرمود قال النبی یاتی علی الناس
زمان یجمعون فی المساجد ویصلون ولیس فیها بینهم مومن
گفت ای عزیزان جمعه روز بزرگ ست در روزهای
بزرگ عبادات خدای تعالی عبادات دل اضعاف
آن باید کرد امروز خود دو رکعت فریضه نقصان آید
اکنون قریب من بیائید چهار کرت گرد ما طواف کنید
تا حق تعالی جمعه شما قبول کند ایشان بصدق دل
اطاعت کردند و طواف بجای آوردند ما سلطان گفت
بخانه خود باز گردید ایشان بصدق دل ماندند خدا

آمد ای بایزید کسانیکه بصدق دل مرترا طواف کردند
جمعهٔ ایشان قبول کردم چون این کلمات بسمع خود شنیدند
سوی خانه باز گشتند اما در ملفوظات خواجه ذوالنون
مصری منقول است که مدتی چهار و چهار سال قریب شهر مصر
در بادیه پناه کوه سکونت داشت هیچ وقتی پای خود را
در آبادانی نیاورد ناگاه بادشاه خلیفهٔ مصر بملاقات
خواجه رسید ساعتی متکلم شد گفت ای خواجه شما را چندین
سال است که در بادیه می باشند اینچنین شبهای تاریک
این تنهای شما را خوش می آید خواجه گفت شاها تا غایت
با دوست خود همنشین بودم هرچه میگفت از وی میگفتم و هرچه
می شنید از وی شنیدم این زمان تنها گشتم که با شما
متکلم شدم و دوست ما روی گردانید میان ما و میان
دوست حجاب شد خلیفه گفت ای بزرگوار اگر بعد هفتم
روز قدم مبارک در آبادانی آید خلایق را برکت حاصل
آید و در نماز جمعه برسند خواجه گفت شاها مسجد جامع
جمعه گاه خلایق است در جمعه گاه خلایق خالق را نتوان
یافت

یافت خالق خود تنها است و واحد است اما هر که واحدانیت
او بیگانگی و تنهایگی بخلوتگاه بجوید لعل الله ترون شاید که
به بیند خواجه بیت فرموده من مست شراب
و شاهد تو بمسجد میخوانی ∴ که بمستی مؤذن نتوان نماز
کردن ∴ مائیم و کوی شاهد مستی و بیخودی ∴ مستی و حق پرستی
مخفی نماز کردن ∴ منقول است خواجه تنهای در هزار گورستان
بمحراب مقبره بزرگواری بیرون شهر سکونت داشت
سالی و شبهای در آبادانی می آمد ناگاه بادشاه
خلیفهٔ شهر چنین بملازمت خواجه رسید بنشست
ساعتی متکلم شد گفت ای خواجه شما را درین گورستان
چند سال است که در آبادانی با خلایق نمی باشید
و در اطاعت عبادات ظاهر متابعت حضرت رسالت
چرا در نماز جمعه حاضر نمی شوید خواجه گفت شاها
امروز مدتی دو سال که نفس من سرکش دشمن مرا
خود را درین گورستان بند کرده ام پاسبانی
میکنم اگر تو علی پای خود بیرون آرم از تفرقه اجله

وبصره دل وجان در خطرات افتد وچشم وگوش وزبان

در حرکت آیند وکل اعضا را از اطاعت رحانی یکجوانی

روی نماید خواجه فرمود قال النبی من ذاق حلاوت

العزلت والخلوت قد استغنی عن کل حلاوت ـ

گفت داعی لیلا ونهارا ـ اطاعت باطن متابعت

حضرت رسالت نیازمندی یاد حق تعالی قرب حضرت

دایم الحال عند الوصال باخدای باشد تا فردای

قیامت از خطرات ذو الجلال شرمنده نباشد ــ حق

پرستم من گمراه تو زاهد دانی ؛ وین که تسبیح بدستم

نگری زنار است ؛ ای موذن چه مرا جانب مسجد خوانی ؛

کار خود کن که مرا بامی وشاهد کار است ؛ منقول است

قاضی عین القضات وفضیل همدانی ملفوظات

خود می نویسد یعنی اطاعت ظاهر دریافتن نماز جمعه را

شرایطها بسیار است در راه شریعت اما از ان یکی

اصلی انست که امام مسجد جامع یعنی خطیب بیت الجمعه

طلبان بود در متابعت حضرت رسالت اهل معرفت علم شریعت

صلاحیت

صلاحیت عمل طریقت اهل صلاح که از حفظ تلاوت

در وظائف واورا د مسجد دلبود ودل یکلی با حق تعالی

بند یعنی لیلاً ونهاراً ادایم صلوت بعبادات تجلیات

در صلاحیت قدم ثابت مقام زهد پیوسته واز

اعمال ناموسات اطاعت ناموسات از خطرات

انسانی درگذشته روی مسجد آورده

باشد زیرا که بزرگواران صالحان وصدیقان

مخلصان کرام اولیای سالک وسلاطین صادق

متعبد از علماء وفضلای وحفظای وزهاد و

عباد واز امرای وفضلای واز اکابر وملوک

ووزرای الحرمین وخلایق در عقب از متابعت اقتدا

میکنند یعنی این متابعت مثل متابعت حضرت رسالت

است چون چنین باشد حق سبحانه تعالی نماز امام

مخلص قبول کند ودر حضرت خود پذیرد ونماز مقتدیان

نیز قبول کند زیرا که امام مسجد جامع را در صلاحیت

اخلاص دل شرط است یعنی اقامت خطابت امامت

جماعت مسجد جامع کاری بزرگ اعلی مقام است
امام کرام مسجد جامع خلاف این شرایط بی تعلیم تارک
صلوت بود وخواهد که اقامت وخطابت امامت جماعت
کند در امامت او هرگز هیچ اخلاص در دل نه پذیرد
و باید که درین سخن ای عزیز ترا هیچ شک نباشد
یعنی چونکه اخلاص در دل نبود نفسانی وشیطانی بدل حاصل
آید و روی نماید چون در دل خطرات نفسانی بدل شیطانی
بود شیطان پرستی بت پرستی است وبت پرستی کفر معصیت
آخرت است از عند الله بعید بی نصیب بود اینچنین امامت
کردن این نماز را نماز حقیقی دانستن کی درست آید وحق تعالی
اینچنین نماز هرگز نه پذیرد وقال النبی لا صلوت المسلم الا بحضور
القلب - اما در عقبی اینچنین غلط کسی متابعت اقتدا
کردن نمی شاید جایز نیست خلیفه والی ولایت را ابصار
واجب است هر آن مردی که اهل صلاحیت باشد عزل نمودن
واجب آید تا فردای قیامت مردمان اهل شریعت

وخلایق

وخلایق ارباب طریقت وحقیقت دامنگیر شوند
سه میرکا فر شود رعیت مسلمان کی بود - این معنی
برخطیب است منقول است قاضی احمد غزالی در ملفوظات
خود می نویسید حاکمان قضات ولایت را نیز شرایط اصلی
السنت یعنی حاکمان عالمان باشند ومفتیان رشوت ستان
نباشند - منقول است سلطان ابراهیم ادهم می فرماید
خلفای سلاطین خدای مجازی اند یعنی سلاطین صادق را
نشاید که امروز معروف کردن مو خلایق دیار از قضیات
ولایت بر عالم مسلمانان ومساجد ها تاکید بانگ نماز واقامت
جماعت از صلاحیت خلایق کوشش وامر نماید زیرا که
خوشنودی خدای تعالی ورسول از خلفای صادق
است که در اطاعت شریعت امر ظاهر بر خلایق دیار از
تاکید صلاحیت فرمان دهند بدانکه حق سبحانه تعالی
فرمان امر خویش بر دست امیران صادق داده است
پس اطاعت واجب بر همه واجب است بدانکه
خلایق را صلاحیت کوشیدن وامر حق تعالی بجا آوردن
برای خیریت کارهای دینی ودنیاوی است روشنای ایمانست

یعنی صلاحیت کردن و در کار صلاحیت تاکید نمودن سوی حق تعالی
معرفت اسلام است و امر کردن بر خلایق دیار از مرد و زن
که رباخوار باشند زیرا که حضرت رسالت فرمود از شامت
رباخواران و بی نمازان تاریکی مقام و تاریکی ایمان و گرفتاری
آخرت است و اجابت دعای مناجات قول مشایخ رحمة الله علیه
در صلاحیت است حق سبحانه تعالی دعای مناجات
صالحان و صدیقان در حق خلفای صادق که اجابت
کند و قوی همت گرداند بحرمت النبی و آله اما معرفت صلوات
حقیقی رحمانی اطاعت فرمان برداری یاد حق تعالی متابعت
حضرت رسالت حفظ قلوب متابعت عبودیت پیوستن
پاسبانی قرب حضرت از تربیت جذبهٔ اصلاح باطن
تلقین مرشد کامل است استقامت توجه باطن است در معرفت
سیر فی الله و در ملازمت کردن حضور قلب یعنی مداومت
عبادات خفیات که غیر حق نبود و دوام مواجه و مکالمه
با حق تعالی ای عزیزان این نماز رحمانی نه آن نماز باشد
که از تن ولو در حرکات قیام و قعود و رکوع و سجود بود قوله تعالی
الذین فی صلواتهم دائمون ـ من مست خرابات نمازیکه

گذارم نه در وی نه قیامی نه رکوعی نه قعودی نه در خلوت
دل تا نبود الفت توحید نه حق را نتوان از این قیام و
قعودی نه شیخ شبلی برخاست تا نماز کند ـ فبقی زماناً
طویلاً ثم صلی فما فرغ من صلوة قال یا ویلاه ان صلیت
جحدت وان لم اصل کفرت ـ یعنی اگر نماز کنم منکر باشم
و اگر نکنم کافر باشم پنداری که شبلی از این جماعت بود ـ
الانبیاء و الاولیاء و الخلفا یصلون فی قلوبهم ـ دریغا
از دست عالمان نارسیدگان سالکان غیر مجذوب حیوان
که این نماز ~~حیوانی~~ رحمانی خلوتی می شمرند جانم فدای
خاکپای اینچنین خلوتی باد ـ لیس عند الله صباحاً ولا مساءً
چون خود را محو بیند ـ ابدانهم فی الدنیا و قلوبهم فی الآخرة ـ
روی نماید اینجا نه شب باشد نه روز در استغراق
کمالیت محو خمسه اوقات نماز بحرکت قیام و قعود چگونه
دریابد ـ مرا نماز بجان است دایما یدوست نه کرده
تو چه دانی نماز مستان را نه اگر معاینه خواهی ذات
حق بینی نه دمی قرار بده این دل پریشان را نه اما.

اما اصحاب ظواهر که نماز می گذارند بدانکه دلهای
ایشان سوی خطرات انسانی هرکجا متفرقه می شود از جهت
خواهشهای نفسانی باشد و هر نفسانی شیطانیست و شیطانی
بت پرستی باشد عاشقان حق تعالی این نماز حق تعالی
نفسانی را رحمانی نمی شمرند زیراکه غیر الله در دل
حاصل آید بلکه دلهای خود را در کفر ضلالت و بطالت
می اندازند باید که درین سخن هیچ شک نباشد
قال النبی من صلی الله صلوة طویلاً فی المسجد وزینة
البدن من الثوب والعمامة فی المناظرة الخلائق وما
کان فی قلبه الا بالجاه من نیاز الدارین ـ ترجمه
حدیث آنست که بدانکه انواع سالکان مجذوب
برای شهرت خود از میان خلائق روشن ملبوسات
جبه و دستار نیازمندی دنیا و آخرت از غیر الهی باشند
هیچ بوی معرفت حق پرستی رحمانی در دل ندارند
مگر غیر الله در اعمال نفسانی برند ـ قال النبی لا تقبل الله
صلوة الا من طریق القلب اما صلوت ثلاث انواع

من الله و عالم ناسوت وصلوة الی الله فی عالم
جبروت فان صلوت الله صلوة حق فی قلب العارفین ـ
دریغا نماز رحمانی نه نمازیست که ظاهر جویان حق پرستی
ظاهر دارند در عالم نفسانی ـ نماز عاشق هرست
پنهان ؛ همون داند که دایم در نمازیست ؛ چه داند
منتقی این سر نادان ؛ همیشه جان عاشق در نماز است
دریغا این نماز حقیقی رحمانی جز در دل نباشد جز عارف
صاحب تصوف فهم نکنند زیراکه بغیر تربیت مرشد
کامل هرگز استفهام نبود اما معرفت پیر و مرشد
کامل سالک مجذوب آنست که بزرگی تربیت جذبه
اصلاح باطنی نیازمندی عالم جبروت اطاعت فرمان بردار
باطن پاسبانی قرب حضرت در اتصال مع الله بخدا پیوسته
باشد که از تربیت تلقین پرورش نماید و دست ارادت
بگیرد و بخدا رساند اگر پیر مرید را بخدا رسانیدن
نتواند طالب مبتدی باشد از وی هیچ بیعت ارادت
تربیت متابعت درست نبود و از تربیت تلقین

هیچ مقصود حاصل نگردد ـــ اگر بی پیر کاری
پیش گیرد ؛ هلاکت را زبهر خویش گیرد ؛ اگر بی پیر
کاری پیش گیریا ؛ همه در بند شیطانی اسیری ؛ اما
معرفت مرید صادق آنست که از تربیت جذبه اصلاح
باطن نلقین سالک مجذوب روی بمرشد کامل آرد ساعت
فساعت ـ پاسبانی یاد حق تعالے از دل نگذارد لیلاً
ونهاراً غیب نه نماید وحضور مرشد اطاعت باطن
صورت رحمانی در دل نگذارد ونیازمندی تلاوت
حفظ قلوب متابعت رابطه مرشد رود وآنچه از
عبادات تجلیات اطاعت اعمال وصلوات
ترک فرماید تارک بود دایم الحال رابطه مرشد
نگذارد مدتی چون برین که چون نقامت دید مرید
طالب صادق عنقریب الایام استقامت
پاسبانی قرب حضرت بمطلوب مقصود رسد ـــ
در خلوتی که بیند عاشق جمال جانان ؛ باید که در میانه
غیری نظر نباشد ؛ اما معرفت صوم حقیقی آنست که دل را
تمنای دینی فکرهای دنیاوی در محافظت اسرار امساک
کنن

کنند ودرین روزه افطار باشم از جنس که
امساک از آنست وشکستن این روزه وتفکر ست
جز حق تعالے وجز اندیشه قیامت وجنون تفکر سبب
دنیا از قوت ولباس بقدر ما لا بد ست که بمعامله دینی تعلق
دارد آن توشه آخرت شد قال النبی الصوم عنیه
عن رویة ما دون الله لرویة الله تعالے ـ ودر
قران مجید ست انی نذرت الرحمن صوما افطار ـ این
جز لقاء الله تعالے نباشد اما جزا این صوم حقیقی چه
شاید گفتن وچه فهم باید کردن ـ قال النبی صوموا الرویة
وافطروا الرویة ـ یعنی ابتدای آن صوم بخدا
باشد وآخر افطار آن بخدا باشد این صوم جز
لقاء الله تعالے نباشد اما الصوم جنت این بود یعنی
سپر سلاح صوم پرهیزگاری صایم باش وگاهی
مفطر در لغا از ین صوم چه چیز باید گفتن ـ من صایم
الدهر فلا صیام ولا افطر صومه ساعة وافطره
ساعة اما صوم هو حقیقة وافطروا الطریقة ـ چه

فهم خواهی کردن اول آن صوم چه باشد و آخر افطار
آن صوم در چه بود - یعنی صوم هر کسی از جیبت و افطار
هر کسی جیبت زیرا که صوم حقیقی آنست ساعة فساعة
گاهی صایم باش و گاهی مفطر یعنی صوموا خفی و افطروا
جلی اما ازین صوم چه فهم باید نمودن - قال النبی للصائم
فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند القاریه - در لقا
مردمان را در صوم مجازی اول صوم است بعده افطار
اما در صوم حقیقی اول افطار است و آخر صوم باشد
بدانکه سالک مجذوب بخدا رسیده دایم الحال صایم الدهر
نباشد و همه حال افطار نبود در حال حقیقت زیرا که صوم را
با افطار شرط است و افطار را با صوم شرط نیست
اما سالک مجذوب را در صوم حقیقی - صوموا
ساعة و افطروا ساعة شرط است بدانکه معرفت
صوم مجازی آنست چنانچه عامه مردمان صوم میدانند
از امساک طعام - آب و مباشرت این صوم فنا است
غیر خدا تعالی یعنی از غفلت است زیرا که در صوم
مجازی

تفرقه غفلت بسیار و خطرات نفسانی ازین صوم می‌شمار است
از حرکات او جمله و بصره و لسانه در اقوال و افعال مذمومات
انسانی غیر الله در خاطر آید رحانی نبود چون صوم رحانی
نباشد از گرسنگی و تشنگی چه منفعت بود و در آخرت
هیچ لقای ندارد عاشقان صوم مجازی را صوم
رحانی نمی‌شمرند باید که سالکان را درین سخن هیچ
شک نباشد - قال النبی الشبع یوماً و الجوع یومین -
این یوم صوری را صوم صوری نوانند جز سید المرسلین
مر دیگر را نبوده است اما ابتدای حالت مر علماء و
زهاد و سالکان غیر مجذوب را فتوی حضرت رسالت
است - قال النبی المومن لا یاکل الا لفاقة یعنی این صوم
حضرت رسالت مر علماء امت را فرمود و افطار آن تا وقت
سحر است آن استفهام یعنی صوم صوری باید پیوستن
و این جز تربیت مرشد کامل استفهام نبود و معرفت
صوم معنوی آنست یعنی سالکان انسان کامل اهل معرفت
علم حقیقت عارفان را نیم روز باب افطار شرط است

وآب شیرین وشور شرط نیست اما معرفت مراقبه
آنست یعنی سالک صادق را در اطاعت باطن معرفت
مراقبه بکنایت راست نباید زیراکه از تربیت تلقین
مرشد حق تعالی راه حقیقت بکشاید ودر استفهام مراقبه نیز
انواع اند اما اولیای کبار سالکان صادق لیلا ونهارا
در مراقبه شرط است یعنی بغیر مراقبه وجود نفسانی
سوی اطاعت رحمانی باز نگردد زیراکه مراقبه اصلی آنست
چنانچه حضرت رسالت را مراقبه بود یعنی مربع نشستن
وهر دو زانو بر زمین نهادن وسر فرو آوردن ونظر بر ناف
داشتن وزبان کردن وچشم ولب بستن ودر دل اطاعت
مداومت یاد حق تعالی بودن بودن اما ازین مراقبه
وجود را بسیار منفعت است یعنی ماندگی وکوفتگی وسستی
در وجود حاصل نیابد ودل بکلی با معرفت حق تعالی
بند دست ولب به بند وچشم بند وگوش بند گر نه بینی
سر حق بر ما بخند. اما مراقبه دویم نوع مر سالکان را
آنست بدانکه در مقام خلوتگاه در اعتکاف متکا بستن
تا سخن

تا سخن هیچکس در گوش نشنفید یعنی هر دو پا آسیا
استاده سر بزانو نهادن وچشم وزبان گرد آوردن واز
تفرقه خطرات دل باز ماندن ودر عبادات خفیات پاسبانی
یاد حق تعالی بودن ودر عبادات بودن یعنی آئینه دل
بذکر خفی صیقل کردن تا هیچ خطرات دنیوی وعقبائی
در دل حاصل نیاید بدانکه کمالیت عالم جبروت سالکان
صادق چون مقام محو رسد اتصال مع الله روی نماید
یعنی سالک دایم الحال خلا وملا در مراقبه بودن قوی کردن
ودل بکلی نور حق تعالی بند این هر دو مراقبه از حضرت
رسالت است بدانکه جمیع انبیا واولیا را سوی معرفت
حق تعالی در مراقبه بودن شرط است اما سالکی که معرفت
مراقبه از تربیت مرشد کامل استقامت در دل ندارد
واز خدا بعید است هر که بخدائی تواند رسیدن بدانکه
این دو مرتبه اصلی اند وتعریفات مراقبه سالکان را
هفتاد نوع اند چه تلقین ارشاد بکتابت استفهام
نیز اند واولیاء کبار را دایم الحال نظر پیش داشتن

وبدل وجان یاد حق تعالی بودن در مراقبه شرط است
سه از کنار خویش یابم هر دمی من بوی یار * چون نگیرم خویش را
دایما اندر کنار * اما اعتکاف گرفتن واربعین نشستن
بر سه نوع است ناسوتی و ملکوتی و جبروتی بدانکه ابتدای
حالت نخست اعتکاف مجازی از معرفت عالم ناسوت
الست چنانچه انواع علماء زهاد و سالکان غیر مجذوب بغیر تربیت
تلقین مرشد کامل بعضی مبتدیان مساجد ها بر پا و لفاق عبادات
شهرت برای نمود از خلایق در عشره ماه رمضان و یا از
اربعین معتکف شوند صایم باشند که سبق گویند و تلاوت
قران کنند وادعیه خوانند و در شب نوافل بسیار گذارند
و بعد افطار هر شبی برای استراح قدم بیرون آرند و در
شهرت دنیاوی گرفتن مریدان در تفرقه خطرات اعمال
ظهور لیلاً و نهاراً اقال العمل باشند * بدانکه هر چه عبادات
بقال حاصل آید کلی انفصال است لا اتصال له یعنی استعداد
علم حال عند الوصال استقامت قرب حضرت کمالیت
ندارند از خدا تعالی بعید بودند زیرا که ابتدای حالت

الاعتکاف

اعتکاف گرفتند نخست نیت شرط است تا حق نظر رحمت
از تربیت مرشد کامل راه حقیقت بگشاید و حجابهای
نورانی و ظلمانی بردارد و صحبت مرشد کامل کمالیت رساند
اما اعتکاف دوم نوع دیگر مر سالکان غیر مجذوب را
از معرفت عالم ملکوت است چنانچه بعضی صلحا بعمل فضلا طبیعت
استقامت عبادات تجلیات الطاعت صوم و صلوات
بعبارات تکثیرات عادات اسم صفات برای اجابات
دعای مناجات در تسبیحات دعوات طالب بود
دنیاوی و یا مطلوب نجات عقبای و یا مقصود بر آمدن
حاجات هر دو سرای در خاطر دارند لیلاً و نهاراً از ریاضت
و مجاهدات هوای از یکی پنداشته و حظی از کونین نگذاشته
از تربیت مرشد کمالیت یافته - الطاعت باطن بدل حق پرستی
نشناخته برای تاثیرات دعوات از خوردن حیوانات اعراض
نمایند دایم الحال با عمال قال الا اتصال ظاهر پرستی اختیار
باشند هیچ معرفت تربیت علم حال عند الوصال بوی
معرفت حق تعالی در دل خبر ندارند جز معرفت جذبه اصلاح

باطن بدین حفظ سالکان مبتدی انواع اند امابرای
شهرت ناموسات نمود از خلایق اعتکاف گرفتن جایز
نبود و هیچ عبادات خودبینی و ظاهرپرستی حق تعالی
نه پذیرد ــــ مکن زهد ریای را طلب کن پارسائی
رها کن خودنمای رابرو اصلاح باطن کن اما بدانکه
اعتکاف حقیقی استقامت تربیت جذبه اصلاح
باطن دریافتن معرفت عالم جبروت روحانی رحمانی
پیوستن استقامت قرب حضرت غنیمت دوجهان است
چنانچه اعتکاف انبیا و اولیا و خلفا و صلحی و عاشقان
حضرت و واصلان حق تعالی از صحبت تربیت مرشد کامل
تلقین سالک مجذوب کمالیت عبادت خفیات
و استقامت تلاوت حفظ قلوب لیلاً و نهارا
است صلاحیت دریافتن اطاعت علم حقیقت براه
اخلاص عشق محبت دایم الحال بدل وجان یاد حق تعالی
پیوستن پاسبانی قرب حضرت انواع اولیا و سالک
و خلفا و صادق برای پیوستن اتصال مع الله در عشره
ویا اربعین

ویا اربعین و بعضی همیشه مقام خلوتگاه معتکف بشوند
و ترک گفتن هر کسی اعراض نماید تا هیچ تفرقه خطرات
دنیاوی و عقبای در دل حاصل نیاید بدانکه درین
اعتکاف دایم الحال ـ قیاما و قعودا و علی جنوبهم ـ
از سمعه و بصره و اکله و شربه ـ بدل وجان پاسبانی
حق تعالی بودن شرط ست از تربیت مرشد کامل اما این
اعتکاف حقیقی رحمانی مرسالکان مقرب و واصلان
حق تعالی بودن شرط ست از تربیت مرشد کامل اما
این اعتکاف حقیقی رحمانی مرسالکان مقرب
و واصلان حق تعالی راست ـ و درین اعتکاف
از تربیت مرشد کامل صوم مجازی و صوم حقیقی دو نوع
باشد و افطار هم دو نوع باشد اما جز تلقین ارشاد
و استفهام نگردد ـ بدانکه برای افطار مرسالکان را
از مطعومات و مشروبات در هیچ چیز اعراض نباشند
اما بعضی اولیا بعد سیوم شب برای استراح قدم برون
آرند و بعضی هفتم شب و بعضی کامل حال دهم شب

چون عشره آخر رسد بیرون آیند بدانکه بعضی اولیای
که استعداد ملازمت عقله قلوب استقامت کمالیت
دارند و در بستم شب یا بعد چهلم شب چون اربعین
آخر رسد قدم بیرون آرند اما بدانکه خواجه عبدالله انصاری
رحمة الله علیه می فرماید مر طالب صادق از صحبت تربیت
مرشد کامل مدتی دهم سال قرب حضرت کمالیت رسد
و شیخ شبلی رحمة الله علیه می فرماید مر سالک صادق
از صحبت تربیت مرشد کامل در سیوم سال قرب حضرت
کمالیت بخدا رسند و خواجه ذو النون مصری رحمة الله علیه
می فرماید که مرد سالک صادق انسان کامل از صحبت
تربیت مرشد کامل مجذوب در سیوم چله استقامت
قرب حضرت خدا رسد بدانکه هر سه قول مشایخ
صحیح است بیت بر و بنشین تو در کنجی ؛ درین منزل
مکش رنجی ؛ که تا یابی مگر گنجی ؛ برو اصلاح باطن
کن ؛ دری بر بند هم روزن ؛ برو زنجیر محکم کن ؛
مران جز یاد حق یک دم ؛ برو اصلاح باطن کن ؛

اگر باید ترا وصلش ؛ همیشه باش در خلوت
مکن جز خویشتن الفت ؛ برو اصلاح باطن کن ؛

معرفت ۱۱

معرفت یازدهم ـ در بیان علم توحید از معرفت
سوی حق تعالی استفهام بیوستن حد نیات حضرت
رسالت از معرفت عالم جبروت و دریافتن سوالهای
اسرار حقیقت معرفت از حروفهای لدنی از
معرفت عالم توحید الست بزرگی از امام محمد غزالی
رحمة الله علیه از توحید سوال کرد که معنی توحید
چیست امام احمد گفت التوحید صمد را یکی کردن و یکی
دیدن و یکی دانستن و یکی شمردن است چون سالک
صادق فرق کند و یا فرق داند و یا فرق بجوید
و شمرد فارق است یعنی فرق کننده باشد نه طالب
صادق العزیز تو پنداری که من هستم و هستی مراست
و خدای تعالی هم هست و هستی مر اوراست
این پندار خطای راه است قصور فهم تست تو کیستی
و چیستی بفهم خود را شناس عزیز تو نیز این

این پنداری که من وجود دارم و این وجود مراست
فنا پذیرد و غلط فهمیدی و هشیار باش و دم مزن
عارفان همه کله لسانه - و انان که طال لسانه - اندنا قصر
انداز وجود خبر ندارند در صفت گنگ فرمانده اند من
عرف الله - فرو خوانده اند و خدای تعالی وجود ندارد
و یا بصر این وجود خدا تعالی وجود دیگر دارد و این پندار
در خاطر نباید آورد عزیزی تو نیستی و پنداری که هستی
و هستی مر خدا را است - بدانکه بدانکه دو هستی و وجود
نیست یکی وجود موجود است و آن وجود خداست قال
النبی و تقدس و بغیر وجود خدا ای وجود دیگر نیست
و امر مکان ندارد که باشد اما معرفت آنست که کل مخلوقات
موجودات وجود خدا است چون سالک این پندار بیرون
نیاید بخدا هرگز نرسد یعنی خود بین هرگز خدا بین نشود
تا خود را بینی خدا را نه بینی چون خود را در میان نه بینی
همیشه خدای را بینی تا سالک از خود نگریزد و فارغ نشود
بخدا نرسد یعنی از خدا تعالی بعید بود هرگز کما لیست

~~خود~~ قرب حضرت

قرب حضرت نه پیوند اما چون وجود یکی از هیچ نیست
یعنی مراد ازین سخن آنست که اگر خواهی بگوی کل خدا است
و اگر خواهی بگوی کل خلق است و اگر خواهی بگوی کل روح است
مقصود آنکه یعنی دو نیست مثل یکی باشد استفهام است
چشم کل مخلوقات موجود چشم خداست و گوش کل مخلوقات موجودات
گوش خداست و زبان کل مخلوقات موجودات زبان خداست
بهمه چشم می بیند و بهمه گوش می شنود و بهمه زبان می گوید
و هو بکل شئی علیم - اما قاضی عین القضات فضیل همدانی
رحمت الله علیه را مریدی از توحید سوال کرد گفت توحید
چیست قاضی گفت توحید آنست - الدخول فی الکفر
الحقیقی والخروج من الاسلام المجازی - قاضی گفت
او خود می گوید تا نه پنداری که قاضی می گوید کفر نیست
است و اسلام چندانی نیست مدح کفر می کند و قدح
اما از روی معانی حقیقت اسلام آنست
که مسلم طالب صادق را از یاد بخدا رساند و کفر
آنست که مسلم از یاد حق تعالی غفلت و تقصیر آرد
و بخدا رساندن باز دارد و بخدا نرساند و چون این اسلام

مسلم را بخدا رساندن نتواند بتر از و کفر بود ؎
بغیر خدا هر کرا بنگری ∴ به نزدیک مردان بود کافری ∴
آنکه اسلام چیست یعنی اسلام آنست کلمه گفتن و مسلمان
شدن و در دایره اسلام درآمدن و تکیه بر کلمه بستن
استفهام آنست چون این کلمه امروز مرد مسلم را از
معاصی باز داشتن نمی تواند فردا از دوزخ باز داشتن
نتواند پس معلوم است بدل و جان نمی گویند و بزبان گفتن
قالی بود چه فائده کند سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمت الله علیه خود ازین گفتار توبه میکند و توبة الناس
من ذنوبهم و توبتی من قول لا اله الا الله — چگوی ؎
عشق را با کافری خویشی بود ∴ کافری خود عین درویشی
بود ∴ ؎ هندوی زلف دوست که عنبر غلام اوست ∴
مومن چه کافرست که جنت مقام اوست ∴ قال النبی من
کان فی الدنیا عن معرفت الحق اعمی فهو فی الآخرت اعمی
اما معرفت حق تعالے جز صاحب تصوف صورت فهم
نکند بدانکه سوالهای علم حقیقت دریافتن کمالیت و حدانیت
حق تعالے از قول مشائخ و آیات و حدیثات استفهام آنست

حروف دویم قال الشیخ الامام المعظم شیخ سعدی کامی فرماید
الحدیث عن النبی لا اتصال مع الله فی العالم الملکوت
ولا انفصال من الله فی العالم الجبروت بدانکه حق تعالی
میان خود و میان بنده خود مومن پیوستن قرب حضرت
چهار منزل عبادات حجابهای نورانی عمارات نهاده است
ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت — بدانکه عالم
ناسوت این جهان و عالم ملکوت آنجهان و عالم جبروت
قرب حضرت نه اینجهان و نه آنجهان یعنی سوی معرفت
حق تعالے با نشان و عالم لاهوت خود بی نشان است
اما بدانکه استقامت معرفت دریافتن عالم جبروت
با نشان پیوستن قرب حضرت چه نشان دارد ؎
عشق را در مدرسه تعلیم نیست ∴ درس این علم از جهان
دیگر است ∴ حروف سیوم قال الشیخ الامام المرشد
خواجه شبلی رحمة الله علیه فرماید الحدیث عن النبی لا ارشاد
من الاستاد عن اسرار الجبروت و لاهوت عند الوصال
الا من الله — بدانکه تر یافتن تربیات حق تعالے

سبق جذبه اصلاح باطن تلقین عبادات خفیات
استفهام استقامات عالم جبروت پاسبانی قرب حضرت
پیوستن الطاعت باطن بر عاشقان صادق تربیت
از دل وجان سبق الهی بچه نوع باشد ۵ دلم
در مکتب عشقش کتاب وصل می خواند ۵ بجز سبق
مخوان علمی بزلف درس جانانش ۵ حروف
چهارم قال الشیخ المعظم خواجه بایزید رحمة الله
می فرماید - الحدیث عن النبی الصلوة ثلث
الانواع صلوة من الله فی العالم الناسوت وصلوة
الی الله فی العالم الملکوت وصلوة الیه فی العالم
الجبروت فان صلوة الله صلوة حقیقت فی قلوبهم
بدانکه دریافتن صلوة حقیقی سوی معرفت حق تعالی
تربیات جذبه اصلاح باطن تلقین تلاوت حفظ
قلوب پیوستن قرب حضرت الطاعت باطن استقامت
دلهای رحانی در دل وجان بچه نوع باشد ۵
نماز عاشقان سریست پنهان ۵ همون داند که دایم
در نماز ست

در نماز ست ۵ حروف پنجم قال الشیخ الامام الهادی
خواجه ثنای می فرماید الحدیث عن النبی قلب المؤمن
بیت الکعبة وحج الکبیر - بدانکه دریافتن کعبه
حقیقی رحانی پیوستن حج الکبیر مر سالکان صادق را کلی
فرض است اما طواف کعبه حقیقی برای اولیای ما
یدکمال قرب حضرت واصلان حق تعالی در دل وجان
الطاعت بچه نوع باشد - حروف ششم قال الشیخ
الامام المعظم خواجه ذوی النون رحمة الله علیه می فرماید
الحدیث قال النبی الاتصال بالحق علی قدر انفصال
عن الحق - بدانکه اتصال مع الله پیوستن قرب
حضرت از صحبت تربیت مرشد کامل دریافتن الطاعت
باطن است اما برای عاشقان حضرت واصلان
حق تعالی را اتصال مع الله قرب حضرت وصال
بچه نوع باشد - حروف هفتم قال الشیخ الامام
المرسلین خواجه عبد الله انصاری رحمة الله علیه
می فرماید الحدیث النبی الصائم فرحتان فرحته

عند الافطار و فرحة عند اللقاء ربه - بدانکه مردمان

اہل ریاضت را نخست صوم باشد آخر افطار اگر صوم

باشد افطار ہم بنود اما اولیاء رسیدگان قرب حضرت

واصلان حق تعالی در صوم حقیقی اول افطار است

بعده صوم اگر صوم بنود افطار باشد بدانکه اولیای

صادق و اصلان قرب حضرت را در صوم حقیقی رحمانی

افطار از چه چیز باشد قال قطب الاول قاضی عین القضات

فضیل ہمدانی رحمت اللہ علیہ می فرماید - قال اللہ تعالی

ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ - و آیة دیگر

قوله تعالی - من یطع الرسول فقد اطاع اللہ - بدانکه

دریافتن اطاعت ظاہر اعمال نفسانی متابعت حضرت

از عبادات تجلیات ظاہر انواع است اما اطاعت

باطن استقامت اعمال روحانی رحمانی پیوستن

بامبانی قرب حضرت که شریف ترین درجات آدمی است

مر سالکان صادق را اطاعت باطن اعمال حقیقی رحمانی

پیوستن متابعت قوت دل و جان بچه نوع باشد

اما

اما کمالیت درویشی سالک مجذوب بجذ ارسیده

علامت ظاہر آنست بدانکه استفہام معانی

حروفہای لدنی از تربیت مرشد کامل یافته بدل و

جان کلی استقامت یافته باشد و نتواند تلقین

ارشاد نمودن راه حقیقت مر طالبان صادق را اطاعت

باطن تربیت از دل و جان استفہام قرب حضرت

بجذا رسانند بدانکه در ملفوظات خواجه حسن بصری

رحمت اللہ علیہ منقول است تربیت تلقین حضرت

رسالت برای استقامت پیوستن معرفت حق تعالی

دریافتن حدیثات علم شریعت و علم طریقت از معرفت

عالم ناسوت و ملکوت بفہم معانی ظاہر حضرت رسالت

برای خلائق عوام اطاعت عبادات عمل ظاہر فرمود

و دریافتن معانی حدیثات علم حقیقت از جبروت

و لاہوت برای سالکان صادق دریافتن اطاعت

باطن استفہام معانی رموزات عمل باطن فرمود

چنانچه در اطاعت باطن حدیث مسطور است قال

النبی صاحب الوظائف ولی فی الدنیا و ولی فی الآخرت

و در اطاعت طریقت از معرفت علم ملکوت - الحدیث
عن النبی تارک الوظائف لنقصان الدرجات اضعف
من الموت - بدانکه هر دو حدیث معانی ظواهر موافق
شریعت و موافق طریقت اند - اما بدانکه دانستن و
دریافتن استفهام معانی رموزات علم حقیقت اطاعت
باطن استقامت معرفت عالم جبروت پیوستن قرب حضرت
حدیث استفهام معانی مختلف آید قال النبی صاحب
الوظائف ملعون فی الدنیا و تارک الوظائف ولی الآخرت
بدانکه استفهام معانی ظواهر مخالف شریعت می نماید
اما در استفهام معانی بواطن از تربیت مرشد کامل حدیث
موافق شریعت و طریقت است - ایضاً بدانکه بعضی
حدیثات معانی ظواهر معرفت عالم ناسوت و ملکوت است
قال النبی من صایم الدهر قطع النفس من الهوی - و در
اطاعت عالم طریقت از معرفت عالم ملکوت حدیث دیگر نیز
مسطور است - قال النبی من صایم الدهر صمته دخل الجنة
بلا حساب - اما بدانکه دریافتن استفهام رموزات
علم حقیقت تلقین ارشاد معرفت عالم جبروت تربیت
حضرت

حضرت رسالت معانی بواطن نوع دیگر فرمود قال النبی
من صام الدهر فلا صام و لا افطر صوموا و افطروا
ساعته - بدانکه حدیثات دریافتن معانی رموزات
علم حقیقت تعریفات استفهام عالم جبروت چگونه
فهم توانند کردن اما جز تلقین ارشاد مرشد کامل هرگز
استفهام نبود ۔ هر یک نفس میرود از عمر
گوهریست: کان را خراج ملک دو عالم بود بها:
مپسند کین خزانه دهی رایگان بباد: و آنگه روی
بخاک نهی دست و بنوا -

معرفه ۲
معرفت دوازدهم ۱۲ - در بیان معرفت جذبه اصلاح
باطن پیوستن عشق ربانی و دریافتن ترک اعمال
فضولات تجلیات برای اولیای سالک مجذوب
در پیوستن قرب حضرت اما معرفت عشق و محبت
بدانکه خطیب عشق حقیقی لباس خلعت خلاف
مابوسات و طالبان عشق پوشیده طالبان راه وصال
برای معشوق خود در سوختن و خدا ساختن عاشق

واز سرگردان برای استقامت تربیت بوی ازلفین
عنبرین مشکبوی جویان میگردد وچگونه یکدم قرار وآرام
گیرد ولیکن بغفلت درمیان آورده بدانکه دنیا فانی است
وکارهای دنیا لایعنی هواهاست وا و از کار رعایت
خبر ندارد بهم داشته - قال النبی لاتفترو ا
مع المفترین فان العافیة بهمه - اما درین اندیشه
نجات آخرت بدین علم اسیر کرده بدانکه بعضی مردمان
اهل علم را براه عقل برای حرص وهوا ناسوت
طلب دنیاوی درعلم - قال النبی الا اتصال عالم ناسوت
دایم الحال - اطاعت اعمال ظهور داشته
وبعضی را طلب هوای بهشت نیازمندی حور و
قصور برای تحصیل حاجات عقبای
الا اتصال عمارت ظاهر آرای استقامت عالم ملکوت
شهرت مشهور کرده وبعضی را برای تحصیل مال وجاه
دنیاوی درطلب لقدر بعیش خوشتر هوای
دنیا مغرور گردانیده وبعضی را تفقد عیال واطفال

واولاد

واولاد واحفاد وخدام طلب قوت ولباس از کسب
وتجارت وزراعت وجزآن درتفرقه خطرات
اعمال مذمومات غیر یاد حق تعالی از غفلت نفسانی
شیطانی گرفتار کرده وبعضی را هوای دنیاوی از
گفتن کذب ونفاق وغیبت وغضب وحسد واز
امید درازی عمر برای تحصیل قوت نفسانی درتفرقه
خطرات خودپرستی شیطانی دردل انداخته وبعضی را
همیشه دربند طامع طلب تحصیل قوت انسانی
دایم الحال بفقر وفاقه برای شکم پرستی مبتلا داشتند
وغفلت نفسانی جذبه علم حقیقت وفراموشی
اطاعت باطن را عشق محبت دردل هریکی حاصل
آورده دریغا کسی را که در دنیا برای مردن و
فنا شدن آواره باشد استعداد لقا چرا نکند
وکسی را که برای سوال وجواب کردن بردر آخرت
حساب دادن ونامهای اعمال خودپرستی خوانند
وفرد المیزان معاصی سنجیدن وباشدت درکات

بر پلصراط گذشتن و پیش خدای تعالی برای
حساب استادن و جواب اعمال معاصی گفتن آمدنیه
باشند چرا بغم نخسبند زهی شوخی و سخت و سخت دل ما
داشت شب و روز بعیش و خوشی قرار و آرام
گیریم در نفاز زهی غفلت که ایشان علم حقیقت گذاشته
واز دوست دل برداشته و با نفس دشمن محبت
ساخته دل بهوای دنیا و آخرت بسته جان را
در غفلت معصیت انداخته بر جان خود تحاسین
می نمایند اما مردمان علما و زهاد اهل صلاحیت
با دانش انسان کامل مردمان چه بلا ها رخیته
غافل شده ماندست و فردا رسوای در پس است
هشیار باش عمر گرانمایه ضایع نگذارد دوست
برای یاد خود ترا بیکه آورد مشغول بخدا شود و
محبت دنیا پس پشت بیند و روی کار عقبا از عاقل
ایشانند که در عالم اطاعت عالم ناسوت و ملکوت
از عمارات — قال الاتصال مقام نه صازند

واز اعمال تکلیبات عبارات تکلفات در عبادات
ظهور قناعت نکنند تا در قیامت علم حال عند الوصال
تلقین عالم جبروت از تربیت مرشد کامل استقامت
قرب حضرت بعشق کامل کمالیت رسند قال
النبی النوم نومان نوم العین ونوم القلب نوم
العین مباح ونوم القلب حرام - اما بدانکه حضرت
رسالت می فرماید که مردمان اهل معرفت بعمل صلاحیت
اولیای سالک خلفای صادق کسانیکه از تربیت
جذبه اصلاح باطن در عبادات خفیات متابعت
من تلقین علم حال عند الوصال عالم جبروت قرب
حضرت بخدا پیوسته باشند عاقبت ایشان
هم نباشند بلکه مقام ایشان نزد خدای تعالی
همچو مقام منزلت می باشند و در آخرت با ایشان
حساب نباشد بدانکه عاشقان حضرت دایم الحال
عند الوصال همیشه معامله با خدای دارند و
در پاسبانی قرب حضرت باشند از دو جهان

برنگرفته ست غایت که عشق نرسد کفر گردد گار کفایت
کنند بدانکه الولایت اهل نبوت یعنی انبیا قرب حضرت
دارند بمقام نبوت اند و اولیای و خلفای در کشف
و کرامات مقام کمالیت ولایت دارند عشق ورز بیدلان
نه کار هر دل ست عشق کاری بغایت مشکل ست
اما چون عاشق لذت شهود معرفت زلفین دریافت
و ذوق وجود بخشید و از زمزمهٔ قول دو دست
پاشنه کوب رقص کنان بر در میخانه عشق دوید
ساقی از می در یک لحظه چند ان شراب هستی در جام
نیستی بریخت که عاشق سیراب حیات شد - واشرقت
الارض بنور ربها - از می شاهد سیراب حیات گشته
از خواب عدم برخاست قبای وجود هستی در پوشیده
و کلاه شهود بر سر نهاده و کمر همت شوق در میان بر بسته
و قدم صادق در لقا طلب حق نهاد و از حجاب عدم
بعین آمد کوششش رسید نخست که یار دید دیش بکشاد
و نظرش بر جمال معشوق افتاد و گفت ما رایت شیئا
الا رایت الله   همگی خود او را یافت
گو

گفت قلم النظر یعنی غیر عینی دریغا اینجا عشاق عین
معشوق آمد چون او را خود بود دی نبود عاشق تواند
بود عشق و عاشق و معشوق هر سه یکی است کذالک
لیس فی ذات شئ من سوا شئ ولا فی سوا
من ذات شئ - چنانکه لوزما را بجا نسبت کنند و
صورت محبوب را بمحبت اضافت کنند والا نه عاشق
عین معشوق بود - هر نقش که می بینم وصفت تو در آن
پیدا است :: هر شکل که می نگرم آن شخص در و پیدا ست
آن شخص نمی بینی در نقش و نگر یاری :: همسایهٔ او آمد
این سایه از و پیدا است :: اما شاگرد طور کار را
چون استاد خواهد کرد در کار آرد حرفی بنویسد و انگشت او
بگیرد و بر سر آن حروف نهد اگرچه آرزوی معنی کاتب
استاد ست مکتب بود اما در عالم کثرت شاگرد بر حرف
بود عزیز کسی را که انگشت بر حرف عاشق کار افتاده
دلم را آباد نهاد در عالم صورت و معنی صورت خود
حقیقت وجود نشنیده اند - بدانکه روی خود

نمودم و خود دیدم میگویم اما عاشق از روی معشوق
آیینهٔ معشوق می آید تا در روی اسما مطالعه کند و از روی
آیینهٔ معشوقی می آید تا در روی اسمای صفات خود بیند —
سوال انهه انخه محبوبه — اما معشوق یک روی دید آیینه
نماید هر آیینهٔ دیگر پیدا آید یعنی یک صورت بد و گزه
نماید در دو آیینهٔ نیک پیدا نماید — قال النبی ان الله
لا یتجلی فی صورت مرتین و لا تجلی فی صورت الاثنین —
اما محب محبوب را آیینهٔ خود بیند و خود را آیینهٔ او و گاهی
این ناظر و گاهی او منظور این گردد یعنی گاهی این رنگ
او بر آید و گاهی او بوی این گردد — سبحانی ما اعظم
شانی و قوله هل فی الدارین — و گاهی لباس عاشق ش
معشوق در پوشند تا از مقام کبریا و استغنا به نزول
فرماید و گاهی محب ذاکر بود و محبوب سامع باشد و گاهی
محبوب قایل بود و بوی او بدل گیرد و رنگ او بر آید اما
عاشق در آیینهٔ خود صورت محبوب می بیند آن محبوب
باشد که صورت خود را آیینهٔ دل خود بیند زیرا که شهود
محب

محب او بصر بود و بصر او بمقتضای کنت سمعه
و بصره و لسانه و یده و رجله و کله و شربه — عین
محبوب است یعنی هر چه عاشق بیند و داند و گوید و
شنود عین محبوب باشد انما نحن له و به لیس
محب و محبوب و طالب و مطلوب و عاشق و معشوق
از روی حقیقت هم یکی آمد اما هم هر کسی اینجا نرسد
جز عارف اهل معرفت فهم نکنند — هر جا که بدیدم
ندیدم مگر دوست : معلوم چنین گشت کسی نیست
مگر او ست — تا صورت تو در آیینه می ستم :
هر آیینه معاینه می بینم : من آیینهٔ دل بچشم جان گردم :
پس روی تو در آیینه بینم : اما چون عاشق را
بحقیقت این در ها بگشاید در خلوت خانه نابود خود را
دوست دارد یعنی خود را و دوست را در آیینه
یکدیگر می بیند اما چون آیینهٔ محبوب بود محب نظر
کند اگر صورت باطن معانی خود بیند بشکل ظاهر
نفس خود را دیده باشد بچشم خود و اگر صورت

غیر شکل ببیند که مقید است بشکل آئینه و یا بشکل
ماه و یا آفتاب محبوب را دیده باشد بچشم محبوب
و اگر خارج شکل ببیند که منور است و محیط والله
من ورائهم محیط - چون سالک محیط غوطه خورد
او را نه از عذاب خبر بود و نه از عذاب
و نه امید داند و نه بیم و نه خوف شناسد و نه رجا
و ز خوف چه تعلق خوف و رجا باشد او در بحر
غرق است یعنی آنجا نه ماضی و نه مستقبل همه حال
است در حال خود وقت است اما اگر جلال او
در پرده عالم ارواح تا خلق آرد محب راز
خود جنان ستاند که از و نه جسم ماند و نه اسم ماند
اینجا محب نه لذت شهود یابد و نه ذوق وجود
شناسد - اینجا فنای نحن من لم یکن و بقاء
من لم یزل - باو نماید پیش سفر کند - قال النبی
العبادة بعد الوصال کفر و الهجرة بعد الفتح -
اما محجوبی که هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت

بروی سالک فروگذاشته است از بهر آن تا محب
خود را پس پرده می بیند یگان یگان در یک باید
و در هر پرده معرفت عالم دیگر پیدا آید چون توی تو
برود او ماند او باشد هر چند که جهان خیال خود
پیش عرضه کند عشق غالب تر آید جمال خود بر
نماید تا عاشق از جفای معشوق در پناه عشق
میگریزد و از کانگی در یگانگی می ریزد اما درویش
چون در بحر از نیستی غوطه خورد احتیاجش نماند
یعنی الفقر لا یحتاج الی الله اما معلوم شود
اذا تم الفقراء فهو الله - هر که او بیرنگ
یاری خویش نیست ؛ عشق وی جز رنگ و بوی
بیش نیست ؛ هر که با زلفین یاری سرخوش است ؛
دولتی دارد که پایانش نیست ؛ اما الغرض
آنچه علماء غیر مجذوب ترا از مکتب بجانب بادیه
گرد هر چه میگویند ترا اعمال فضولات و ظایف
آورد و مشغول گرد چون بطلبند ترا در جمعیت

از اختلاط مجالس ایشان عزلت و اعراض گیرد عزیز

چون از معرفت حق تعالی قرب حضرت اتصال دوست
خواهی اگر توانی مدتی تربیت مرشد کامل گیر تا بمقصود
برسی و این مقام بلندست و درجات عالی ترست
یعنی در مقام تمکین بملازمت حفظ قلوب عاشق بجایی
رسد در عشق دوست و حال ذوق هستی و نیستی
بنود همه یک حال بود زیرا که اگر آفت عشق عاشق را
نسبت کرده است انچه او در عالم معشوق حاصل
آید منظور اوست بی توهم و بی التعدد و در هر جهه
نگرد معشوق را ببیند ما رایت شیا و الی الله
یعنی لیس جبتی سوی الله و لیس فی الدارین غیر الله
همون بوده و همون باشد و هو بکل شیء علیم
ــه هر کجا می نگرم در نظر صورت اوست ::
هر که او دیده ندارد گنه از جانب اوست :: یاری
دارم که جسم و جان صورت اوست :: چه جسم و
جان جمله جهان صورت اوست :: ای عزیز
بدانکه

بدانکه این فقیر میگوید که کمال عشق را سوی
معشوق آن بود که هستی خود بر معشوق را مسلم
دارد یعنی حجاب هستی خود از راه عشق بدل عاشق
بردارد زیرا که هر عاشقی را که نظر بر جمال معشوق
افتد چون عاشق بمعشوق مغلوب گشت در عشق
بمقصود رسید بو العجب آئینه ست آئینه ~~عاشق~~
عشق که در صورت عاشق را می نماید جمال معشوق
بی التعدد و بی تکثر و این معنی علمایان زاهد و غیر مجذوب
فهم نکنند عزیز بشنو رسول علیه السلام می فرماید
رایت ربی فی احسن صورت ــ و هم قول دیگر است
رایت ربی بعین ربی سون المحب سون محبوبه ــ
دریغا اگر خواهی که خود را خود ببینی جز در آئینه نتوانی
دیدن و چون آئینه دست گیری و بنگری چه گویی که
در آئینه تو هستی مثل یک شمع باشد که گرد آن
شمع هزار آئینه گذاری و در هر آئینه یکی شمع
پیدا آید ولیکن در حقیقت یک شمع باشد

چگونه در صورت مینگردد و چشم مست و لیکن روشنائی
در نور یکی ست یعنی فرق نتوان کرد اما سعا لها ست
این فقیر در بند کمند زلف دلربای اسیر ست جان و تن
بهدف ناوک تقدیر ست اگرچه بعضی خلایق سالکان
راه حقیقت در فراق می سوزند اما این فقیر در عین
وصال هلاک میگردد بدانکه عاشق و معشوق هردو
اسم ست عاشق مقام تلوین دارد و معشوق مقام
دارد یعنی موسی عاشق بود و مقام تلوین داشت
رسول علیه السلام معشوق بود و مقام تمکین داشت
بدانکه اضافت فعل او بخود کرد یعنی سری عجب ست
زیرا که چون عاشق در خود نگرد خود را معشوق بیند
و چون معشوق در خود نگرد خود را عاشق ببیند
رسول الله فرمود المومن مرات المومن المومن
والله المومن — بدانکه حق تعالی از تو بتو
نزدیک ست قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل
الورید — یعنی از تو بتو نزدیک تر از تو بتو مهربان
تر ست

تر ست و او ست نفخت فیه من روح بروحه اما بدانکه
بهشت تو آن ست که ترا از تو بستاند و بخود در خود بینا گرداند
و توی هستی تو از میان برخیزد و این مقام منتهای اتحاد
محبت ست که بایزید سبحانی ما اعظم شانی گفت و خواجه
حسن منصور حلاج همدرین مقام انا الحق گفت اما هرکه
دعوی محبت خدا کند و خود را در میان بیند کافر باشد
زیرا که جز خدای تعالی کسی دیگر موجود نیست و امکان
ندارد که باشد پس همون ست که خود را خود می بیند
و خود میگوید و خود می شنود و خود می طلبد تا در سعی
از طالب باقی تر ست برای دل سوی معرفت راه عشق
. لا وجود الا الله — چون از تو بستانند یانی جلاد
مانند تو خواهی روا انا الحق گوی و خواهی گوی سبحانی :
اگر صد بار در روزی شهید راه دین گردی :: یکی از
کافران باشی چو خود را در میان بینی :: الحدیث
عن النبی الدنیا بحر عمیق و احمل الزاد فان الطریق
بعید و اخلاص العمل فان العاقل یطیبه و بصره

حضرت رسالت فرمود که کشتی دل از علم حقیقت استوار
کنند سوی معرفت حق تعالی که دنیا دریای عمیق است
و توشهٔ راه آخرت از عمل حقیقت باطن چنان برگیرند
مولا بعید است و عمل اخلاص دل و جان چنان اعتبار
کنید که حق تعالی ناظر منظور بصیر است اما العزیز انجهان
مثل دوکان است و شریعت بعدل و راستی چون میزان
یعنی هر که قدم در میزان براستی نهاد و طالب صادق
گشت از صحبت تربیت مرشد کامل راه عشق بحقیقت
پیوست و هر که بحقیقت پیوست استقامت قرب حضرت
کمالیت یافت او را مومن خوانند بدانکه
یعنی بدین اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت ثقلین
مرشد کامل استقامت یافتند و هم عبادت گرفته در اقوال معشوق
قناعت کرده دل را دو دریچه راه عشق است و آن دل در میان
دو انگشت باریتعالی است یعنی قلب المومن مرات الله بین
اصبعین من اصابع الرحمان - و این نه آن دل است که تو
پارهٔ گوشت پنداری حق تعالی را بران نظر است بدانکه ان الله

لاینظر

لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولیکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم -
اما رموزی ازان پرده دار حضرت عزت بشنو که معلم
هفتاد هزار ملایک بود یعنی تا شاگردان سجده کردند مر آدم را و او نکرد
چه معنی باشد معنی این بود که حضرت عزت بخواست که او را
کمالیت عبادات خفیات علم حقیقت خلعت خلافت جذبهٔ
عنایت گنج خزانه اسرار پنهان بخشد او را برای تلقین ارشاد
تربیت راه عشق محبت سوی معرفت خود مرشد انبیا کرده
اند و بروا اطاعت نفس پرستی اعمال ظهور خود در خاطر نگریست
یعنی هفت طبق زمین و هفت طبق آسمان مقدار یک قدم
خالی نمانده است که او سجده نکرده این دید به غیرت الهی در خود
نگریست و حق تعالی نیز او را خبر داده بود که یک فرشتهٔ
مقرب مر آدم را سجده نکند از غیرت تفرقه و مغرور نفس پرستی
خود زراه شود چون حق تعالی مثل آدم طلسم اظهار کرده
در رویت جمال خودش کار نمود یعنی در وجود آدم غیر خدا تعالی
موجود نبود زیرا که در یک وجود دو وجود موجود نیست
و آدم غیر خدا موجود نبود زیرا که نیست یک وجود

موجودست وآن وجود خدا لیست تعالی چنانکه لیس فی جبتی
سوی الله ولیس فی الدارین غیر الله ـــه هران نقشی که
من زیبا نهادم ؛ تو آم زیبا ببین زیبا نهادم ؛ جو آدم
بر وجود کردم جدا من ؛ جمال خویش در صحرا نهادم ؛
اما چون غیرت الهی در خاطر کرد و غرور اعمال تجلیات
در خود نگریست از اطاعت باطن متابعت ارواح انبیا
و اولیا اعراض نموده تجلیات در خود نگریست از اطاعت
باطن متابعت نمود بدانکه در درون پرده آواز ندا
شنید لا تسجد لغیری ـ و بیرون پرده ندا آمد ـ
اسجدوا لآدم ـ عزرائیل در خاطر دانست که آنچه بیرون
آواز آمده ست برای اطاعت ارواح عوام ست و من
خواص هستم و آنچه درون پرده ندا آمده ست آن اطاعت
برای خواص ارواح این غیرت الهی از غرور اعمال تجلیات
در خاطر نگریست مر عزرائیل سجده نکنید چون بدین غیرت
مغرور گشت از حضرت بی نیاز زند اشد در وجود عزرائیل
معصیت عجب خود بینی سیاه دلی مبرهن گشت مناجات
کرد

کرد خداوندا عزرائیل هفتاد هزار سال سوی آسمان
و هفتاد هزار سال سوی هفت طبق زمین در هر طبقی دکان
هزار سال برای تو عبادت کرده ست اگر هیچ طاعتی من
قبول نکردی یک حاجت و التماس دارد بکرم خویش
اجابت کن فرمان رسید بطلب آنچه حاجت داری عزرائیل
مناجات کرد خداوندا در وجود آدم در آیم و سیصد
و شصت رگ در وجود ست در آیم و بیرون در آیم
که آدم را هیچ خبر نباشد فرمان آمد آنچه خواسته
داری در وجود آدم تفرج کن عزرائیل در وجود آدم
درآمد و در مقام صدر قرار گرفت از آن مقام در
سیصد و شصت رگ درون آمد و بیرون شد
قصد بیشتر کرد تا در شهرگ مجلق رسد فرمان آمد ای
ملعون هیچ میدانی که مقام عنایت عظمت کمالیت قدرت
کعبهٔ حقیقی که قلب المؤمن عرش الله تعالی از نور ست
دایم الحال ازین مقام عظمت کمالیت استقامت
قبهٔ تخت منست اکنون میخواهی که قریب تخت من رسی

ای ملعون بیشتر مرترا راه نیست از وجود آدم برون
برون شو - بدانکه چون عزرائیل از وجود آدم برون
آمد فرمان رسید ای ملعون در وجود آدم چه دریافتی و چه
دیدی دل حقیقی را تفرج کردی التماس کرد خداوندا
در دل آدم در آمدم و از درون دل همه وجود تفرج کردم در
فرمان آمد ای ملعون آن دل حقیقی نباشد زیرا که دل حقیقی
بیت المعمور است کمالیت قدرت از نور نعمت درون
دل مرترا راه نیست - ای ملعون درین دل مجازی تفرج
کردی دل غیر معرفت من از گل صفت است و هر چه گل است
فانی ست اما ای ملعون در آدم جمیع احوال بالیقین
حاضر موجود از گویای و بینای و شنوای بودم و تو
مارا در میان ندانستی و مرا در دل نشناختی سوی معرفت
من در دل حقیقی نه پیوستی از غرور اعمال تجلیات عجب
معصیت در خاطر آوردی و اطاعت صلاحیت سجده
عنایت من قبول نکردی و گاهی در استقامت کمالیت
استغراق مستی محو نرسیدی دایم الحال خود پرستی اعمال
نفسانی

نفسانی علاقت دوزخ اختیار کردی هر آئینه از حضرت
ذو الجلال رانده گشتی ملعون شدی ــ چون آدم را
فرستادیم بیرون ؛ جمال خویشتن پنهان نهادم ؛ ــ
از صورتست آدم صورت نشانه بنگر ؛ از قدرت من
آدم نشانه بهانه ؛ اما بدانکه مخلصان کرده ام عاشقان
حضرت از صحبت تربیت مرشد کامل تلقین عبادات خفیات
استقامت سر الله بجذبه اصلاح باطن کمالیت استغراق
محو پیوستن معرفت دل حقیقی من قریب الایام استقامت
پاسبانی قرب حضرت حضرت مطلوب مقصود حالست
رسید -

۱۳
۳ معرفت سیزدهم - بدانکه خواجه حسن بصری رحمت الله علیه
در ملفوظات خود می فرماید که انواع علما زهاد سالک
غیر مجذوب دریافتن علم شریعت پیوستگان عمل طریقت
استقامت عالم ناسوت و ملکوت از راه عقل در خاطر
بالیقین دانند که خدای تعالی هست از جای و در جای
همه جای حاضر است دایم الحال هستی او موجود است

اما پیوستن اتصال مع الله استقامت قرب حضرت
بدل وجان را نامهای اصلی مختلف می فرمایند بدانکه بعضی
قول اولیای عاشقان معرفت آنست که جز دلالت تلقین
مرشد کامل پیوستن قرب حضرت است بخدای راه دیگر
نیست وقول مشایخ دیگر پیوستن قرب حضرت آنست
که جز معرفت جذبهٔ اصلاح باطن کمالیت علم حقیقت
تلقین تلاوت حفظ قلوب متابعت رسالت پیوستن
بخدا راه دیگر نیست وقول بعضی مخلصان کرام آنست
که جز صحبت تربیت ربط مرشد کامل در یافتن راه عشق
محبت کمالیت استغراق مستی محو پیوستن قرب حضرت
بخدای راه دیگر نیست وقول بعضی مشایخ کبار آنست که
جز استقامت علم حال عند الوصال تلقین علم جبروت
روحانی رحمانی پیوستن قرب حضرت بخدای راه نیست
بدانکه هر چهار قول مشایخ مخلصان کرام در سلوک ثابت
ومسموع اند اما تربیت حضرت رسالت برای تلقین
ارشاد ابابکر وعلی کرم الله وجهه آنست که دریافتن

معرفت

معرفت علم لدنی دایم الحال یاد حق تعالی بدل وجان
متابعت - لیلاً ونهاراً قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم -
اطاعت ظاهر وباطن از سمعه وبصره وانکه نظر به متابعت
نبوت کمالیت عبادات خفیات استقامت قرب حضرت
پیوستن بخدا راضی ومستقیم است اما جز صحبت تربیت
مرشد کامل پیوستن اتصال مع الله استقامت قرب
حضرت هرگز راست نیاید ــ عشقبازی باز نگذارم
تا جان در تن است :: غم نباشد هیچ ما را عالمی گر دشمن است ::
عشق جان بازیست هر سودملی ست :: زاهدان را
راه عشق کمتر است :: -

۱۴
معرفت چهاردهم ــ قال الشیخ الامام الهادی ۱۴ معرفت
خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه من ارشاد
المریدین پرورش می نماید ابتدای حالت عالم ملکوت
مناجات کردیم خداوندا تو کجا هستی ترا کی جویم ندا
آمد جلیس من طریق القلب من ذکرنی فی قلبه تقیاً
قال الشیخ الامام المعظم خواجه بایزید رحمة الله علیه

حرفی دیگر من ارشاد المریدین اضافت آن پرورش
می نماید ابتدای حالت مناجات کردم خداوندا
راه تو چگونه است و من ترا چگونه برسم ندا آمد انت
ارفع من طریق الی طریق القلب فقد وصلت قال الشیخ
الامام المرشد خواجه شبلی رحمت الله علیه حرفی دیگر من
ارشاد المریدین اضافت آن تربیت پرورش می نماید
ابتدای حالت مناجات کردم خداوندا در جمعیت
تو کجا باشی و من ترا از که جویم ندا آمد - اما عند
المصقلت القلب من ذکر الخفی فی قلوبهم لا تجلی ۞
مارا که نقش روی تو بنشست در ضمیر ؛ بعد از تو
هیچ نقش نیفتاد دلپذیر ؛ بدانکه ذات الله
از کثرت ملازمت حفظ قلوب لیلا و نهار اطاعت
باطن یاد حق تعالی در دل عشق منقش گردد بجدیکه
نقش دیگر در دل نماند و در بیاید سالک صادق اطاعت
پاسبانی عالم جبروت بعنایت الله تعالی بکشف
و کرامات اظهار استقامت قرب حضرت مطلوب

مقصود

مقصود بکمالیت رسد ۞ هر دم از یاد حق در دو جهانم
بقاست ؛ عشق تو راحت دل ست اسم تو جان ماست ؛
پیوند ست عاشقان را نام احمد ؛ کتاب و جمله قران
زاهد انست ؛ گر کار کنی حرف یکی بسیار ست ؛ ور می نکنی
کتابها خروار ست ؛ اما بدانکه در یافتن عالم جبروت
جز تلقین مرشد کامل استفهام نبود ۞ بی صحبت
راهنما دلم گونه شود ؛ اندیشه کنم که عاقبت چون نشود ؛
و در تقا بعضی بعضی صوفیان سالک غیر مجذوب در استقامت
عبادات تعریفات مشایخ زدوشن مطربات اطاعت
خلایق عبادت شهرت درویشی اظهار اختیار اند
و متعرض اما معرفت تربیت جذبه اصلاح باطن پرورش
مرشد مجذوب تلقین از دل خبر ندارند نارسیدگان در
استقامت عبادات عالم ناسوت قدم بثبوت بعقولیت
بحاله صحو شنیدن آواز سرود برای نمود در خلایق رقص
کنند جز استقامت تربیت جذبه عشق وحدانیت
جز معرفت استغراق کمالیت شکر محبت در عالم ناسوت

بحالهٔ صحو سماع حرام باشند اما اگر سالک مجذوب
از معرفت جذبهٔ اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت
استقامت تربیت تلاوت حفظ قلوب در پاسبانی
قرب حضرت چون قدم ثبوت گردد سکر محبت چون سالک
مقام محو رسد بر اندازهٔ مبالغت مستی عشق محبت سالکان را
سماع حلال بود و بعضی را مباح باشند درینجا انواع سالکان
زهاد و غیر مجذوب جز استعداد تربیت جذبهٔ عنایت تلاوت
حفظ قلوب دایم بعبارات اعمال اطاعت مشهور
استقامت ظهور قرار بداشتند و از اطاعت عبادت
خفیات عالم جبروت و نیازمندی تلاوت حفظ قلوب
تربیت تلقین مرشد مجذوب پاسبانی قرب حضرت خبر ندارند
مسکینان چه کنند اگر این نکنند ؎ هر آن کرمی که در گندم
نهان است ٭ زمین و آسمان وی همان است ٭ ؎ مرغی که
خبر ندارد از آب زلال ٭ منقار در آب شور دارد همه سال -
معرفت پانزدهم - قال الشیخ الامام المعظم قاضی احمد ۱۵ معرفت
غزالی رحمت الله علیه والحدیث عن النبی من ارشاد المریدین

پرورش

پرورش می نماید - من لا شیخ له لا دین له ومن لا دین له
لا عرف له ومن لا عرف له لا جذبة له ومن لا جذبة له لا اصل
لا شیخ له ان اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری - درینجا
انواع سالکان غیر مجذوب جز معرفت تربیت جذبهٔ اصلاح
باطن و جز تلقین تلاوت حفظ قلوب دایم بعبارات
مشهور استقامت عالم ناسوت قدم ثبوت طالب محجوب
اند بدانکه علما زهاد و سالکان غیر مجذوب در استقامت
صحبت مرشد تربیت تلقین بعبادت ارشاد از مرشد
سالک مجذوب نه پوشند و بشهرت جبه و دستار
روش ملبوسات اولیای کبار مشهور برای پیشوای
ارادت دست گرفتن و مقتدای تربیت راه نمودن
نمی شاید جایز نیست زیرا که جز معرفت اصلاح باطن
و جز اطاعت پاسبانی حفظ قلوب ارادت درست نبود
؎ ای بنده دستار بد و دست بدست اثر ٭ چون
سالک نارسیده غیر مجذوب مبتدی که عند الله بعید الوصل
است خواهد که بیعت ارادت دهد مرید آن اکمالیت

رساندن نتواند پیر و مرید هردو در کفر و ضلالت و بطالت
باشند اما درویشی که بنظر باطن معرفت مرید ندارد و از
خلافت ربانی تربیت اصلاح باطن تلقین از مرشد
مجذوب استقامت در دل نیافته است و هر مریدیکه از
باطن تربیت مرشد فرمان برداری یاد حق تعالی
پاسبانی تلاوت حفظ قلوب در دل نگاه دارد و در استقامت کار
نه بندد و بعضی عادل بار خود دود و مرید پر ... باشند از روی
معرفت یاد حق تعالی نصیب بدانکه شیخ کی ولیست
آن باشد که ابتدای حالت نظر درویشی مجذوب مرید مبتدی کار
مرده دل از تربیت تلقین در استفهام معرفت جذبه
اصلاح باطن پرورش تلاوت حفظ قلوب زنده دل
گرداند اما اگر مرید از شیخ بیعت ارادت یافت و از صحبت
درویشی کمالیت بلاغت نیافت یعنی از شیخ جدا افتاده
فرض باشد که تربیت معرفت جذبه اصلاح باطن
تلقین ملازمت حفظ قلوب از صحبت تربیت اطاعت
کلاه بجهت از مرشد کامل دیگر بجوید تا باستقامت قرب حضرت
مطلوب

بمطلوب مقصود کمالیت برسد ه تا نیفتد پر نو مردی را
نظر نه کی بیابی راه دل از جان خبر ه نه بدت بچه کار
آید رانده درگاهی نه فسقت چه زبان چون نیک سر انجامی
اما اگر مرید صحبت شیخ یافته خرقه و کلاه نیافت
ارادت درست نبود زیرا که مقصود ارادت جاه کلاه
است اگر مرید جامه از صحبت پیر یافت آنرا نشوید خود
بپوشد و مر دیگران را ندهد اما مرید چون پیش مخلوق
شد و از شیخ جدا افتاد باید که کلاه شیخ نهد
و دوگانه بگذارد مخلوق شود اما بدانکه مردمان اهل معرفت
سوی حق تعالی بر لایق بیعت ارادت ولایت تربیت
پرورش درویشان کامل دو طایفه اند بدانکه درویشان
ترک مال و جاه کردند و ترک پیشوای و شیخی هم کردند و
طایفه دیگر بعد از آن نه که مال بدر رضا و تسلیم اختیار
کردند اکنون این طایفه لایق سجاده و لایق بیعت
ارادت تربیت پرورش دیگران در جهان باشند
اما طایفه هر که بعد از ترک عزلت و خلوت و قناعت

اختیار کردند بجهت آنکه بالیقین دانستند چنانکه با کل عسل
یعنی از شهد خوردن گرمی همراه و در کافور خوردن سردی
همراه است یعنی با اختلاف صحبت مردمان اهل دنیا
تفرقه غفلت همراه است پس ازین ترک کردن
اما ناگاه مردمان دنیاوی برای ملاقات بیایند و چیزی
دنیا بخدمت ایشان بیارند و یا بفرستند اگر حلال
بی شبهه است قبول نمیکنند و ازان می ترسند و میگریزند
از مردمان چنانکه شیر و یوز و گرگ می ترسند
~~ومیگریزند از مردمان چنانکه~~ و تنها یک گوشه
خلوتخانه و یا در بادیه پناه کوه اختیار کنند دایم بتجرید
و تفرید بجد اشتغول باشند و طائفه دیگر بعد از
ترک در ما لابد از قوت و لباس مسکن رضا و تسلیم اختیار
کردند بالیقین دانستند که آدمیان بیشتر کارها نمی
دانند که برآمدن اینکار در چیست وقتی که آدمی چیزی
کاری پیش آید و برآمدن آنکار خوشی در دل حاصل
آید و زبان او در انکار است وقتی باشد که آدمی را

چیزی

چیزی کاری پیش آید و برآمدن آنکار خوشی در دل
حاصل آید و زبان او در انکار است وقتی باشد
که آدمی را چیزی کاری پیش آید و آمدن آنچیز در دل
ناخوشی حاصل آید و سود و منفعت او در انست چون
بدین واقف شدند بیرون تصرف و تصرف خود از میان
برداشتند راضی و تسلیم شدند اگر اهل قدرت مردمان
دنیا بملاقات می آیند منع نکردند اگر نیایند غمناک
نشدند و اگر چیزی از چیزی از دنیاوی پیش می آورند
و یا می فرستادند قبول میکردند یعنی لا رد و لا کد از رد و
قبول خلق نزد ایشان یکسان است یعنی هرچه از وجه
غیب بی عیب است اختیار کردند سالکان —
معرفت شانزدهم — بدانکه سالکان غیر مجذوب
مرغان ضعیف مختصر همتان که عاجز پروری دانه
هوای عادت پرستی رسوم انسانی ببلای دوام تجویع
طالب هوای حرص ناموسات عاجز تفرقه خواص
قلب غیرالله نفسانی لیلاً و نهاراً طالب قوت

مطعومات از تفرقه خطرات ملبوسات در دل وجان
دایم تشویشات اینجهانی برای تشبع قوت شکم پرستی به
پروری دانه عاجز گرفتار اند از عبادات اخلاص
اهتمامت حق پرستی روحانی بپیوستن قرب حضرت بعید اند بدانکه
خزانه اسرار علم لدنی استفهام نمودن معرفت عالم جبروت
بر ایشان فهم نیست سالکان طالبان راه حقیقت
شرایط اصلی ست برای دفع تفرقه خطرات انسانی
استقامت قوت ولباس مالابد شرایط اصلی فرض
است تا اندیشهٔ خطرات قوت مطعومات به تفرقه
تعلقات ملبوسات در خاطر یکی وجزوی هیچ تشویشات
در دل حاصل نیاید سالک صادق تربیت مرشد
کامل بقدر استعداد ملازمت حفظ قلوب شایسته
اسرار محبت محبوب بود اما بدانکه ترک مراد ست
از ترک فضولات فرض ست درویش را تصرف
شرط ست تا تفرقهٔ خطرات نفسانی در دل وجان
حاصل نیاید بدانکه سالک اهل معرفت چیزرا بخود

نه سازد

نه سازد چنانچه اهل قدرت دنیا را دوست میدارند
و تصرف میکنند بدانکه درویش را چون مال بسیار
ست خطرات بسیار ست و چون خطرات بسیار ست
حرکات بسیار ست و چون حرکات بسیار ست تشویشات
بسیار ست و چون تشویشات بسیار ست معصیت بسیار ست
چون معصیت بسیار ست حساب بسیار ست عذاب
بسیار ست که بروی آنکس می بندد پس بدانکه
همه چیز برا مالابد نعمت عظیم عظیم ست اما درویش
اهل معرفت صاحب خلوت را مالابد آنست بدانکه
مقدار حاجت آدمیان از اعیان و اطفال
و احفاد و اولاد و خدام وجز آن بقدر تفقد و
جز آن بقدر قوت ولباس جمعیت دارد و بقدر
سوال سایلان از تدبیر حاجت نباشد برای آنکه
تفرقهٔ خطرات انسانی نفسانی از قوت ولباس
جمعیت دارد و مسکن در دل وجان حاصل نیاید اما
بدانکه ترک فضولات دیگر آنست چنانچه مال

بسیار ناپسندیده است سالک راه باشند پس درویش
سالک مجذوب را قوت و لباس و مسکن بقدر ضرورت
فرض است اگر جمله ترک کنند محتاج دیگر باشند
و جمع حاصل ام الخبائث است یعنی هر که مالابد دارد
نعمت عظیم دارد هر که مالابد ندارد محنتی عظیم دارد
و تفرقه خطرات در دل حاصل آید از خدا بعید بود
زیرا که برای قوت و لباس و مسکن بقدر
ضرورت اختیار افتاد اولیاست تا خطرات
هر چیزی در دل نیاید و در خاطر نگذارد اما ترک
عادات آنست که ترک بت پرستی کنی یعنی هر چیز که
سالک را بخود مشغول میگرداند و راه مانع سالک
می شود بت است اگرچه کارهای دنیا و آخرت
باشند ترک باید کردن بدانکه یکی را مال بسیار است
و یکی را جاه و یکی را نماز بسیار است و یکی را تلاوت
بسیار و یکی را خواهد که سجاده نشیند و یکی طالب
ارادت باشد و یکی طالب خلافت و مانند
این

این چیزها بسیار است اما هر چه ترک کند باجازت
مرشد ترک کند تا بمقصود رسد اما کمالیت درویش
سالک مجذوب بخدا رسیده را علامت ظاهر آنست
که از نماز بسیار و تسبیحات و تلاوت از وظائف
و اوراد یعنی از صلاحیت ظاهر نگوید چون این
معنی در درویش سالک ببیند بالیقین داند که این
درویش کمالیت قرب حضرت ندارد و از خدا
بعید لا وصال است از وی بیعت درست نبود زیرا که
او از معرفت جذبه اصلاح باطن استقامت
عالم جبروت از تربیت تلقین مرشد مجذوب
اطاعت باسبانی قرب حضرت کمالیت نیافته است
او در ناسوت و در مقام قال است و از مقام
علم حال عند الوصال کمالیت بلاغت ندارد
اینچنین مردی ارادت آوردن روا نباشد
اما بعضی بر سر مرده اعتقاد میکنند و ارادت
می آرند و در پایان تربیت مخلوق میشوند اینچنین

ارادت در هیچ مذهبی درست نبود یعنی شرایط
ارادت دست گرفتن کلاه چهار ترکی بدست
پیر بسر نهادن و مرید را پند و نصیحت کردن در
دوگانه فرمودن شرط ست اگر اینچنان روا می بودی
هر کس بر قبر حضرت مصطفی میرفتی و ارادت می آوردی
بدانکه این معنی در شریعت و طریقت و حقیقت
درست نباشد اما مریدی از شیخ سعدی چهار سوال
پرسید که بیعت چیست و ارادت چیست شیخ سعدی
فرمود بیعت آنست که دست مرید گرفتن و پند و نصیحت
فرمودن اطاعت متابعت پیر عمل کردن - و ارادت
آنست الارادت ترک العادات - یعنی از عادت
قدیم اعراض نمودن و نصیحت پیر و مرشد قبول کردن
دایم الحال در یاد حق تعالے بودن شرط ست
و پیر آنست که نظر باطن پیر و مرشد در یافتن سخنهای
معانی و رموزات پیوستن راه حقیقت از تربیت
آئینهٔ دل مرید مرده دل تلقین ارشاد استفهام معانی

جذبه

جذبهٔ اصلاح باطن صیقل زدن و از کثرت
تلاوت حفظ قلوب آئینهٔ دل مرید زنده گرداند
و نصیحت و تربیت مرید را استقامت قرب حضرت
کمالیت رسانیدن ست و مریدی آنست که غیبت
و حضور اطاعت آداب پیر و مرشد در دل نگاهداشتن
و در صحبت پیر و مرشد برای استقامت تربیت دایم الحال
بدل و جان حاضر و مستمع بودن و باندیشه دل و باادب
سخن گفتن و هر سخنی که در خواندن ابیات نکات از پیر و
مرشد مخالف شریعت نماید اگر معانی رموزات استفهام
نبود انکار نیاوردن معانی آن در محل خدا برسیدن از
اعمال ریای خودپرستی ظاهرآرای ترک فرمایند تارک
بودن و اطاعت پیر و مرشد لیلاً و نهاراً ملازمت
یاد حق تعالے بفرمان مرشد رفتن دایم الحال عند الوصال
متابعت امر مرشد دل و جان بستن و آداب
دیگر آنست که چون مرید در نماز نوافل مشغول بود
اگر مادر و پدر او را آواز دهند سخن ناگفتن و چون

پیر و مرشد آواز دهند واجب ست که همدر نماز
لبیک گفتن و اطاعت پیر و مرشد همچو متابعت حضرت
رسالت ظاهر و باطن در دل نگاهداشتن ست تا مرید
طالب صادق اطاعت باطن سوی حق تعالی
استقامت قرب حضرت بخدا تواند رسیدن منقول
ست از خواجه عبدالله انصاری رحمت الله علیه که
ارادت دادن و مقراض راندن و مرید گرفتن
و تلقین ارشاد تربیت نمودن و مرید را بخدا رسانیدن
راهی بزرگ و کاری عظیم ست جز تربیت مرشد کامل
مبتدی طالب صادق استقامت قرب حضرت
بخدا نمی تواند رسیدن اما بدانکه بعضی درویشان
مبتدی سالکان غیر مجذوب جز استعداد و یا سبانی
قرب حضرت که مریدان میگردند و بیعت ارادت
میدهند بدین نیت که بزرگان ارادت میدادند
هم مرید کریم همچنین ارادت از ریا و نفاق در هیچ مذهبی
درست نباشند در لقا پیر و مرید هر دو در کفر و ضلالت
و بطالت

و بطالت باشند اما چون درویش مبتدی سالک
غیر مجذوب صحبت تربیت مرشد مجذوب از معرفت
تلقین تلاوت حفظ قلوب در یا سبانی قرب حضرت
کمالیت رسد و خواهد که بیعت ارادت دهد مرید گردد
نخست خلافت سالک مجذوب قبول کند بدانکه ارادت
دادن مریدان گرفتن شرایط انواع ست از آن
و از آن یکی شرایط اصلی آنست که اولیای مرشد کامل
مرید مبتدی را ابتدا از صحبت تربیت خود در یافتن
تعریفات جذبهٔ اصلاح باطن آئینهٔ دل مرید از تلقین
صیقل زند تا مریدی سوی معرفت حق تعالی طالب
صادق گردد یا تجدید وضو دوگانه فرماید و دست
بیعت ارادت مرید بگیرد و پند و نصیحت کند و کلاه
چهار ترکی بر سر نهد و هم دو طرف موی سر مقراض
راند و حواله بخدا سپارد. بدانکه در ملفوظات
شیخ سعدی مسطور ست که خلافت بر دو نوع
ست خلافت مجازی و خلافت حقیقی اما

خلافت مجازی آنست که مرید طالب صادق بعد
یافتن بیعت ارادت مریدان گرفتن اجازت
بود آنرا خلافت مجازی بود و خلافت حقیقی رحانی
آنست که مومن متقی طالب صادق مدتی صحبت
تربیت مرشد کامل دریافتن جذبه اصلاح
باطن تعریفات عبادات خفیات استقامت راه
حقیقت کمالیت علم حال عندالوصال متابعت حضرت
رسالت تلقین ارشاد خلعت ملبوسات عشق
عشق پوشیدن خلافت ربانی القائل مع الله یا سالی
قرب حضرت رسیدن است اما اگر درویشی مبتدی
خلعت حقیقی رحانی تلقین مرشد کامل استقامت
در دل ندارد او را اجازه خلافت درست نباشد
بدانکه کمالیت درویش کامل حال بخدا رسیده را
علامت آنست که مردم سالک صادق استقامت
کمالیت علم حال عندالوصال اهل معرفت بخدا پیوسته
بشناسد لایق جامه خلافت مرشد کامل طالب
صادق

صادق شده باشد که مریدان طالب صادق را
تلقین ارشاد کمالیت رسانیدن بتواند او را جامه
خلافت واجب آید و جایز بود اما اگر درویشی مبتدی
خلعت خلافت حقیقی از صحبت تربیت مرشد کامل بدل
و جان استقامت یافته باشد طالب مبتدی بود
از عندالله بعید لا وصال است او را خلعت ملبوسات
کامل را خلافت دادن نشاید و سالک مبتدی را
جامه خلافت از درویشی ستدن و پوشیدن و مریدان را
گرفتن جایز نبود —

معرفت ۱۷

معرفت هفدهم ۱۷ قال الشیخ امام المرشد قاضی
عین القضات فضیل همدانی قال النبی من ارشاد
المریدین تربیت پرورش نماید - طاعة للعلمای
والفقها والزهدای من اللسان جلی و عبادت
الانبیای و اولیای و الخلفای من القلوب والخلفای
من القلوب خفی - اما این شکسته من قبل نیز
سید آنست که سلوک کردن و تلقین ارشاد تربیت

پرورش نمودن قرب حضرت بخدا پیوستن بریاضت
ومجاهدات عبادات اعمال فضولات اطاعت رسوم عادت
استغفارات عبادات مشهور وکثرت تکلیفات عبادات
ظهور ست اما چون پردهٔ غفلت دریده شد ونظر به
جمال لایزال افتاده وسرمه مازاغ البصر وماطغی
در دیدهٔ دل کشیده آمد رایت ربی بعین ربی
نمودار گشت معرفت لون المحب لون محبوبه حاصل
آید معلوم شد که اینهم اعمال فضولات تکلیفات
ریای خودبینی ظاهرآرای قرب حضرت کفر ضلالت
بطالت ست ع چون باطن پلید ست ظاهر چه
شویم ؛ اسرار خرابات بجز مست ندانند ؛ هشیار
چه دانند که درین چه رازست ؛ بدانکه سالکان
غیر مجذوب انواع اند هر کسی را قولی وفعلی وعملی
ووهمی وعقلی وهوشی وغفلتی وهوای وترسی
جز صحبت مرشد تلقین سالک مجذوب هر یکی راهی
منحصر اند اما تربیت جذبه اصلاح باطن تلقین
نمودن

نمودن استفهام معرفت عالم جبروت یعنی پیوستن
استغفارات حضرت هر عالمی ندانند وهر سالکی
دریافتن نتوانند وهر زاهدی در نیابد داننده و دریابنده
استفهام معرفت جذبهٔ اصلاح باطن سالک مجذوب
ست دانند ع هر عالمی چه داند آنرا که عشقبازی
کی در هوا پریدن باشد محال بازی ؛ راه کعبهٔ حقیقی
دریافته ست نادر ؛ بگرفت دل بکلی زین قبلهٔ مجازی
در معرفت اسرار مسطورست مرید طالب صادق حضرت
خواجه جنید بغدادی رحمت الله علیه سوال کرد گفت
ای بزرگوار شما بکدام اعمال قرب حضرت بخدا پیوسته
اید خواجه گفت بریاضت مجاهدات دایم الحال
واز کثرت مشاهدات نیاز مندی حق تعالی در دل و
جان از کم خوردن وکم خفتن وکم گفتن وکم با خلایق
بودن ودایم الحال تلاوت حفظ قلوب در راه تحقیق
اما خواجه شبلی در ملفوظات خودمی نویسد ریاضت
دو نوع ست ریاضت مجازی وریاضت حقیقی

ریاضت مجازی از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم
با خلق بودن است ـ و ریاضت حقیقی صیقل کردن
آئینهٔ دل از ذکر خفی یاد حق تعالی بدل و جان اطاعت
جذبهٔ اصلاح باطن استقامت لیلاً و نهاراً در
مشاهدات مجاهدات طالب صادق قرب حضرت
زود بخدا میرسد یعنی خدا تعالی. خوردن در
لذات و با خدای تعالی دیر خفتن برای بشارت
است و با خدای تعالی دیر نشستن برای حاجات
و با خدای بسیار گفتن در مناجات و با خدای
دایم مشغول بودن در مقامات و بخدای بسیار شنیدن
از کرامات اما دریافتن قول مشایخ جز تلقین مرشد
کامل هرگز استفهام نبود بدانکه حفظ بر دو نوع
است حفظ مجازی و حفظ حقیقی ـ حفظ مجازی
آنست چنانچه یعنی مردمان علما زهاد غیر مجذوب
بغیر دریافتن معانی کلام الله حفظ قران دارند
همان قاریکه ختمی میکند هر روز قران؛ اگر حرفی
از آن دانند بمانند تا ابد حیران؛ اما حفظ حقیقی
برای

برای واصلان حق تعالی آنست که دایم الحال
عند الوصال ملازمت عبادات خفیات پاسبانی
یاد حق تعالی بدل و جان پیوستن تلاوت حفظ
قلوب بدل است برای استقامت قرب حضرت در
ملفوظات منقول است بزرگی از حضرت خواجه ثانی
سوال کرد که اتصال مع الله بچه نوع باشد خواجه
قال النبی الاتصال بالحق علی قدر الانفصال عن الحق
اما اتصال بر دو نوع است اتصال مجازی و اتصال
حقیقی ـ اتصال مجازی آنست که وقت مشغول
جذبهٔ اصلاح باطن پیوستن ذکر خفی استقامت
کمالیت عبادات خفیات استعداد عالم جبروت
و لاهوت روحانی رحمانی سالکان صادق را
در ملازمت حفظ پاسبانی قلوب بدل و جان
شکر محبت حاصل آید و در استغراق کمالیت
مستی عشق محبت پاسبانی یاد حق تعالی چون مقام
محو رسد که در آن هیچ تفرقه خطرات کلی و جزوی

در دل سالک صادق مدخل نیابد یعنی استفهام سالک
صادق بیرون آوردن دل و جان را از تفرقه خطرات
غیر الله اشتغال ارضی و سماوی نفسانی که در آن
هیچ استعداد کمالیت ندارد اما پیوستن کمالیت
مقام محو آنست که دل سالک همچو مقدار دانه سپند
بر شاخ آهو قرار آید اگر در حالهٔ مشغولی باطن دل
سالک در ربط حقیقی قرار گیرد و بعشق ثابت
بود سالک در اتصال مجازی کمالیت رسد اما اتصال
حقیقی سالک صادق جز بیرون صورت فهم نکند
بدانکه چون از خودی و خودپرستی و خودبینی و هستی
خود فارغ گشتی بالیقین اتصال مع الله پیوستی
و خودبینی هستی رها کن اما چون سالک خود را
بیند هرگز خدا را نه بیند یعنی خودبین نشود زیرا که
چون سالک خود را در میان نه بیند دایم الحال عند
الوصال اتصال مع الله کمالیت رسد ــه تو آنگه زود
خبر یابی که از خود بیخبر گردی :: تو آنگه روی او بینی
که از خود

که از خود در دیگر دانی :: اما ربط بر دو نوع است
ربط حقیقی و ربط مجازی - ربط مجازی آنست که
هر بامداد دایم الحال بحضور قلب شجرهٔ پیران خود را
از ابتدا و انتها ها سالک صادق پیوسته بخواند فوت
نکند از متابعت ربط پیران خویش کمالیت عالم جبروت
مدد از دلهای التماس نماید و ربط حقیقی آنست که
هر صبح دایم الحال مشغولی عبادات خفیات
از آخر شب تا وقت چاشت چنانچه تلقین
مرشد فرماید سالک در دل و جان استقامت
گیرد دایم الحال متابعت ربط حقیقی بدل و جان
نگاه دارد و هر صبح با اخلاص و حضور قلب
در دل بخواند زیرا که برای روح تفرقه خطرات
انسانی نفسانی ربط امر مرشد کامل بدل و جان
فوت نکند تا سالک صادق استقامت
قرب حضرت کمالیت یابد و در اشتیاق خفیات
کمالیت ربط حقیقی در استغراق هستی محو سالک

صادق استقامت یابی قرب حضرت بمطلوب
مقصود کمالیت رسد اما اگر علی مرتضی کرم الله
وجهه را در ربط حقیقی بدل و جان حاضر نیارد و از
خدا بعید بود استقامت مقام کمالیت نرسد زیراکه
چون حضرت رسالت را شب معراج بردند من قبل
دربان حضرت اسد الله علی مرتضی استعمال از بن طوق
بندگی در گردن با بهایت داشت بر در استاده
می نگریست - چون حق تعالی با حضرت رسالت
نود هزار سخنها سے معانی و موزرات ملقنین ارشاد
تربیت نصیحت فرمود علی مرتضی نیز از حق تعالی
ملقنین ارشاد تربیت یافته - بدانکه علی مرتضی
متابعت حضرت رسالت دو محل تربیت کمالیت
یافته بدانکه سالک صادق متابعت علی مرتضی
در ربط حقیقی بدل و جان استقامت ندارد
اگر سالک عالم زاهد بعمل صلاحیت علامه روزگار
بریاضات مجاهدات هزار سال بر آمد - الا ما شاء الله
باشد

باشد از بوی معرفت حق تعالی بی نصیب
معرفت شرد هم - قال الشیخ الامام المعظم
الخلق سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه من بی
ارشاد المریدین - تربیت نماید و پرورش می کند
صحبت العارفین ارشاد العاشقین نور و رحمه عند
القلوب من اثار المحبوب - سالها بعبادات
اعمال فضولات رسوم عادات عمارت تلاوت
تسبیحات تحصیل زبان صحبت تربیت علماء
زهاد سالکان غیر مجذوب عمر صرف کردم هیچ بوی
حق پرستی رحمانی بدل استقامت اصلاح نیافته
سه چندین دوگانه کردم دایم قبول نیست اول
یگانه باش پس انگه دوگانه کن ؛ خواهی طواف
آری در کعبه حقیقی ؛ معراج قلب حق را بردم
یگانه کن ؛ اما چون مدتی صحبت تربیت ملقنین
ارشاد خدمت خواجه فضیل عیاض دریافتن
جذبه اصلاح باطن استقامت قایم جبروت
پیوستن عالم حال عند الوصال با سبانی یاد حق تعالی

بدل وجان فرمان برداری متابعت عبودیت پاسبانی
تلاوت حفظ قلوب متابعت نبوت استقامت
کشف وکرامات مقام الوهیت در اتصال مع الله
بمطلوب ومقصود کمالیت رسیدم الحمد لله علی ذلک
بدانکه هرگز راه حق سبحانه تعالی سوی خود راهی
گشاد از صحبت تربیت مرشد گشاده با عاشقان
نشین وهمی عاشقی گزین ٭ وانکس که نسبت عاشق
یکدم نشنود قرین ٭ در لقای استفهام معرفت جذبهٔ اصلاح
باطن اطاعت پاسبانی عالم جبروت پیوستن استقامت
قرب حضرت مشکل نیست که بجز صحبت مرشد کامل مجذوب
هرگز فهم نگردد زیرا که دریافتن استفهام معانی
حجابهای رموزات انواع است ٭ چنان
تنگ است راه عشقبازی ٭ که جز معشوق تنها
در نگنجد ٭ در وهم ناید و در وهم نگنجد ٭ که این آیت
شان کس نگنجد ٭ در ملفوظات قاضی احمد غزالی
رحمة الله علیه منقول است که سلطان محمود غزنوی

طالب صادق

طالب صادق مدتی دوازده سال در سفر و حضر
صحبت مرشد کامل تربیت سالک مجذوب تلقین
ارشاد از شیخ سعد الله کرمانی در استفهام معرفت
جذبهٔ اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت نیازمندی
یاد حق تعالی مبالغت عبودیت فرمان برداری
اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت بقدر استعداد
ملازمت حفظ قلوب بعنایت الله تعالی کمالیت
کشف کرامات اربعین اولیای در پاسبانی قرب
حضرت اتصال مع الله استقامت پیوست بکرمه
وفضله و نیز منقول است قاضی عین القضات
فضیل همدانی از تربیت مرشد کامل تلقین ارشاد
از خدمت قاضی احمد غزالی استفهام معرفت جذبهٔ
اصلاح باطن نیازمندی یاد حق تعالی اطاعت
باطن متابعت حضرت رسالت فرمان برداری تلاوت
حفظ قلوب مبالغت عبودیت طالب صادق در پاسبانی
قرب حضرت اتصال مع الله استقامت یافت

قول دیگر منقول است که شیخ فرید عطار از صحبت
تربیت خدمت مرشد کامل تلقین ارشاد از خواجه
ثنائی در استفهام معرفت جذبه اصلاح باطن تلقین
عالم جبروت ولاهوت اطاعت باطن فرمان برداری
یاد حق تعالی لیلاً و نهاراً در صحبت کثرت با سبحانی
تلاوت حفظ قلوب استقامت عالم جبروت قرب
حضرت در اتصال مع الله کمالیت یافت نیز منقول است
ملک العلما قطب الدین تاج المتقین امام المدرسین
مولانا جلال الدین رومی رحمت الله علیه را کثرت
تحصیل علم درسی علاقه روزگار عالم زاهد سالک
غیر مجذوب در استقامت عبادت تجلیات
اطاعت عالم ظهور از وظائف تلاوت تسبیحات
و اوراد بر ریاضات مجاهدات مستعد از معرفت
علم قال لا اتصال مع الله عالم ناسوت و هزار و نهصد
و پنجاه و چهار جلد کاغذ در کتاب خانه داشت و هفت
صد و هفتاد و شش طالبان عالم را سباقی میکرد
از تفرقه

از تفرقه خطرات انسانی نفسانی مغرور علم درسی
استقامت اعمال فضولات خودبینی عجب و تکبر در خاطر
داشته برای سؤال و جواب امتحان خلائق از
علمایان دیار با هر عالمی در مباحثه پیش آمدی و خود را
یک مقصد مقصود و اصلاً حق بینداشتی جز
صحبت تربیت رهنمای کامل مرشد مجذوب
بدانکه سالک غیر مجذوب بعید است ناگاه چون
مدتی از صحبت تربیت مرشد کامل تلقین ارشاد
از خدمت قطب الاولیا خواجه شمس تبریزی
پیوسته در معرفت استفهام جذبه اصلاح
باطن با سبحانی علم جبروت طالب صادق چندین سخنهای
تجلیات کاغذ و سباقی گذاشته از صحبت تربیت
دریافتن استفهام علم حال عند الوصال از معرفت حروفهای
علم لدنی کثرت تلاوت حفظ قلوب پیوست بعنایت
الله تعالی از اطاعت باطن ملازمت عبادت
نفیات فرمان برداری با حق تعالی استقامت

دردل وجان عنقریب الایام کشف کرامات
اظهار قرب حضرت کمالیت یافت ویکی از واصلان
حق گشت بیت هر عالمی که درس نکرده ست
علم حال ؛ گر صد هزار قال بخواند وحال نیست ؛
۱۹ معرفت
معرفت نوزدهم ۔ بدانکه مصنف خدا الحم روشان
معین الدین حسن سنجری رحمت الله علیه مدتی بیست
ودو سال در مسافرت خدمت ملازمت برای
استفهام بیت جذبه اصلاح باطن تلقین
عالم جبروت از صحبت تربیت مرشد کامل حضرت
قطب الاولیا خواجه عثمان هارونی رحمت الله علیه
دریافتن استفهام اطاعت باطن تلاوت
حفظ قلوب متابعت حضرت رسالت دائم
الحال استقامت عبادات خفیات پیوستن
باسانی قرب حضرت بعنایت الله تعالی در اتصال
مع الله کمالیت یافت بکرمه او فضله ابا بدانکه سلطان
شمس الدین خلیفه شهر دهلی مدتی از صحبت حضرت
خواجه

خواجه عثمان هارونی از معرفت جذبه اصلاح باطن
استفهام عالم جبروت دریافتن باسانی یاد حق تعالی
اطاعت باطن بدل وجان متابعت حضرت رسالت
کثرت تلاوت حفظ قلوب استقامت کشف
کرامت پیوستن قرب حضرت بعنایت الله تعالی
عنقریب الایام القال مع الله بمطلوب مقصود
کمالیت رسید ویکی از واصلان حق گشت بدانکه
شرح آن مسطور است چون خواجه عثمان هارونی
میگفته شد از مسافرت ملک عرب طرف شهر
دهلی رسید در غرهٔ ماه ذیحجه سلطان شمس الدین
بملاقات خواجه رسید بعد ملاقات متکلم شد از تربیت
جذبه اصلاح باطن اطاعت ومتابعت انبیا
استقامت معمولات خلفائی مقتدای پیوستن
کشف کرامات اربعین اولیا بسوگند گفت بحق
آن بحق آن خدای که شما را جان داده در راه
حقیقت علا نموده است بصدق آمده ام مارا

هدایت حقیقت راه عشق و محبت سوی معرفت
حق تعالی راه راست نماید و در استقامت تربیت
متابعت اولیاء کبار از بیعت کلاه ارادت در زمره
مریدان خود کنید - بدانکه چون خواجه عثمان هارونی
سلطان را طالب صادق شناخت قواعد تلقین
ارشاد و عظه نصیحت تمام بیان کرد بعد تربیت
تلقین استقامت بیعت کلاه ارادت حوالت کرد
بتاریخ هشتم ماه ذی الحجه شب عرفه سلطان را
با تجدید وضو دوگان فرمود بعد تخم دانه جوهر عنایات
عطای معرفت باریتعالے استقامت ایمان دریافتن
و جذبه امان حق تعالے تربیات عبادات خفیات
تلقین تلاوت حفظ قلوب تعریفات جذبه اصلاح
باطن استفهام عالم جبروت پاسبانی یاد حق تعالے
بدل سلطان از تربیت ~~سلطان~~ استقامت نمود و از
عبادات تکلفات عمارات تجلیات ~~الطاعات~~ اطاعت
عبادات رسوم عادت بقدر استعداد ملازمت حفظ

قلوب از لطایف اعمال نفولات اعزاز فرمود چنانکه
منقول است که سلطان شمس الدین طالب صادق چون مدت
صحبت تربیت خواجه عثمان دریافت معرفت جذبه
باطن استفهام عالم جبروت و استقامت عبادات
خفیات تلقین تلاوت حفظ قلوب بدو جهان سلطان
هشت سالے استقامت یافت دایم الحال حفظ قلوب
پیوسته سلطان مدت سه ساله از جهات اعراض
نمود بصحبت تربیت خواجه خلوت اختیار کرد
استقامت الله تعالی عنقریب الایام تشریف عنایت
خلعت خلافت حق تعالے نازل شد استقامت پاسبانی
یاد حق تعالے لیلاً نهاراً متابعت حضرت رسالت
اطاعت باطن و سمعه و بصره و اکله و شربه کثرت
مبالغت عبودیت دریافتن استقامت معمولات
خلفاء المقتدا العنایت کشف و کرامات کمالیت
اولیا قرب حضرت مطلوب مقصود کمالیت رسید
بکرمه و فضله چنانکه سلطان علاء الدین مدتی از صحبت

بر نسبت شیخ ابو سعید بلخی در استفهام جذبهٔ اصلاح
باطن بملازمت حفظ قلوب متابعت حضرت رسالت
پاسبانی یاد حق تعالی بدل و جان مبالغت بقدر بقدر
استعداد عبادات خفیات لیلاً و نهاراً استقامت
کشف و کرامات اظهار بعنایت الله تعالی عنقریب الایام
قرب حضرت در اتصال مع الله کالیت بپیوست و حکایت
شمس الدین در ملفوظات مسطور است مدتی از صحبت خواجه
عثمان هارونی اطاعت باطن حق تعالی که بدل و جان
از عبادت خفیات صیقل کردن آئینهٔ دل سلطان چنان
روشن ضمیر گشت چنانچه شرح مذکور است که شبی از شبهای
تاریک نیم شب سلطان از خواب بیدار گشت
حق تعالی بشارت نمود و تعبیر آن دریافته شب تاریک
باران می بارید و برق درخشید دو نفر خواص را طلبید
دو کر سقلاطه و دو لیست خلیطه تعین فرمود صد تنکه
گره بسته بردست ایشان داد فرمود که میان بازار شده
روید.

بروید از رهگذری که پیش دروازهٔ سرای
ملک فتح الله سنای پیش مسجد تجارت است قریب
جوار آن مسجد عورتی را درد زه گرفته و شوهر
او دزدیده رفته و هیچکس عورات اقارب و جز
بر سر وی حاضر نیست و دانگی و درمی بر خود ندارد
که روشنای چراغ کند شب تاریک نیم شب باران
بارید و برق می درخشید از روشنای برق چنان
معلوم شد که راه گذری پیش دروازه و سرای
ملک فتح الله سنائی میرسیدند چون قدم پیش
نهادند ناگاه برق درخشید از روشنای آن مسجد
ملک علی تجار شناختند قریب آن مسجد تا دیری
ایشان ماندند نیم شب خلق در خواب درین وقت
کرا آواز دهند کرا پرسند هم درین فکر بودند ناگاه
تکتک از پای آدمی در سمع افتاد و قدم پیشتر
کردند از روشنای برق خانهای مردمان
دیدند استاده شدند خواص نکار آواز بلند.

گفت ای مسلمانان بدین وقت در محلت کدام کسی مرده
آمده بود تا سکسک پای شنیدم مرد بود یا عورت مرا آگاه دهید
مردمان در محلت دانستند که گشتبانان ~~تخته~~ شب راه
میروند هیچکس آواز نگفت مردم خواص دانا بود باواز
بلند سخن برآورد که دو نفر خواص فرستاده پادشاه
آمدیم درین محل عورتی را درد آزه گرفته و شوهر او
در دیه رفته و هیچکس عورات اقارب دختران برسر او
حاضر نیست و دانگی و درمی بر دست ندارد که روشنایی
چراغ کند برای او دو صد تنکه تصدق سلطان
فرستاده است اینچنین کسی عورت درین محله هست
یا نه از درون خانه عورتی آواز کرد گفت من کنیزک
همسایه هستم چون این عورت از دروازه فریاد بر آورد
بیدار شدم شفقت آمدم بیرون رفتم کاه از جهت
او کشیدم درون خانه آتش بود در روشنایی کردم
پای من در گوش شما افتاد کنیزک را نزدیک طلبیدند
و مبلغ مذکور در دست او دادند آن عورت دروازه را
برسان کنیزک مبلغ مذکور بدان عورت رسانید بعد خواص
باواز

باواز بلند گفت ای خواهر صد تنکه صدقه خیرات سلطان
بدست تو رسید عورت باواز بلند گفت حق تعالی
عمر سلطان فزید گرداند درین وقت رنج این تصدق
مارا رسید شما باز گردید بعده خواصان کیفیت
آن عورت پیش تخت تعریف نمودند بدانکه برای
استقامت پیوستن علم حقیقت حق تعالی در جهان
سه نفر مردمان اهل معرفت صاحبیت بجای پدر مشفق
استاد گردانیده است تا بندگان معرفت من دریابند
و مرا بشناسند و بمن رسند نخست اول استاد آنست
که مردم از علم شریعت بیاموزد که جز آموختن علم
شریعت را چاره نیست بر جمیع مسلمانان فرض است
و فرمانبرداری اطاعت اظهار متابعت حضرت رسالت
معرفت اسلام است و اگر نداند اقوال و افعال نفسانی
شیطانی نشناسد کفر معصیت در وجود حاصل آید
و مردمان در کفر ضلالت و بطالت گرفتار شود و در
اسلام مجازی کفر حیوانی روزی نماید و بی علم از خدا

بعید بود دریافتن علم شریعت مردمان اهل معرفت دانستن
دانستن کمالیت اسلام را شرایط انواع ست از آن
یکی شرایط اصلی آنست که عالم با عمل باشد یعنی چون علم با
عمل در دل استقامت ندارد کلمه محمد رسول الله در دل کجا
قرار و آرام گیرد شیطان دشمن قوی در زیر رکاب تست یعنی
خزانه اسرار را در بردن عجب نباشد بدانکه محافظت خزانه
اسرار کلمه نور محمدی حصار ربانی علم شریعت است زیرا که در دنیا
برای پیوستن کارهای آخرت از علم شریعت شهرست طلیعت
عمارت بشریت بعقولیت عبودیت فایده اسلام است و اگر
نداند مسلم نباشد بلکه بمثل حیوانات بود قال النبی طلب العلم
فریضة علی کل مسلمین والمسلمة یعنی علم شریعت تحصیل کردن
فرض است بر جمله مسلمانان بر مردمان از زنان و غلامان
و کنیزکان ببت از علم خواندن کار ناشوار الیست ناخواندن و سی
نشانه هموار الیست اما دریافتن علم طریقت ست دوم استاد
پیران یعنی خبر ارادت آوردن مردم را چاره نیست بدانکه
بی ارادت مردم هیچو غنی ست زیرا که ارادت آوردن
بر پیر

بر پیر کامل [illegible]
یعنی پیر دست مرید بگیرد و پند و نصیحت فرماید و کلاه
ارادت بر سر نهد و نخست بزبان خود آرد یعنی از راه طریقت
عمل کردن فرماید اما چون مرید از پیر نارسیده ارادت آورد
و مرید شد یعنی پیر مرید را در سلک مریدان خود آورد و ازان
خود کرد تا مرید از جای دیگر دست نگیرد و ارادت نکند
زیرا که مقصود مرید طالب صادق در دل آنست که پیر کامل
از تربیت تلقین راه حقیقت بنماید و بخدا رساند و اگر
چنین نباشد از ارادت آوردن هیچ مقصود حاصل نگردد
و مثل چنان ماند که مردی وجه دار چاکری پادشاه ست
اسپ در دیوان گذراند و داغ سلطانی شد اما از
تربیت تلقین کمالیت نرساند

آموزد ناشایسته مقام حال گردد صوفی را چه شور و
چه شورست در سماع؛ گفت این سوالهاست
که آنرا جواب نیست؛ شتر را که شور و طرب
در سرست؛ اگر آدمی را نباشد خرست؛ اما بدانکه
یکی شرط سماع آنست که زمان و مکان و اخوان نگاه
باید داشت داشت یعنی زمان آنست که هر وقتی که دل
مشغول بود بچیزی یعنی در غسل و طهارت و وضو و یا در
وقت نماز و یا در حالت طعام و جز آن که دل بر مقام حاصل
نباشد پراگنده بود و سماع هیچ اثر نکند و دیگر و
مکان است راه گذری باشد یا جای ناخوش و یا تاریک
یا خانه ظالم و یا خانه مغضوب و یا خانه تارک الصلوات
که جز اسلام ندارد و قت شوریده بود سماع و دیگر
و اخوان آنست یعنی اکه حاضر باشند از اهل سماع
مریدان یک پیر یا معتقدان یک خانه دان که اثر بیشتر
بود و یا درویشان یک صفت یا همه صوفیان و یا همه مولهان
و یا قلندران و حیدریان که چنین حالت احوال یکدیگر اند

اما چون منکری از اهل دنیا حاضر بود یا زاهد منکر در مجلس
باشد که بتکلف حالت آرد و رقص کند در حالت هشیاری سماع
حرام باشد یا قوالی از اهل غفلت بی وضو و یا تارک
الصلوة حاضر بود یا خلایق هر جای می نگرد و یا زنان
نظاره کننده و یا جوانان و کودکان در میان قوم باشند
از اهل غفلت که شهوت در ایشان غالب بود سماع حرام
بود زیرا که آتش شهوت جانب مردان و زنان علم
آید فسق و فساد روی نماید از این چنین سماع حذر باشد
و شرایط دیگر آنست که اهل سماع همه مردان جنس هم در نشست
کنند و به یکدیگر نه نگرند و در میان سماع سخن گفتن
حرام است و آب هم نخورند و سر نجنانند و بتکلیف
هیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نشینند و دل
با حق تعالی بدارند و منتظر آن باشند که چه فتح
در دل پدید آید از غیب بسبب سماع و خود را در سماع
نگهدارد تا باختیار خود برنخیزد ٭ مردان چو در سماع
قدم با خدا زنند ٭ دامن ز نفس تا کجا زنند ٭ بر دست
خود نه بنیند

خود نه بنیند دارند پای خویش ٭ خود دست و پای جنبند
نی دست و پا زنند ٭ اما اگر کسی بغلبات وجد برخیزد
تا اهل سماع موافقت بکنند یعنی اگر دستار به نیفتد باز
بر سر نکنند و اهل سماع نگاهبانی کنند اگر بدعت است
این بدعت نیکوست بدعت مذموم آن باشد که مخالف
سنتی بود الا الجنس خلق دل مردان شاد کردن در شرع
محمود است و قومی را عادت است که با ایشان مخالفت
دارند در اخلاق ایشان بدخوی بود خواجه ذوالنون
مصری میگوید که السماع وارد الحق یزعج الی الحق
فمن اصغی الیه بنفس فهو زندیقه - یعنی سماع وارد حق
است که دلها را بدو برانگیزد و در طلب حق حریص کند
هر که آن را بحق تعالی شنود سوی حق راه یابد و هر که
نفسانی شنود اندر زندقه افتد مراد از این آن انست
که در سماع وصلت حق باشند چون مستمع تو بحق شنود
خواجه شبلی میگوید السماع ظاهره فتنه و باطنه عبرة
فمن عرف الاشارة حلاله الاسماع العبرة والا فقد

استدعی الفتنه و تعسر لبلیه - یعنی ظاهر سماع فتنه است
و باطنش عبرت است آنکه اهل اشارت است مراورا سماع عبرت
حلال باشد والا نه دیگر طالب فتنه است و تعلق از بلا هر کرا کمابیت
استغراق در دل حدیث حق نیست پس آن سماع بلای وی است
و آفتگاه وی بود و بعض گفته اند که سماع آلت حضور است
از انچه محبت کلیت خواهد تا محبت بکلی محبوب مستغرق
شود که وی اندر محبت ناقص است چنانکه دل را اندر محل
اخلاص محبت است و سر را مشاهدت و روح را وصلت
و تن را خدمت و چشم را رویت و گوش را هم نصیبی بود پس
پس سماع دو گونه بود یکی بواسطه یعنی آنکه از قاری شنود
رغبت بود دوم آنکه یاری کا شنود از حضور بود و سماع
همچو آفتاب باشد که بر همه چیزها براید و چیز را که بمقدار
مراتب از ذوق و مشرب باشد یکی را می سوزد و یکی را
می سوزند فروزد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد بدانکه
سماع وارد حق است و تربیت این جسد از هزل و لهو است
و هیچ حال طبع مبتدی قابل حدیث حق تعالی نباشد
گروهی اند که از سماع کردن بیهوش شوند وگروهی هلاک شوند
خواجه

خواجه جنید بغدادی میگوید دیدم درویشی که اندر
سماع بنشست و جان بحق تسلیم کرد و سماع حقیقی
این باشد و حکایت دیگر مریدی اندر سماع نعره بزد و پیر
ویرا گفت خاموش باش او سر بزانو نهاده نگاه کردند
جان بحق تسلیم کرد اندر زمانه گروهی منکران سماع
فاسقان حاضر شوند وگویند که ما سماع از حق میکنیم بدانکه
ایشان مر ایشان را در سماع کردن موافقت می کنند
بر فسق و فجور حریص می شوند تا خود و ایشان هلاک شوند
اما در سماع حقیقی اگر جامه قوال را بدهند بموافقت شیخ
روا باشد پیغمبر گفت من قتل قتیلا فله سلبه جامه مقتول
قاتل را بود اگر آن جامه قوال را ندهند از شرط طریقت
بیرون آید و بعضی گویند که اختیار من آنست باذن امام صاحب خانه
جامه مقتول را بدهند اینجا جز فرمان جامه بقوال بدهند
دیگر در سماع جامه پاره کردن و نعره زدن یاوه گفتن
و بگریستن و دست زدن و خراشیدن و سخن گفتن و آب
خوردن و عیب قوال گفتن و سوی هر کسی نگریستن.

درحالت سماع روا نبود و بعضی جامه درست پاره کنند
جامه پاره پاره کردن فساد است چنانکه آستین و نیمه و جیب
خرق کردن در طریقت روا نیست و در سماع اسراف نشاید اما اگر
مستمع را غلبه پدید آید چنانکه حجاب آرزوی برخیزد و بیخبر گردد
معذور بود چون یکی را چنان غلبه افتاد چون اگر جماعت بر موافقت
وی خرق کنند روا باشد ایضا شرط آداب سماع آن باشد
اگر نباید نکنی و مر از اعادت نسازی چون سلطان بر تو در آید
تکلف از خود دفع کند کسی را داخل پیشوای روزگار
تصرف نکند که در ان پراگندگی در دل حاصل آید ایضا
اگر قوال خوش خواند ویرا نگوید که خوش می خوانی و اگر ناخوش
خواند و یا نظم ناموزون گوید و طبع خارج گرداند ویرا نگوید که ~~خوش~~
می خوانی ~~و اگر ناخوش~~ بهتر خوان و در دل بر وی خصومت
نکند و او را در میان نه بیند حواله بحق کند و از وی راست
شنود و اگر کسی را سماع گرفته باشد و ترا ازین نصیب
نبود شرط نیست هم خود را بهوده در سکر آری و تکلف
بر خود نکنی اما در سماع خطرات انواع است و چون زنان
وکودکان

وکودکان از بامی و یا جاے ناظر باشند در حالت سماع
و مستمعان را ازین حجابهای صعب افتد۔

۲۲
نسبت و دوم در بیان شرح طایفه سالکان
غیر مجذوب و طایفهٔ محجوبان اهل صلاح و ...
استقامت اعمال ظهور بشهرت مشهور اند بدان
ای عزیز کل خلایق جهان چند قسم آمد و خدای تعالی
ایجاد ایشان هر چند فطرت خلقت خلقت گردد
ایشان از معرفت حق تعالے محجوب گرداننده قسم اول
صورت و شکل آدمی دارند اما در علم حقیقت معانی
خالی باشند یعنی اسلام ظاهر دارند و از معرفت حق تعالی
در استقامت جذبهٔ اصلاح باطن خبر ندارند و در
قران در حق این طائفه چنین خبر دارد قوله تعالی اولئک
کالانعام بل هم اضل۔ چرا چنین اند زیرا که از علم حقیقت
دل ایشان غافل است قوله تعالے اولئک هم الغافلون۔
پس ازین ذکر معرفت حق تعالے کردن بیان شروع نمودن
و تربیت جذبهٔ اصلاح باطن تلقین کردن و استقامت.

واستقامت درون فهم ست اما حق تعالی
ذکر این طایفه در قرآن کرد برای دوستان تا محبان
بدانند که با ایشان چه کرامت کرده است حق تعالی
با حضرت رسالت گفت ای محمد ترا که فرستادم
برای سلمان و صهیب و بلال و هلال و سالم و ابو
هریرا و انس بن مالک و عبد الله مسعود و ابی کعب
فرستادم نه برای ابوجهل و ابو طالب و عتبه
و شیبه و عبد الله سلول و غیر آن یعنی بر لو مان
نااهلان که از معرفت من اهلیت ندارند ترا با ایشان
چه کار است ذرهم یاکلوا ویتمتعوا به ویلهم فذرهم
یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون
ای محمد بر ایشان بگو قل یا ایها الکافرون شکل
آدم شمارا و حقیقت آدم بار اشمارا در عالم حیوانی
فارغ از حقیقت و علم حقیقت رحمانی مقام
الوهیت ای محمد این راه عشق محبت معرفت
تلاوت حفظ قلوب استقامت با سبانی عالم جبروت

و لاهوت نه برای ایشان نهاده ام و نه این خلعت
برای ایشان فرستاده ام و ان کذبوک فقل لی
عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بری مما تعملون
طایفه دویم صورت و شکل آدم دارند و هم بحقیقت
آدم آمدند و خلعت بشریت آدم دارند - ولقد کرمنا
بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات
و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا - بعضی تفضیلی که
دارند از جهت غنا نفوقه زر و سیم بلکه از جهت
معانی دارند گوهر حقیقی ایشان خود در قیمت
نیاید چنانچه تن کردند بروح قدسی بروح القدس
آن طایفه نابینایان بر ریاضات مجاهدات الطاعت اعمال
فضولات استقامت رسوم عادات نیاز مهدی هوا با
نجات آخرت در دل دارند کلا بل ران علی قلوبهم
ما کانوا یکسبون - این طایفه امروز در حجاب معرفت
من باشند و فردای قیامت بروی حسرت رویت
من محروم باشند - اما طایفه سوم آنست که در آب

رسیده باشند در حمایت غیرت الهی یعنی اولیای تحت قبای لا یعرفهم
غیری معانی حقیقت که نفخت فیه من روحی مسجود الملائکة آمده جان
هر یکی از ارواح قدسی یعنی انواع سالکان غیر مجذوب جز معرفت
حق تعالی ملبوسات جبه و دستار زیر قبای عزت الهی باشند
هیچ بوی معرفت حق پرستی رحمانی در دل ندارند مگر غیر ایشان در عالم
نفسانی بودند بالیقین آنست که از خدا تعالی بعید باشند اما تمامی
شرح کردن این طائفه سیوم ممکن نبود زیرا که خود عبارت قاصر آید
استفهام خلایق سالکان غیر مجذوب آنرا احتمال نکنند اما در پرده
رموزات توان گفت چنانچه در قرآن از ذکر این طائفه چنین خبر داد
قوله تعالی رجال صدقوا عاهد الله علیه از ان عهد
چه شرح اظهار توان کرد و چه نشان باید داد اگر گفته
شود که فهم کند ظاهر جویان و صورت پرستان را چه در گرد
ای عزیزان از همه چیزها آن چیزها توان کرد که تا بر نور
رسند و معرفت زلف جز طالبان صادق عزیزان نتوان نمود
چه شاید گفت بدانکه معارا حضرت رسالت این خطاب
کرد سلام علی الیاسین یعنی برادران سید سید باشند در اطاعت
باطن

باطن پوستین پاسبانی حضرت - قال النبی اخی من علما امتی
من سلک طریقی فی قلبی من علم المخزون اما طائفه چهارم
امروز در جهان با حقیقت استقامت پاسبانی قرب
حضرت از معرفت حق تعالی باشند و در آنجهان روز قیامت
با رویت و وصلت باشند یعنی دو جهان بهشتی نوید - ان
الابرار لفی نعیم عند ملیک مقتدر - در مقام علیین
باشند - کلا ان کتاب الابرار لفی نعیم علیین و ما ادراک
علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون - یعنی پاسبانی
قرب حضرت یابند و خاصگان حضرت معرفت بوده‌اند ان
الله عبادا خلقهم منافع للناس - یعنی ازین خلایق
از وجود این طائفه بسیار کسان عفت دینی یابند
و استقامت قرب حضرت اتصال مع الله بجذبه
کمالیت رسند اما معرفت طائفه محجوبان در عالم ناسوت
آنست که در مشارق الانوار حدیث مسطور است ان
الله سبعین الف حجابا من نور ظلمة لو کشفها
لاحرقت سبحات وجهه کلما ادرک بصره - گفت یعنی

حق تعالی متجلی است فی ذاته و لذاته و معرفت حق را
حجاب نیست اما حجاب باغیار محجوبان است که محجوبان بر چهار
قسم آمدند بعضی آمدند بظلمت محض و بعضی بظلمت نفس
و بعضی بنور محض و بعضی بنور با ظلمت قسم اول آنکه محجوب‌اند
بظلمت محض ملاحده‌اند که ایشان از خدا و رسول و
ملائک و روز قیامت ایمان ندارند ایشان را هر چه هست
از طبیعت تصور کنند و طبع عبارت از صفتی که در اجسام
طبع همه ظلمت است که او را معرفتی و ادراکی از خدا تعالی
در دل چیزی نیست نه از نفس خود و نه از کسی که از و حاصل
شده است قسم دویم محجوب‌اند بظلمت نفس که عقلش ایشان
چون عقلش بهایم است مستغرق در شهوت نفسانی و مبتلا در اوصاف
ظلمانی اما هیچ ظلمت صعب‌تر از هوای حرص نیست
قوله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه مصراع
هر که از حق دوست دارد نیست دوست آن دشمن است
قال النبی الهوی ابغض اله عبد فی الارض - اما این قوم
گمان بردند که غایت مطلوب دنیاوی تمتع نفس شهوانی
وادراک

وادراک لذات نفسانی است از مکروهات و مطعومات
و ملبوسات یعنی ازین قوم بندگان لذت و شهوت
اند هر چه در بند این بنده آئی زیرا که حظ ایشان
همیشه در شهوت راندن و لذت گرفتن است پس
ایشان مثل بهایم اهلی اند اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون - قسم سیوم
محجوب‌اند در محض ظلمت پنداشتند که کان سعادت
در ایشان است که خشم راندن و شدت کردن و کشتن
و خون ریختن و برده کردن و مال گرفتن بدانکه ایشان
گمان بردند که عیانست سعادت از کثرت مال و جاه
و اتباع و اسپان است زیرا که آلت قضاء شهوت
و سبب فضول در لذات آنست و بواسطه مال مردم
اهل قدرت است یعنی رسید مرادات و برآمدن حاجات
همت ایشان بدر بهای اموال بدکردار و ستمکار
ضایع و قضا گرفتار متاع دنیا اند قوله تعالی
زین للناس حب الشهوات و الفضه و الخیل المسومه و الانعام

والحرث ذلک متاع الدنیا و بعضی تمامت عمر بطلب دنیا
در رنج سفر و محنت و غربت و بلاهاے بیابان و دریا
تحمل کنند و مال گرد آرند و از نفس خود و نفس عزیزان و فرزندان
خود دریغ دارند - قال النبی تعس عبد الدرهم و تعس عبد الدینار
یعنی ایشان بندگان درم و دینار باشند زیرا که در خاطر اندیشه
کنند که کدام طلبت و منفعت عظیم تر باشد که زر و نقره
حاصل آید آن طلبت و منفعت اختیار کنند و مرادات ایشان جز
در منکوحات و مطعومات و ملبوسات نبود بلکه در جمع کردن مال
باشند و از معرفت خدای تعالی محجوب اند چهارم قسم
محجوب اند بدانکه گمان بردند و دانستند که بزرگ ترین
سعادت از جاه و لقدر و نام بر آوردن و ناموس از
شهرت و آوازه کثرت و اتباع و عشایر و نفاذ او امیر است
بسبب ریا و نفاق رفتند و بعبادت ظاهر که منظور
خلایق است از اعمال فضولات مشغول بودند و باطن را
که نظرگاه حق تعالی در دل است خراب گذارند تا مگر یکی باشد
که تحمل خوب گرسنگی اختیار کنند ~~و مرادات ایشان~~ و صوم
مجازی

مجازی یعنی صوم ظاهری برای شهرت آوازه که صائم الدهر
مرد نیست میان خلایق و جامه بهتر بپوشند تا برایشان
خلق نظر حقارت نه بینند و آن صفات نفسانیت و بعضی
بزبان کلمه میگویند بسبب خوف قتل و برده کردن عیال و اطفال
و یا بسبب اظهار اسلام که برای غنایم است و یا بسبب
تاسف تصرف مذهب از آبا و اجداد و هرگاه که این کلمه
ایشان را بعمل صالح دعوات نمیکنند و از ظلمات بنور
نمیرسانند پس معلوم است که ایشان بدل و جان کلمه نمیگویند
و بزبان گفتن قال بود چه فائده کند اما معرفت در آمد دشمن
شیطان ملعون دانستن و در یافتن از کارهای انسانی
در اعمال نفسانی که شدت و هلاکت غفلت نفسانی در عبادات
با خطرات شیطانیت باید شناخت که شیطان ملعون دشمن
قوی است همیشه باعمال زهاد غیر مجذوب بعداوت قدیم دارد
و خلایق عوام مسلمانان خود همیشه در اطاعت فرمان برداری
او باشند یعنی دایم الحال همنشین و هم صحبت و هم لقمه
و هم قدح و همسر ایشان بود زیرا که یک ساعت

از ایشان جدا نباشند چون چنین بود خلایق از ملعون هرگز
خلاص نیابند بلکه دایم مخنص او باشند اما چون خلایق در نماز
و تسبیحات و عبادات بوندد هیچ الطاعت با اخلاص نبود
و خلایق عوام مسلمانان همچو بهایم وحشی باشند در جهان اگر مردمان
مخلصان ایشان را پند دهند هرگز نصیحت ایشان قبول
نکنند زیرا که کلید قفل بشریت دلهای این طایفه حق تعالی
بر دست شیطان ملعون حواله کرده است هر چون که ملعون بگرداند
مطیع او باشند هیچ وجه از شیطان علاحده شدن نتوانند
بلکه مونس او بوند چنانچه در خبر است روزی ابلیس پیش حضرت
رسالت بیامد و سلام کرد رسول شناخت و گفت کجا آمدی ای
ملعون گفت فرستادهٔ خدا تعالی رسول فرمود چه مصلحت
داری راست گفتن زیرا که حق تعالی مرا فرستاده است
هر چه محمد پرسد راست گوی رسول فرمود ای ملعون راست
خواهی گفت جواب داد راست خواهم گفت رسول
سوال کرد گفت ای ملعون هیچ میدانی در جهان دشمن تو
کیست گفت میدانم که دشمن ما تو هستی رسول فرمود چرا
دشمن

دشمن داری ما را گفت زیرا که تو دین و اسلام را
اظهار گردانیدی رسول فرمود هر آئینه هر که دشمن ابلیس است
او دوست خداست باز رسول گفت ای ملعون یاران من
چگونه هستی گفت ابابکر در جاهلیت الطاعت من نکرده است
اکنون چون اسلام آورده هرگز الطاعت من نکرده است
اکنون چون اسلام آورده هرگز الطاعت من نه کند از و
دور باشم و عمر خطاب در جاهلیت الطاعت من نکرد اما از ان
روز باز که اسلام آورد من نزدیک شدن نتوانم و او الطاعت
من هرگز نکند و از عثمان شرم دارم زیرا که چون در جوانی
صالح بود یعنی در جوانی صلاحیت کرده است و در حالهٔ صغیر
الطاعت من نکرد اکنون چون کمالیت رسید الطاعت من بجا
نیاورد و از علی بگریزم چنانچه آدمی از شیر بگریزد زیرا که
چند سال در کمین بودم یک کرت گستاخی کردم از ان باز
گریخته ام اگر مرا بگیرد هلاک کند رسول گفت ای ملعون با علماء
و فقهای و بر حکما و زاهدان از امت من چگونه باشی
گفت با ایشان عداوت قدیم دارم یعنی همیشه با ایشان.

در غفلت کمین باشم اگر زهاد غیر مجذوب قصد عبادت کنند

وقت استنجاء وصف در بول و غایط کرده در نابزه

در آئیم و تعبیه بول در وجود ایشان نگاه دارم چون ایشان

نماز شروع کنند در حالت رکوع و سجود آن قطره بول از نابزه

بیرون آرم که ایشان را هیچ خبر نباشد تا همچنان بی وضو

سجده کنند کافر شوند یعنی درین جهان ظاهر مسلمانان باشند

و در اسلام باطن وقت مردن ازین جهان کافر بروند دیگر

وقت وضو کردن علماء زهاد و غیر مجذوب من در کمین

باشم که در آوند آب بول کنم تا آب پلید شود و ایشان در

آب هیچ احتیاط نکنند و بدان وضو سازند و نماز

کنند حق تعالی اینچنین نماز بروی ایشان بیازند هرگز

قبول نکند یعنی وضو درست نبود نماز کی درست بود پس

فردای قیامت حق سبحانه تعالی ایشان را قریب من جای دهد

و مصاحبت من باشند و دیگر چون علماء زهاد غیر مجذوب

از مغرور علم در سهو قهر نماز کنند من در وجود ایشان در آیم

و ایشان در غفلت غرور نفس هیچ از حال خود خبر ندارند و در دل

ایشان

ایشان خطرات نفسانی از دنیاوی و عقباوی حاصل آرم

و دل و جان ایشان را متفرقه گردانم و در غفلت شدت

در کات هلاکت نفسانی اندازم و هرچه اعمال نفسانیت

شیطانی باشد و شیطان پرستی بت پرستی است و کفر معصیت

آخرت است اگر علماء زهاد غیر مجذوب علامه روزگار در

صلاحیت مستعد ریاضت و مجاهدات هزار سال برآید

چون استقامت صحبت مرشد کامل تربیت تلقین سالک

مجذوب نرسند از عند الله بعید و بی نصیب اند هرگز خود

خدا نشود ای محمد باید که ترا درین سخن هیچ شک نباشد

و حق تعالی اینچنین عبادت نفسانی شیطانی از ایشان

هرگز نه پذیرد و درین جهان ایشان بمثل بهایم اهلی باشند

رسول علیه السلام گفت ای ملعون از خواص آدمیان

با اولیای سالک و خلفاء صادق از عارفان و مخلصان

و عاشقان حضرت حق تعالی از امت من چگونه باشی

گفت از ایشان کسانیکه از صحبت مرشد کامل تربیت

جذبه اصلاح باطن تلقین اطاعت عالم جبروت

مقام محبان است اشارت بر حضرت رسالت محمد مصطفی
کرده اند درویش ازین مقامات تلقین مرشد خبر ندارد
طالب مبتدی بود از خدا الله بعید است اما استقامت
معرفت راه حقیقت پیوستن قرب حضرت ربانی بعضی گفته
اند پیشوای درویش علم شریعت است بعضی گفته اند
پیشوای درویش محل طریقت است و مشایخان کبار درین
اختلاف کرده اند بدانکه مشایخ شهر بلخ گفته اند پیوستن
قرب حضرت ربانی ز بیت راه عشق محبت است و مشایخ
روم گفته اند پیوستن قرب حضرت تعالی معرفت علم
لدنی است و مشایخ شام گفته اند پیوستن قرب حضرت
ذکر خفی تلقین مرشد بدل است و مشایخ سهرورد گفته اند
پیوستن قرب دایم ملازمت جذبه اصلاح باطن و مشایخ
بغداد گفته اند پیوستن قرب حضرت تلاوت حفظ قلوب
بدل است و مشایخ مصر گفته اند پیوستن قرب حضرت دایم الحال
تسلیم است و خواجه شبلی میگوید پیوستن قرب حضرت تلقین عبادات
خفات متابعت حضرت رسالت است و خواجه عبدالله انصاری

در پاسبانی تلاوت حفظ قلوب استقامت در دل دارند
از ایشان دور باشیم زیرا که ایشان دایم الحال یاد حق تعالی
در عبادات روحانی رحمانی مشغول باشند و در دلهای
ایشان جز غفلت در آمد کردن نتوانم و من ایشان را
هرگز از یاد حق تعالی غافل نتوانم زیرا که در عبادات
خفیات اطاعت باطن متابعت بتو دارند اطاعت
من هرگز قبول نکنند بلکه فرمان برداری اطاعت ایشان
من کنم یعنی هر کاری که و مصلحتی که ایشان را پیش آید مرا
در آن نامزد کنند در کار ایشان اطاعت آرم زیرا که مردمان
اهل صلاح که در اطاعت باطن متابعت تو بخدا پیوسته
باشند من قریب ایشان در آمدن کردن نتوانم زیرا که ایشان
هر چه دارند معامله با خدا دارند و حق تعالی ایشان را
در پناه نگهداشته است مارا محال بود ایشان را مزاحمت
و مضرت رسانم حق تعالی مرا با خبر گرداند رسول گفت
ای ملعون اگر چنین میدانستی چرا توبه نکردی گفت یا رسول الله
من بسیار

میگوید که پیوستن قرب حضرت دریافتن کعبه حقیقی بدل است
و سلطان بایزید بسطامی میگوید که پیوستن قرب حضرت استقامت
عالم جبروت راه حقیقت است و خواجه ذون النون میگوید که پیوستن
قرب حضرت استقامت بربط مرشد در استغراق کمالیت
هستی محو سکر محبت است و سلطان ابراهیم ادهم میگوید پیوستن
قرب حضرت دایم الحال اسرار حق نقاب نهاد و گشتن از خلایق است
اما اتفاق مخلصان کرام آنست از هستی خود برخواستن و با نیستی
محبت ساختن است بدانکه کمالیت درویشی آنست هرچه به قلم
قضا رفت سمای رسد و رویش کامل غمناک نباشد بدانکه اهل
طریقت را ده چیز شرط است اول طلب خدا که مقصود ازین ریاضات
و مجاهدات پیوستن بخدا است دویم طلب صحبت پیر و مرشد
کامل بغیر دلالت او راه حق نتوان یافت سیوم ارادت است
باید که طالب صادق سالک مرید و محبت پیر و مرشد که ارادت
مرکب سالک است هرچند ارادت قوی تر بود مرکب طالب قوی تر
باشد چهارم فرمان بردن است باید که سالک صادق مطیع مرشد
بود و هرکاری که کند از عادات تجلیات بدستوری مرشد کند پنجم ترک
است از اعمال فضولات رسوم و عادات اما باشارت پیر و مرشد
ترک کند

ترک کند و خمسه اوقات لعبد را باید نگاهدارد ششم تقوی است
باید که سالک متقی و پرهیزگار و راستکار و حلال خوار بود و شریعت
را مقدم دارد یعنی متابعت شریعت نگذارد هفتم کم خوردن
هشتم کم خفتن نهم کم گفتن دهم عزلت گرفتن از خلایق است
این ده چیز اثرها دارد چون سالک در خدمت مرشد کامل بدین
ده چیز مواظبت نماید بجای رسد که معرفت علم حقیقت بروی
گشاید و اگر این ده چیز یکی کم باشد سلوک میسر نباشد و سالک
بجای نرسد ای عزیز عمل اهل حقیقت هم ده چیز است
اول آنست که سالک بخود رسیده باشد و خدا را شناخته
و بعد شناخت خدای تمامت جواهر اشیا و حکمتهای اشیا
کماهی داشته و دیده بود و تلقین جذبه اصلاح باطن
در دل پیوسته باشد دویم صلح است با همه کس یعنی با کل
خلایق یکبار صلح کند و از اعتراض و انکار خلایق آزاد گردد
و هیچکس را دشمن نداند بلکه همه را دارد زیرا که همه از یک مادر
و پدر آمده اند و هرکسی با اسمی منسوب گشته اند یکی را حنفی
و یکی را شافعی و یکی را ترسا و یکی را جهود و یکی را مسلمان نام
نهاده اند و جمله را همچو خود عاجز و ضعیف بیند و خود را

از همه کمتر داند و خدای تعالی شناس باشد سیوم شفقت کردن
بر همه خلق یعنی باخلایق چیزی گویند که در دنیا و آخرت سود کند
و اصل شفقت نصیحت ادب کردن است اهل علم نصیحت کنند
راه حق نمایند و اهل قدرت ادب کنند تا مردم از یکدیگر ایمن باشند
چهارم تواضع است بر همه کس بچشم عزت نگرد و همه مردمان را
عزیز دارد و تعظیم بجا آرد پنجم رضا و تسلیم است و آرزوی فراغت
گرفتن در همه راه حق تعالی ششم تحمل و توکل و صبر اختیار کردن
هفتم بی طمعیت که طمع ام الخبائث نفسانی است هشتم قناعت
است که القناعة کنز لا یفنی قناعت گنجی است که او را فنا نیست
نهم کم آزاری است یعنی بدست و زبان کسی را نرنجانی بلکه فرحت
و راحت رساند و هم تمکین است یعنی درویش را انتهای کار
تمکین دارد و التفات بکسی نکند و علامت اهل حقیقت این دو
چیز است هر که دارد و عمل نماید پایهای قرب حضرت به کمالیت رسد
بدانکه دل حقیقی را دو روزن است در یک محراب از معرفت
سوی عالم جبروت و از راه عشق است سوی معرفت حق تعالی
دریافتن تربیت جذبه اصلاح باطن اما هر که خود را به ریاضت
مجاهدات کشد و دل از عجب و کذب و غضب و غیبت و از
غفلت

غفلت و شهوت و اخلاق مذمومه از هواهای لایعنی باز دارد
و از حرص و حسد و کبر و بخل و عمل ریا و نفاق از تفرقه خطرات
در شرک نفسانی شیطانی و اندیشهای انسانی اینجایی تفرقه
از دل بیرون آید یعنی خلوت نشیند حواس را معطل دارد
و چشم و دل را پیش آرد و زبان را از خود خواندن و ذکر گفتن
از هر چیزی نگاه دارد و بزبان دل سه گانه کرت کلمه تمجید و شهادت
بگوید بعده برای دفع تفرقه خطرات نفسانی انسانی این دعا در دل
بخواند - اللهم اعوذ بک عن خطرات الانفاس والوسواس
والنسیان من تفرق القلب - بعده برای دفع تفرقه خطرات دل
از نفسانی و شیطانی این دعا نیز در دل بخواند - اللهم انی
اعوذ بک عن هواجس النفوس والشیطان والخطرات
والنسیان من تفرقة الباطن - بعد برای دفع ترک انسانی
نفسانی این دعا نیز در دل بخواند - اللهم انی اعوذ بک من
الشرک والشک والکفر والنفاق فی قلبی علی لسانی -
بعده برای دفع خطرات نفسانی این دعا بخواند - اللهم
انی اعوذ بک من العجب والکذب والغیب والغفلت
والحرص والحسد والحقد والامل والبخل والکبر والریاء

وما کره الله قولاً وفعلاً وخاطراً وناظراً من کل ذنب
واتوب الیه - بعده برای طول عمر این دعا نیز در دل بخواند
اللهم احیینی محبوباً بحیاة المحسن ونعمنی ویسرنی فی عمری
برکة عمراً طویلاً الی مائة وعشرین سنة بفضلک ورحمتک
یا الله یا الله یا الله - یا رحمان یا رحیم یا مجیب مجیب
بعده نیز این دعا در دل بخواند - اللهم احیینی بحیات
الصلحاء وامتنی بموت الشهداء واحشرنی فی زمرة الاولیاء
بعده این دعا نیز در دل بخواند - اللهم احیینی محباً لک
وامتنی محباً لک واحشرنی تحت اقدام صلحاء احبابک
بدانکه این ترتیب ربط از مشایخان کبار آمده است بعده
دل وجان را بعالم جبروت مناسبت ده تحت پیر و مرشد را
ده کرت یاد کند بعده اولیای صاحب ولایت پیران شجره را
در دل یاد کند بعد انبیاء مرسل را در دل یاد کند بعده امیر المومنین
علی اسد الله را ده کرت یاد کند بعده در اطاعت باطن
متابعت خلافت حضرت رسالت رسد اما این کردار حقیقی
رحانی در کتاب راست نیاید اینجا از تربیت مرشد کامل شرط است
بعده

بعده دل به مقام الا الله رسد در دل میگوید بعد از ان
بعالم جبروت بمقام اسم ذات احد نهد بر هر دو دم میگوید
بعد از ان مقام بیشتر بعالم لاهوت نهد در ملازمت
اسم هو سالک قرب حضرت کمالیت رسد بدانکه سالکان
صادق متابعت ربط پیر و مرشد در استقامت قرب
حضرت کمالیت رسند و در متابعت حضرت رسالت علیه السلام
استقامت اطاعت نبوت بخدای رسد اما سالک
در استغراق محبت کمالیت مقام محو رسد خود را شناسد
وخود را درمیان نه بیند وهستی خود از حق تعالی از میان
بردارد پس همون بود وهمون باشد وسالک را آواز
رحمانی آید وخود در راه نماید وجانب خود کشد ونیز در خواب
بشارت دهد انچه خواست حق است اشارت نماید که تعبیر آن
در وصف نیاید ودرهای جهت کشاید وارواح
انبیا وملائکه روی نماید وکارهای عظیم پیش آید قوله تعالی
وکذالک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض -
معرفت بیست وچهارم - خواجه حسن بصری وخواجه معروف
کرخی وخواجه شقیق بلخی وسلطان ابراهیم ادهم رحمت الله علیهم

مجلسی یکجا بودند سخن از معرفت صدق اعتقاد می گفتند
حکایت
خواجه حسن بصری گفت - لیس بصادق فی دعواه من لم
یصبر علی ضرب مولاه - بدانکه در اعتقاد صادق نیست
از دعوی عشق محبت حق تعالی هرکه صبر نکند زخم مولی
خواجه معروف کرخی گفت ازین سخن بوی منی می آید لیس
بصادق فی دعواه من لم یتلذذ بالضرب مولاه - یعنی
صادق نیست از دعوی عشق محبت حق تعالی
هرکه لذت نیابد از زخم دوست خواجه شفیق بلخی گفت
لیس بصادق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه -
یعنی صادق نیست از دعوای عشق محبت حق تعالی
هرکه شکر نکند بر زخم خداوند سلطان ابراهیم ادهم -
لیس بصادق فی دعواه من لم یردو الضرب
فی مشاهده مولاه - یعنی صادق نیست از دعوی
عشق محبت حق تعالی هرگز فراموش نکند زخم مطلوب
در مشاهده محبوب بدانکه زنان مصر در مشاهده حضرت یوسف
زخم فرصت نیافتند دستهای خود بریدند بدانکه توقفات
در یافتن خدای تعالی در دنیا علمها بسیار است

اما این چهارده علم که در جهان مشهور اند اول علم تفسیرست
در یافتن کلام بیانی تفسیرات - دویم علم فقه است در یافتن
استقامت اعمال تجلیات - سیوم علم فضل است در یافتن
معانی ابیات نظمات - چهارم علم حکمت است از تصنیفات
حکما متقدمان پنجم علم تعین است در یافتن اسما و صفات
بکثرات دعوات - ششم علم تحریر است از محاسبه پرداخت
هفتم علم نجوم است از معرفت شمار کواکب سیارات
هشتم علم مناقبه است که انبیا و اولیا و خلفا و مقتدای
از تفضیلات - نهم علم موسیقی است بهدایت در یافتن از نواخت
دهم علم طب است مخالف شدن وجود و در یافتن معالجت -
یازدهم توحید است در یافتن وحدانیت حق تعالی - دوازدهم
علم طریقت است از معرفت عالم ملکوت - سیزدهم علم حقیقت
از معرفت عالم جبروت چهاردهم علم لدنی است در یافتن
راه عشق محبت حق تعالی و آن صحبت تربیت جز مرشد
کامل راست نیاید - منقول است مردی خواجه حسن بصری را
پرسید که علم حقیقت چیست خواجه گفت راه دل بگشاد و گشاد
بر بند آن مرد گفت این سخن مرا معلوم نمی شود خواجه گفت

در راه حقیقت روزن دل بگشا و زبان بربند. بدانکه
روزی خواجه معروف کرخی و خواجه شفیق بلخی و خواجه حسن بصری
یکجا بودند در استغراق کمالیت مشغوف مستی محو. خواجه
معروف کرخی گفت خدای تعالی از ما یکسال بزرگ است
و خواجه شفیق بلخی گفت از ما دو سال بزرگ است و خواجه حسن
بصری گفت از ما سه سال بزرگ است. اکنون این سخنها
معانی رموزات جز گفتن مرشد کامل چگونه فهم توانی کردن
بیا بشتاب تا به محل حقیقت رسی.

معرفت بیست و پنجم در مناجات. خواجه عبدالله انصاری
با حق تعالی و شرح راهای درویی که مخالف علم حقیقت اند
آغاز مقالات سخنهای نهانی و طالب آن صادق را
سوی معرفت حق تعالی پیوستن. خواجه عبدالله گفت
خداوندا اول چه کارست و آخر آن چیست و ثمره آن
چیست. ندا آمد اول کار فناست و آخر آن وفاست
و ثمره آن بقاست. باز مناجات کرد الهی معانی فنا و وفا
و بقا چیست. ندا آمد یا اکنون فنا و خودی و خود پرستی
و هستی خود فارغ گشتی و وفا عهد دوست میان دل و جان

بستن و بقا دایم الحال و بر الحقیقت پیوستن است
باز مناجات کرد خداوندا از معرفت عقوبت است یا صبر
یا کفارت. ندا آمد عقوبت آنست که فراموش کند گناهان
خود را و صبر مرا آنست که توبه نصوحا کند و کفارت
آنست که قناعت کند از یاد حق تعالی. اما نعمت بی شکر
غرور اینجانی است و شدت بی صبر بلاهای هر دو جهانیست
و طاعت بی اخلاص ضایع کردن زندگانیست الهی کرم تو قدیم
است و معصیت از نفس اختیار است اما از نفس پرستی
و قبول خلق زنارست عزیز بیدار باش جمله حقیقت
گفتیم یکبار اما بلاهای دوست رسیدن عطاست
و از عطا دوست نالیدن خطاست الهی نه ظالمی که گویم
مرا بگذار و نه بر تو حقی است که گویم مرا بده و بیاد الهی
بدعا مناجات نفر فرمانست اما قلم رفته را چه درمان است
خداوندا تو حاضری چه گویم و تو ناظری بر که گویم
الهی چه فضل است که بر عاشقان کردی هر که از تربیت
دوستان ترا شناخت قرب حضرت کمالیت و هر که
ترا یافت راه حقیقت پیوست اما توحید النسب.

که دایم الحال در یاد حق تعالی بدل و جان یگانه باشی و او را
در دل بیگانگی شناسی عزیز دل نیک به از گنبه کار نیک
مرا در دل عجب دارد اما دل نیک پشیمانی بیارد الهی اگر
دوست هستم حجاب از میان دوست برگیرد و اگر از
نهانم مهاز انیکو بدار ملکا ابلیس مر سوم را بد اموزی
کرد اما گندم را بر آدم که روزی کرد الهی چو شدست
معصیت جرم منست تو به بمن چیست و اگر قبول کنی بنده را
جز تو دیگر نیست خداوندا اگر عبد الله را خواهی سوخت
دوزخی دیگر باید آلایش او را و اگر خواهی نواخت بهشت
دیگر باید آسایش او را بدانکه اعمال نفسانی انچه بزبان
آید عزیز عادت پرستی بگذارد و تربیت کامل جذبه حق پرستی
از دل بگذارا الهی عشق تو پی مردم کامل خوارست و بی
عشق مردم زاهد خوارست خداوندا شریعت فرماید
مرا بشناس و با من باش بحقیقت رسی تا به بهشت و حقیقت
گوید مرا بشناس و دایم الحال بدل و جان با من باش بهشت
و طریقت فرماید که مرا بشناس و با من بجز برسی عزیز بهشت
دریای عارفان خارست و واصلان را بهشت چه کارست

چون طالبان

چون طالبان صادق را دران حضرت بارست عاشقان را
براه دایم حضور یار است سه یکی را خود یکی گفتن چه
کار است :: بهر سوی همه و احد نگار است :: ملکا چون سر
بهشتی را باز است و واصلان حق را دیدار است اما بنده
راضی را با خواست تو چه کار است الهی بهشت بی دوست
عاشقان را زندان است و زندانیان را به زندان
فرستادن نه کار کریمان است خداوندا ن اعمال نیک
از بندگان خواص بتو آگاه است نه مرا اعتماد با جبه و دستار
و کلاه است عزیز بیدار باش قافله اجل بر سر راه است
تفرقه و خطرات غیر الله ترا گناه است بدانکه عاشق را
سر معشوق قریب است و ملقین راه عشق از عاشقان
قریب است اما عاشق را یک بلای دیگر در کمین است
ای عزیز اگر از هزار هزار عشق یا بجوانمرد کمالیت
۸ حال بعشق رسد بسیار است اما چون تربیت جذبه عنایت
و ملقین از مرشد رسد بی نیاز است عارف جوانمرد او دست
گر پاسبانی جذبه عشق را دوست دارد و از همه کارها آفت
اعمال دل هرگز نگذارد و دایم الحال دل خود را حرمت دارد

عزیز هوشیار باش که جلاد مرداربد در گلوی لاشه
کند نباید بست. عزیز بیدار باش حلوای نبات در دهن مرده
دل نباید انداخت که هیچ لذت نشناسد عزیز بیک معلم گنده
نه صوفی اهل حقیقت گردنده بدانکه از متقی اهل قدرت بسجاده
به نه عالم اهل معرفت برنده خداوندا تو گفتی این بکن و بران
داشتی و فرمودی که این بکن و بران نگذاشتی اما اگر شریعت
خواهی اعمال ظاهر را استقامت شهرت است و اگر حقیقت
خواهی عمل باطن باخلاص در دل است عزیز دمی باز نباید و در
انتظار را نشاید اما در پاسبانی یاد حق تعالی حاضر باش
تا چه فرماید بدانکه عاصیان را استغفار باید بدکرداران را
دیگر چه کار آید یکی در غرقاب شریعت اعمال عادتی نفس پرستی
و یکی تشنه جذبهٔ عنایت بقطره راضی عزیز نه پنداری
که جذبهٔ عنایت همه دارند اما باش تا کرا پرده بردارد بدانکه
طوق زر گردن سگ معلم کوچه گرد نباید بست و دیگر گوی
دانه جوهر قیمتی بر کف مردم نااهل نباید نهاد که قدر قیمت نداند بدانکه
از اعمال تجلیات ترا چه منفعت است و در اطاعت باطن یاد
حق تعالی پیوستن بدل و جان ترا چه معصیت است
اما چون

اما چون سعادت و شقاوت موقوف روز ازل
عارفان را از خوردن مسکرات چه باک است نه دریا
بدهن سگ پلید و نه دهن به هفت دریا پاک است اگر
عالم سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد
عزیزا اگر جمله جهان در آب غرق شود کف پای درویش
تر نه شود بدانکه اگر آب هفت دریا جمع شود داغ
معصیت دل عاصیان هرگز نه شوید اما ماهی را آب
باید و طفل را شیر شریعت را استاد طریقت رهبر
بدانکه دنیا دریاست و شریعت کشتی اگر بی توشه
در کشتی نشستی غرق گشتی عزیز توشه راه حقیقت
سوی معرفت حق تعالی تلقین مرشد کامل پیوستن
جذبهٔ عنایت بدل است اما ظلم در وجود بسیار زاید
و ظالم اگرچه بسیار نماید چون بر سر آب غرقاب روی
همچو کاه باشی و چون در هوا پری مگسی باشی عزیز
در حالهٔ صغر خود را نداستی و در جوانی بود هستی
بدبری سستی اما بخدا کی برستی بدانکه خدای تعالی
هر کرا براند خود را دور نماید و در اعمال فضولات

بسیار نوافل گزاردن کار بیوه زنان ست و دایم الحال
روزه داشتن حرفه نان ست و به تسبیحات و تلاوت
کردن کار بیکاران ست ولی توشه حج کردن و رفتن تماشای
جهانست بدانکه دل خود در یافتن کار رجال ست
عزیز لقمه خوری هر جای و شهوت هوای و یا دوست کنی
جدای و بشدت خوانی خدای زهی مرد اهل غفلت معصیت
بی نوای الهی تو دانای علم غیب دانی در کمال سبحانی نه
محتاج کسانی ملکا کس نماند تو بمانی از مکان لامکانی ترا هم
توانی چه خوش بود بدل و جان زندگانی الهی اگر یکبار گوی
بنده من از عرش بگذرد و خنده من عزیز بوستن عبادات
خفیات اعمال دل بفضل و عنایت ست و رنج باحق تعالی
چه جای حکایت ست ملکا همه مردما از تو ترسند و من
از خود زیراکه از تو نیک بدیدم و از خود غفلت بد.
خداوندا طاعت فرمودی و توفیق باز داشتی و معصیت
حجاب کردی و بران بداشتی این در ختم زنهار آرزو
گذاشتی اما جای ناامیدی نداشتی خداوندا دایم الحال
من ترا می خواهم و از خاک بی قیمتی خود آگاهم الهی بحرم مسلمانی

مسلمانی ام واگر بد کردم پشیمانم اگر بسوزی سزای ام
واگر بنوازی آرزوی آن دارم دایم الحال بصدق
صادقان همراهیم ملکا ناکسانرا کس کنی بیکسانرا نه بس
کنی دنیا و آخرت هر کرا خواهی بده اما عبدالله را در
پاسبانی خود قرار ده خداوندا اگر فریاد کنم گوی
دعویست واگر خاموش باشم گوی بی معنی ست اگر گویم
گوی نفاق ست واگر بخندم گوی گناه ست الهی همه کارهای
سه چیز از ما دور دار یعنی غروری در بوستن پاسبانی
باد در سوای روز حشر در وقت شمار و خجالت غفلت
معصیت در وقت دیدار - خداوندا هر که ترا یافت از
دل و جان بخندید و هر که بتو رسید از راه حقیقت برسید
و هر کرا تو زنده کنی هرگز نمیرد هر کرا تو شغل روی از شغل
دیگری کی گیرد بدانکه از عارفان جوانمردان همتی ست
که از ایشان غافل نمیرند کس عزیز شریعت فسانه ست
و طریقت بهانه ست عارف ازین هر دو عالم سوی
حقیقت هر کرانه ست عزیز طاعت کردن بامید بهشت

از حضوری خوا و قصور فرد و رلیست و در جهان از دوست
دوری ست بدانکه سالکان صادق را ازین سخن جز غ
ست گل خوشبوی جذبه عنایت از تلقین مرشد کامل
حاصل از گلستان باغ ست اما اگر خواهی که دوست رسی
جذبه حقیقت از تلقین مرشد کامل محکم گیر ای عزیز ظاهر با خلایق
و باطن با خالق بودن سری ست و از همه اعمال ریای این سر
خدای تعالی اعلا ست اما نه حد معرفت فهم خلایق ست
لب مگشای هر در خاموشی ست — همراه نکو آید همراه
نکو باید ؛ گرد از نکو باید تا یار بدست آید ؛ عزیز اختلاف
با خلایق مکن چون امید دیدار ست اگر تو دایم الحال با دوست
نباشی گناه بر تست اما محب آنست که دوست را همان دارد
و سخی آنست جهان را نخواند یعنی هر جا که باشی با دوست باش
تا او هم با تو دوستی کند همیشه دوست شناس همه جا تنها
باش بی دوست مباش در گفتگوی سخن جهت شناس
در صفت جوی دوست باش سخن گفتن شنیدن زبان کار دلدار
ناشناس همه وقت در خاموشی بکوش و از گفتن و شنیدن

لایعنی

لایعنی بپوش آنچه اعمال در دل نیک ست بگیر دار باقی
حق تعالی گلهای تازه بردار در دنیا فانیست و کار باقی
دنیا لایعنی ست در هوای دنیا دایم پریشانی ست
فردای قیامت پشیمانی ست اعمال سعادت از دل
طلب کن تا همیشه شادمانیست عزیز امید در نا امیدی
ست یعنی نور در سفیدی ست سیاهی کفر در ظلمت ست
اما حضور در غیبت ست هشیاری در مستی جو اسرار
حق تعالی در دل بستی دایم باش حق پرستی آنکس
نیافت هستی او نگردانست نیستی در هستی و هستی در نیستی
و هوای در هوای و هوا در جدای بسیار سخن
مگو و گفت کسی مشنو زبان بر بند و دم درکش دوام
در سخاوت همت خیرات دل شود و پند و نصیحت
از مرشد بشنود در غیبت و حضور ملازمت رابطه مرشد
رو تا بمقصود رسی در خبر ست که مهتر موسی
مناجات کرد و گفت یارب چگونه دانم آنکس را
که دوست داری و از چه شناسم که او را تو دشمن

داری ندا آمد ای موسے ہر آن کسے را کہ
من دوست دارم دو علامت ظاہر علامت
کنم یکی الہام وہم از ذکر دل